هو المعز

تاریخ یونان تألیف سینیوبوس

ترجمه

جناب میرزا سید علیخان

دارای صد تصویر و پنج نقشه

چاپ اول

سنه ۱۳۲۹ هجری

دیباچه

بسم اللّه الرحمن الرحیم

بعد الحمد و الصلوة چنین گوید مسوّد این عجاله و محرّر این مقاله بندهٔ جانی و ذرهٔ
فانی سید علی بن میرزا سید احمد خان نصر الاطبّاء وفقها اللّه لطلب مرضاته پس از
فراغت از تحصیل سالهای دراز خیال داشتم ابنای وطن را خدمتی کنم و نونهالان
تازه کار را معاونتی نمایم هرچند سالها تدریس کرده و درین راه بسی خون خورده
و رنج برده ام لکن خواستم طرحی ریزم و بنائی سازم که اگر خدا بخواهد پایا و بجا اگرچه هیچ بنائی
نپاید و هیچ یادگاری باقی نماند کل من علیها فان و یبقی وجه ربک ذو الجلال
والاکرام هرقدر در میدان خیال جولان کرد که میان موضوعات مفیده
آنرا اختیار کنم که عام المنفعه باشد چهره مقصد نمیدیدم و نتیجه بدست نمیامد تا آنکه

روزی یکی از دوستان که در خلوص نیت طاق و در حسن عقیدت سرآمد آفاق است
از در درآمد پس از ادای مراسم مودت مقصد خود را با او میان آورده گفتم
از بس مسائل مفیده زیاد است نمیتوانم یکی را بر دیگری رجحان دهم لکن از آنجا که
تو دارای ذهن مستقیم و نظر ثاقب هستی هرچه تو گوئی چنان کنم که رأی تو همیشه
راست و بی کم و کاست بوده است

گفت آیا میدانی مبنای تمدن و ترقی هر ملت بر روی اصولی چند که از آن جمله
تاریخ است قرار دارد چه اگر ملتی تواریخ سلف را ندید پیش بینی امور خطیر
نتواند فی الحقیقه ماضی تا کیدرجه آینه استقبال است و مردمان مجرب و بخوبی
صورت آینده را در گذشته می بینند

پس تحصیل تاریخ بر هر کس لازم بلکه واجب و متحتم است و بدین جهت است که بطور
مثل گفته اند اشاعه علم تاریخ نسبت مستقیم با ترقی دارد

این سخن مانند صدای هاتف بقلبم اثر کرد گفتم راست فرمودی لکن ای دانشمند

این عصر فرخنده بسیاری از تواریخ قطعات عالم را تألیف یا ترجمه نموده
وسائل تحصیل این علم شریف را خیلی زیاد کرده‌اند

گفت بیهوده عذر میار و پشت گوش مخار که هر کس باید بقدر همت خود
کار کند و اگر هم دارای کلافه است از خریدن یوسف مصر تقاعد
نورزد بلکه افتخار خدمت او را رسد ان الهدایا علی قدر مهدیها

باری با کثرت مشغله و گرفتاری فرمان آن دوست را لازم الاتباع دانسته
کتاب تاریخ یونان تألیف مسیو (سینیوبس) فرانسوی را که در مدارس
فرانسه تدریس میشود ترجمه کردم

و عالیجاه مجدت و نجدت همراه معتمد التجار آقا محمد مهدی تاجر کتابفروش
بچاپ آن اقدام نمود

استدعا از کرم عموم قارئین آنکه اگر عیبی در آن ملاحظه فرمایند بقلم عفو
اصلاح کنند که با کمال سرعت و عجله ترجمه شده است والعذر

عند کرام الناس مقبول

باید دانست این ترجمه از روی تاریخ یونانیست که مؤلف تازه تألیف
و طبع نموده و از هر حیث از سایر چاپها بهتر و کاملتر است و متضمن بیست و
پنج فصل و صد شکل و پنج نقشه میباشد تا مطالب درست مفهوم و انکه
بخوبی معلوم گردد والسلام علی من اتبع الهدی

شهر محرم الحرام سنه ۱۳۲۸
هجری

بسم الله الرحمن الرحیم

فصل اول — شرح جغرافیائی یونان

در انتهای شرقی اروپا شبه جزیره واقعست موسوم به یونان که در قدیم آنرا هلاد میگفتند بحر الروم این شبه جزیره را احاطه کرده

یونان مساحتش از پرتغال کمتر و قدری از عشر فرانسه زیادتر است و دارای جبال عظیمه است که اطراف آنها را آب احاطه کرده اینملکت هم کوهستانی و هم دریائیست

بحر الروم خلیج های متعدده در این خاک حاصل نموده و آنرا از شمال بجنوب به سه قسمت میکرداند

۱ — یونان شمالی که از طرف جنوب بخلیج مالیاک و امبراسی محدود است

۲ — یونان مرکزی که از طرف شمال بدو خلیج مذکور و از جنوب بخلیج کرنت و سارونیک محدود است

۳ — پلپنز — که بواسطه شبه جزیره در دریا ممتد میگردد

جبال یونان قسمتی از سلسلهٔ آلپ است اغلب ازمنهٔ آنها سراشیب و بعضی دیگر
عمودی غالب سنگهای آنها تورق پذیر یا آهکی است و رنگ سنگها خاکستری یا
سفید است ما بین این سلاسل دره هائی یافت میشود که بواسطهٔ تخته سنگهای بزرگی
از هم جدا گشته و بسیار صعب العبور می باشند

بعضی از این دره ها بسمت دریا مفتوح و برخی ما بین جبال محتوی از این بابت مملکت
به بلوکات تقسیم و بواسطهٔ کوه ها از هم جدا گشته اند در یونان طرق صحیحی نیست
هرگز بهم نشود و یونانیان همیشه در سیلابهای خشک یا در نشیب صخره ها حرکت میکردند
هرچند این جبال در بادی نظر مختلط و درهم و برهم بنظر میآیند لکن پس از نظری دقیق
معلوم میشود دارای امتداد و جهات معینی می باشند اگر از محلی که سلاسل
یونان وصل به آلپ میشوند حرکت کنیم سلسله جبالی می بینیم که از جنگلهای کاج مستور
شده و آنجا را پند نامند یعنی کاجستان این سلسله از شمال بجنوب
کشیده شده و یونان را بدو قسمت میکند یکی شرقی مایل بدریای اژه و
آسیای صغیر دیگری غربی مقابل بدریای آدریاتیک و ایطالیا
شعب دیگری از این جبال عظیمهٔ مرکزیه که از دو طرف ساحل دریا را مستور کرده و تا
منشعب می شود این جبال بطور اختلاف در شرق و مغرب قرار گرفته و بدین جهت

مناظر مختلفه احداث میکنند

در شرق یعنی مقابل آسیا سلاسل از سلاسل مرکزی دور و تقریباً زاویه منفرجه تشکیل میدهند و بین آنها دره های عریضی است که بسمت دریا مایل و به جون های کوچکی ختم میگردند کشتیها درین جون ها میتوانند توقف کنند و از صدمات آفات محفوظ باشند

در مغرب یعنی مقابل اروپا کوه ها موازی با جبال مرکزی و دارای دره های خیلی تنگی هستند و کمتر به خلیج منتهی میشوند و نه به جون

نظر بملاحظات فوق شهرهای مهم در شرق باشد و ملل مشهور یونان که عبارتند از تسالی ها، بئوتی ها، آتنی ها، اسپارتی ها و آرژین ها در آنجا زندگانی میکردند

۱ — یونان شمالی — سابق برین حد یونان معین نبوده و یونانیان قدیم صوب مقدونیه و اپیر را کشف نکرده بودند

تسالی که بزرگترین مملکت های یونان بوده در صوب شرقی واقع شده بود این مملکت دارای خاک سیاه حاصل خیز است و رودخانه پن که از پند پایین میاید آنرا سیراب میکند چمنهای سبز و درختهای میوه دار در اطراف این رودخانه زیاد است آب این رودخانه بسیار شفاف و گوارا و جبال بلندی از همه طرف آنرا احاطه کرده و دو سلسله از پند منشعب میگردد یکی شمالی و دیگری جنوبی سلسله دیگری موازی

پیداست که از سمت دریا این جلگه را احاطه نموده قلهٔ معروف آن اُلمپ است
که دارای ۳۰۰۰ متر ارتفاع و تقریباً همیشه از برف مستور میباشد قلل دیگر این سلسله
اُسا و پلی یُن است در دامن این دو قله درختهای کاج و شجر التّنغ میروید
این جبال اطراف این جلگه را گرفته و برای رسیدن بدریا باید از رودخانه پن
که واقع بین اُسا و اُلمپ است گذشت این راه صعب العبور به درهٔ
تامپ موسوم است اطراف این رودخانه چمنهای قشنگ و چنارهای عظیم الجثه میروید
بقول بعضی از مورخین این جلگه سابق بر این دریا بوده و بعد آب آن بواسطه
مجرائی داخل دریا شده و تسالی را خشک کرده هنوز چند دریاچه در دامنه
کوههایش وجود دارد

کشت و زرع و درختهائی که در تسالی دیده میشود مثل ایالات جنوبی فرانسه است
و در قدیم این شهر معدن تربیت اسب و اشخاص جنگی بوده

۲ — یونان مرکزی — اگر از جبال اُتر که در جنوب تسالی است عبور
کنیم به درهٔ اِسپِرشیوس خواهیم رسید که مابین دو دیوار تخته سنگی بلندی
واقع شده یکی شمالی موسوم به اُتِر و دیگری جنوبی موسوم به اُتا که به کالیدرُم
ختم میگردد این مکان را معبر تنگ ترموپیل میگویند و مشهور بدروازهٔ

یونان است زیرا که ایرانیها و مقدونیها و رومیها و گل ها و ویزیگت ها که برای تسخیر یونان آمده بودند در این محل شکست خوردند

چون از تنگه پیل بگذریم در سواحل دریا جبال دیگری می بینیم که در دهنه آنها بنادر طبیعی این مکان موسوم به لکلیده است و کوه کنمیس آنرا به دو قسمت گردانیده در مشرق این سلسله جلگه کوچکی است که صخره برآن مشرف و در روی آن شهر اینت بنا شده بود

در داخل سلسله جبال غیر منظم گشته و چند قلل مرتفع از شمال بجنوب کشیده شد و آنها عبارتند از پارناس (۲۴۶۰ متر) و هلیکن (۱۷۵۰ متر) سیترن (۱۴۰۰ متر) و پارنیس (۱۴۱۳ متر).

پایین این جبال و جبالی که در ساحل دریا هستند ناحیه عریضی است موسوم به بئوتی که بواسطه کوههای لی آپ و علفی به دو قسمت گردیده

در مغرب این ناحیه جلگه ایست بسیار مسطح و از دور شبیه بدریای منجمدی است که کوهها عوض ساحل از آن بیرون آمده باشد.

رودخانه سیفیز که از کوه اتا پایین آمده این جلگه را سیراب میکند این رودخانه با نهرهای دیگر مخلوط گشته بدریاچه کپائیس میریزد

این دریاچه تا پایین دامنه کوه هند شمال غربیش عمیق و شرقیش که مصب
سفید رُست با تلاقی است بزرگ که از نی مستور گشته

منظر این مملکت بر حسب فصول تغییر میکند چنانکه در زمستان بعد از بارانهای شدید
و فوریهٔ آب دریاچه طغیان و سطحش منظر از سطح تابستانیش تجاوز کرده قریب
۲۳۰ کیلومتر مربع زمین را می پوشاند این آبها از سواحل شرقی خارج شده در
مغاره های طبیعی جبال داخل میگردد (یونانیان جدید این مغاره ها را کاتاوترن
مینامند) این آب بواسطه دوازده دهانهٔ زیر زمینی داخل دریا میگردد باید دانست
که این دهانه ها غالبا بواسطه خرابی کوه مسدود میگردند

در ماه مارس این دریاچه شبیه مرداب بزرگی میگردد که بواسطه قطعه زمینهای
کوچکی که رنگشان زرد یا تیره است از هم جدا گشته و در آن نی روئیده و از دور منظر
چمن بزرگی را دارد

چون تابستان آید آب دریاچه بواسطه حرارت آفتاب تبخیر و مه غلیظی تشکیل میدهد
که تمام جلگه را می پوشاند و چون اطراف را نگاه کنیم کوه کپائیس را آبی رنگ
و جبال دیگر را تمیز نمیدهیم
چنانکه ذکر شد آب دریاچه بواسطه تبخیر کم شده و زبانهٔ خاکی عریضی هویدا میشود

این زبانه بواسطه گلی که آنرا ایلمین میگویند مستور و برای کشت و زرع بسیار
حاصل خیز است در اواخر تابستان این دریاچه کوچک و مساحتش ۵۰ کیلو متر
میگردد در این موقع نی هایش خشک و آبش متعفن و کثیف می شود
کوهی که بئثی را بدو قسمت میکند دارای دریاچه ایست که مخزن آبهای بارانهای
سنگی و آب آنها از آبشارهای بزرگ میآید و از اینجهت آبش صاف و گوارا ست
در طرف دیگر این کوه دو جنگل بزرگ است یکی بزرگتر و تپه های بزرگی بر آن مشرف
که در پایین آنها چشمه های بزرگی جاریست یونانیان قدیم شهر تب را در آن
محل بنا کرده بودند که بزرگترین شهر بئثی بوده
بئثی خاکی حاصل خیز و دارای مراتع عالیه بوده آب و هوای آن در تابستان
بسیار گرم و در زمستان سرد و بارانی چون یونانیان باراضی سنگلاخ عادت
کرده بودند از اینجهت این شهر حاصلخیز را بسیار دوست میداشتند آتنی ها
نسبت حماقت بهمسایه و دشمنان خود که بئثی ها بوده اند میدادند
در جنوب سیترن و پارنس ناحیه ایست سنگلاخ و بی آب و علف که
دارای چند جوی کوچک و هوای آنجا خشک و شفاف است این ناحیه آتیک
بوده جبال آتیک مثلثی داخل دریا گشته و بدماغه سونیوم منتهی میگردد
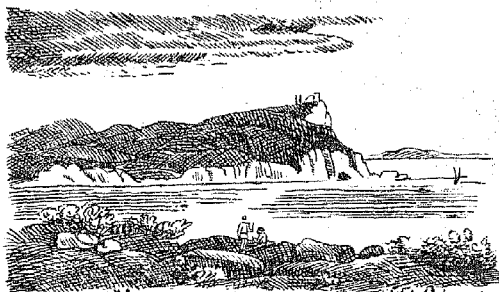
شکل ۱ - دماغهٔ سونیوم

در جنوب دریا در این جا که پیش رفته خلیج عمیقی تشکیل میدهد و سفاین در آن بخوبی لنگر
میتوانند بیندازند آتیک مملکتی است دریائی (۱)

در مغرب آتیک ما بین خلیج کرنت و سارنیک مملکتی است کوچک موسوم به مگار
که از ناحیهٔ مذکور تقسیم بیحاصلتر و در آن سواحل دریا از کوه مستور است و از این جهت راهی
تراشیده اند که مشهور به معبر کوهپاره های سیرن است

حال اگر از طرف شمال تا کوه پارناس حرکت کنیم تپه های بلندی را می‌بینیم که
از صخره های خاکستری رنگ مرکب و در پایین آنها آب باران و برف از صخره ها
خارج شده چشمه های طبیعی که آب آنها صاف و گوارا است تشکیل میدهد چون یونانیان

(۱) در فصل هشتم شرح آتیک بطور کافی داده خواهد شد

عادت با اراضی سبز و خرّم نکرده بودند چشمه‌های پارناس را محترم داشته و آن
محل را توقفگاه رب‌النوع موسیقی میدانستند بعضی دره‌های پارناس بسمت
رودخانه سفیز و برخی دیگر مقابل خلیج کرنت بوده‌اند این محل را مملکت فسید
میگفتند و آن حرم دلف بوده (۲) چون این مملکت دارای چند شهر کوچک
بوده و با دریا هیچ ربطی نداشته ساکنینش همه زارع بوده‌اند

در جنوب یعنی در سواحل خلیج کرنت ملت کوچکی وطن داشته‌اند که چوپان و موسوم
بلکرین ازل (متعفن) بوده‌اند زیرا که لباسهای آنها از پوست
گوسفند و بز بوده و باین جهت عفونت داشته

در مغرب اتلی واقع بوده که دارای جبال مرتفع و دره‌های عمیق است
قسمت شمالی این ناحیه وصل به پند و دارای چند قله ایست که در وسط آنها درخت
کاج و شاه‌بلوط روئیده

چون از اتلی بگذریم زمین سنگلاخ و بواسطه حرارت آفتاب سوزان شود نه آب دارد
و نه علف و عبور از این محل بسیار صعب بالاخره نزدیک ساحل جلگه ایست که
صخره زیادی آنرا احاطه کرده آب داخل در این محل شده و دریاچه و باتلاق تشکیل

(۱) در فصل یازدهم شرح دلف داده خواهد شد

میدهد ساکنین اتّی دزد و جنگجو بوده اند

در مغرب اتّی مکان عمیقی است که بزرگترین رودخانه یونان در آن جاری و موسوم آشلیوس است آب باران و برف بعد از سیراب کردن اراضی از کوه پائین آمده داخل این شط میگردد

ناحیه غربی آشلوس بی آب و یونانیان جدید آنرا کزروس (یعنی زمین بی آب) و یونانیان قدیم آنرا آکارنانی میگفتند قسمت بزرگ این ناحیه از جبال مرتفعی پوشیده شده که ارتفاعشان به ۱۵۰۰ مطر میرسد و دامنه آنها حاصلخیز است جلگه حاصلخیزی که در این ناحیه یافت میشود فقط عبارتست از ناحیه که در مصب آشلوس واقع شده آکارنانها مثل اتّی ها ملّتی صحرا و جنگجو بوده اند

۳ — پلپونز — ناحیه جنوبی یونان کوهستانی و از همه طرف آب آنرا احاطه کرده و دسته زبانه خاکی داخل آب گشته آنرا شبیه به برگ چنار میکند این ناحیه را پلپونز یعنی جزیره پلپس میگفتند آن شبه جزیره ایست که فقط بواسطه برزخ کرنت باروپا چسبیده عرض این برزخ ۵ کیلومطر و چند دفعه بخیال بریدن آن افتاده اند

چون از این برزخ بگذریم اراضی مرتفع گشته و تپه می بینیم که مشرف بر تمام کرنت

و ارتفاع آن ۵۰۰ مطر است اگر از این تپه بگذریم بسلاسلی میرسیم که قلهٔ معتبر آنها
سیلن و ارتفاعش ۲۳۷۵ مطر است ناحیهٔ آرکادی در نقاط
این سلاسل است سابق به این آرکادی را سویس یونان میگفتند این ناحیه از سطح
دریا خیلی مرتفع است و دارای چند سلسله میباشد که معروف ترین آنها بعد از سیلن
اریمانث است که ارتفاعش ۲۲۶۰ مطر میباشد این کوه گردنه های زیاد داراست ۲

در مغرب کوه لیث که غالباً از برف مستور و در دامنهٔ آنها درخت کاج و شجر السبع
روییده در پایین این سلسله سیلابهای بزرگ جاری و سابق براین در این مکان بغیر از
صیادان و حیوانات موذیه موجود دیگری زندگی نمیکرده
آبی که از کوه جاری میگردد داخل حوضهای بزرگی شده دریاچه یا باتلاق تشکیل

میدهد مثل دریاچه فن و استمفال

در زمستان دریاچه طغیان کرده و مقداری آب بواسطه دهانه های زیرزمینی
داخل حفره ها شده و بعد بدریا میریزد باید دانست که این دهانه ها فقط آب در خود
نفوذ میدهند بلکه سایر اجسام از قبیل حیوانات مرده و خاک و نباتات خشک شده
در آنها داخل میگردد و در تابستان بوی تعفن سختی از آنها استشمام میشود در آرکادی
تقریباً سی دهانه زیرزمینی است که چون مسدود گردند آب جلگه را می پوشاند

فلات حاصلخیزی در جنوب و غرب آرکادی واقعست و آبیکه از جبال پائین می آید
این جلگه را سیراب نموده داخل دریا میگردد

نواحی چندی آرکادی را از دریا جدا میسازند از اینجهت آرکادیها ارتباطی با سایر
ممالک نداشته بی تربیت و وحشی ماندند

چون از جبال شمالی آرکادی عبور کنیم دره های کوچکی می بینیم که در آنها سیل جاری
و این ناحیه موسوم به آشائی می باشد

در مغرب آرکادی جلگه پستی است که در آن رودخانه بزرگی جاریست آب این رودخانه
از جبال لیث و اریمانت پائین آمده درختهای چنار و شجر الغار را سیراب مینماید
این جلگه موسوم به الیید. و ساحلش شن زار و بی بندر است

سواحل جنوبی ارکادی دارای رشته مرتفعی میباشد که معروف آنها قله تایژت است
که ارتفاعش به ۲۴۰۶ متر میباشد این قله شبیه بدیوار بلند خاکستری رنگ است و به تاج
خار ختم میگردد ملاحان یونانی از این دماغه وحشت زیادی داشتند زیرا که در نزدیکی
این دماغه گردبادهای سختی بوده و چنانکه میگویند مغاره در این محل بوده موسوم بسوراخ جهنم
دو قله دیگر ارتفاعشان کمتر و دامنه آنها سراشیبی میباشد یکی در مغرب موسوم به
ایمرا دارای ۱۴۱۷ متر ارتفاع و دیگری در مشرق موسوم به پارنن دارای
۱۹۵۸ متر ارتفاع صخره های این جبال خاکستری رنگ و قله آنها از برف مستور
میباشد دارای پرتگاه های زیاد و دره های تنگی میباشد که در دامنه آنها درختان کاج روییده
پایین این رشته دو خلیج و دو دره بزرگی محفوظ است که دو سیلاب بزرگی در
آنها جاری میباشد یکی در مغرب موسوم به دره پامیزوس است این دره حاصلخیز
و گرمترین ناحیه یونان میباشد درختهای نخل در این جلگه روییده و این ناحیه موسوم به
مسنی است و دیگری در مشرق موسوم به لاکنی که در آن رودخانه ارتاس
جاری و درختهای انجیر و انار در اسپارت میرویند (۱)
در مشرق سلسله کوهی از ارکادی منشعب گشته و در نزدیکی آتیک شبه جزیره

(۱) شرح لاکنی در فصل پنجم گفته خواهد شد

تشکیل میدهد. باجهای این سلسله وادیهای جلگه ایست باتلاقی که بواسطهٔ ساحل
پست بی بندری منتهی بدریا میگردد این جلگه بعد از زمستان حاصلخیز گشته گندم
درختهای نارنج بعمل میآورد در تابستان این جلگه سوزان و بی آب و علف گشته
و سیلهائی که از کوه جاری میگردد بزیگ فرو رفته از سواحل دریا بیرون آمده
باتلاق تشکیل میدهند این جلگه به آرگلید موسوم است

جزایر — جزایر زیادی یونان را احاطه کرده این جزایر قلل جبال هستند
که راسشان از آب بیرون و قسمت دیگرشان در آب مخفی گشته صخره های آنها
جزایر سفید رنگ و درهمهٔ آنها غالباً عمودی است — س ۳

رقم علیرضا

س ۳ — جزیرهٔ ایتاک

غالب این جزایر کوچک و حاصلخیز و در مزارع آنها مو میکارند

اگر از دور این جزایر را نگاه کنیم آنها را شبیه هرم سفیدی می‌بینیم که از آب دریا بیرون آمده‌اند منظرهٔ این جزایر در طلوع و غروب آفتاب قشنگتر است این جزایر جزء امتداد کوههای ساحلی کشیده شده

در جنوب غربی مجمع الجزایر یونی واقع شده که موازی با کوههای ساحلی است و معروفترین این جزایر کرسیر میباشد در مقابل ایتالیا واقع گردیده آب و هوای این جزایر بسیار ملایم و بواسطهٔ نسیم دریا معتدل دارای مراتع و بوستانهای قشنگ و درختهای نارنج و لیمو در آنها فراوان میباشد

در جنوب شرقی همانطور که جبال بالا از شمال غربی بجنوب شرقی کشیده شده جزایر همین امتداد را از دریای اژه تا مقابل آسیا دارند و چهار رشتهٔ عمده در اینجا [illegible] رشتهٔ اول شمالی و تا شبه جزیرهٔ پلی پن ممتد میباشد

رشتهٔ دوم سلسلهٔ اتیر را سیر وی کرده جزیرهٔ بزرگش اوب ۳ که دارای دو کوه مرتفع میباشد و در وسط آنها جلگهٔ حاصلخیزی محقق است جبال این جزیره در طول باتیک کشیده شده بخلیج میرسد موسوم [illegible] که فاصلهٔ آن از یونان ۵۰ متر میباشد بعد از این جزایر مجمع الجزایر سیکلاد واقع گردیده و دارای چند جزیرهٔ مشهور میباشد از قبیل دلس که حرم اپلن

ش ۴ آلپس

در آن بوده و جزیرهٔ پارس که دارای معادن مرمر میباشد بالاخره جزیرهٔ ناکسُس که مشهور بجزیرهٔ تاریخ و بالنگ است

رشتهٔ سوم در امتداد آتیک واقع و دارای چند جزیره آتش فشانی است از قبیل ملس و تیرا که خاکشان خاکستری و از سنگ مستور شده

رشتهٔ چهارم متصل بسلاسل لاکنی و جزیرهٔ اولش سیتر میباشد سابق براین حاصلخیز و از سبزه مستور لیکن حالا لم یزرع و بی آب و علف است جزیرهٔ کرت بواسطهٔ رشته کوهی دریا را مسدود میکند این رشته دارای چند قله و چند درهٔ عمیق است که در آنها سیل جاری و جزیره را سیراب مینماید سواحل این جزیره می‌بُرند و چون از شرق کرت عبور نمائیم بمجمع الجزایری میرسیم که منتهی بجزیرهٔ

زد میکردند

دریا — آب از همه طرف یونان و جزایرش را احاطه کرده خلیج و جونهای
عمیق در آن حاصل کرده مثلاً در مغرب خلیج کرنت بقدری در خاک پیش رفته
که تقریباً از سمت مقابلش بخلیج سارنیک ملحق میگردد

دریای یونان بی جزر و مد و آرام است و از دور شبیه بدریاچهٔ آبی رنگی
میباشد که جزایر آن بشکل ظروف مرمری از آن بیرون آمده اند

در موقع طوفان امواج کوتاه غیر منظمی لیکن شدیدتر از امواج اقیانوس بلند
میشود و چون دریا جزیره زیاد دارد سفاین میتوانند زود خود را بجزیره
رسانده از صدمات و آفات طوفان محفوظ باشند

هوای یونان نادراً تیره و غبار روشن و شفاف میباشد بطوریکه از دور بعضی
جزایر را میتوان دید و در شب بتوسط پرتو نورانی ستارها ملاحان بخوبی دنباله
سیر میکنند

در فصول بهار و تابستان پائیز باد ها منظم میباشند و بحر پیمایان چون حرکت
باد را میدانند سفاین خود را بدون وحشت میرانند

باد شمالی هر صبح از جزیرهٔ تیره آس حرکت نموده دریای اژه را عبور میکند

و گاهی بشدت وزیده دریا را متلاطم درمیاورد در غروب آفتاب باد ملایم شده
نسیم ملایمی موسوم به آمباتس از جنوب وزیده قایقها را میبرد
در جنوب شبه جزیره یعنی در مجاور جبال مرتفعه تایژت بحر پیمائی غالبا مشکل است زیرا که
در این محل طوفانهای شدید غالبا حاصل میگردد

آب و هوا — آب و هوای یونان بسیار مختلف میباشد در سواحل دریا
معتدل و در جلگه ها گرم و در جبال سرد میباشد مثلا اگر از کوه المپ که مرتفعترین
جبال یونانست بالا رویم آب و هوای مختلفی احساس خواهیم کرد در پائین جنگلها
گرم سیری از قبیل مورد و شجر انار و بلوط و قدری بالاتر شجر النبع و شاه بلوط
و در بالا صنوبر و کاج روئیده
حال اگر از شمال بجنوب حرکت کنیم باز آب و هوا تغییر میکند مثلا در جنوب تسالی
درخت زیتون و برنج بعمل میآید و در آتیک و آب درخت زیتون و نخل
نزدیک یکدیگر روئیده در آرگلید درخت نارنج و لیمو فراوان است
خلاصه تابستان یونان گرم و سوزان و هوای جنوب تقریبا مثل افریقا و در سواحل
قدری معتدل است
باد شمالی موسوم به بُره از ماه ژوئن تا ماه اوت بعد از طلوع آفتاب شروع بوزیدن

میکند این باد در جنوب شدت کرده گرد بادهای خاکی حاصل نماید
در اواخر اوت بادی از مغرب وزیده طوفانهای سخت حاصل کرده وزود ختم میگردد
در زمستان برف و باران جبال و جلگه ها را مستور مینماید و هوا سرد می گردد
در یونان طول زمستان کمتر از سه ماه میباشد در اوایل ماه مارس بهار آمده و دامنه
جبال و جلگه ها سبز و خرم گردد و افسوس که این فصل طولی نکشد و در اول ماه مه حرارت
و خشکی هویدا شود

ساحل آسیای صغیر — سواحل شرقی یونان مقابل آسیای صغیر میباشد
آب و هوای این دو مملکت مساوی در قدیم ساکنین آنها یکی بوده برای رسیدن
به آسیای صغیر باید دریای اژه را طی نمود در عقب سواحل آسیای صغیر فلاتی
واقعست که در تابستان بسیار گرم و در زمستان منجمد میباشد جبال معروف غربی
این فلات المپ صغری و ایدا است از این جبال چهار شط متوازی پائین آمده
و بعد از سیراب کردن جلگه های حاصلخیز داخل دریای اژه میگردند معروفترین
این چهار شط ماندر است

سواحل آسیای صغیر مثل سواحل یونان دارای خلیج های عمیقی میباشند در مقابل
آنها جزایری است صخره که حاصلخیزترین آنها لسبس و شیس و سامس میباشد

فصل دوئم — خدایان یا ربّ النّوعهای یونان

خیال یونانیان در باب خدایانشان — عقیدهٔ یونانیان قدیم
براین بود که اشیاء طبیعی از قبیل خورشید و باران و رعد و برق و آتش و باد و رودخانه‌ها و دریاها باید قدرت موجودی بوده از این جهت معتقد بخدایان چند بوده اند که
هر خدائی بشکلی و عملی و صنعتی حتّی دارائی مخصوص بوده

عموماً یونانیان خدایان خود را بشکل مرد یا زن بلند قامت و خوشرو و آنها را دارای
هوا و هوس و غصّه و بخل تصور میکردند این خدایان دارای خانواده و قبیله
بوده اند مثلاً خدائی پدر یا پسر خدای دیگر و یا شوهر الهه بوده و گاهی طفلشان
از جنس مخلوق بوده

یونانیان تولد و جنگهای خدایان خود را نقل مینمودند این حکایات موسوم بمیتث
بوده و کلمهٔ میتولوجی یعنی معرفت بارباب انواع از آن مشتق میباشد
هر ملک و هر کوه و یا رود و خانه و خدا داشته و اهالی آن ملوک خدایان خود را فقط
می شناخته اند امّا خدایان مشهور از قبیل ربّ النّوعهای نور و آسمان و باد و آتش
در همه نواحی مشهور و معروف بوده اند در شهر آتن نوزده زئوس و هفده
آتن و پانزده آپلن بوده که آنها را در دعاها فرق میگذاشتند

زئوس (رب الارباب) — قادرترین خدایان زئوس است و ملقب به
رب الارباب و خدای آسمان و رعد و برق میباشد منزل زئوس در کوهها بوده مثلاً
در شمالی کوه المپ و در کریت کوه ایدا و در ارکادی در کوه لیث منزل داشته
هر وقت که در آتن باران کم میبارید یونانیان زئوس را مخاطب ساخته میگفتند (ای
زئوس نظری بزارع بی آب ما کن و ما را سیراب نما)
زئوس را بشکل مردی با ریش انبوه و موی زیادی درمیآوردند که در دستش عصای
سلطنتی با تیری است که علامت عصا میباشد زئوس روی تخت طلائی
نشسته که در انتهای آن عقابیست چنانکه میگویند اگر زئوس ابرویش را بالا
زمین لرزه و رعد و
برق حاصل میگردد

شکل ۵

(شکل ۵ — زئوس رب الارباب)

سعادت و بدبختی در ید قدرت زئوس بوده هومر یکی از شعرای یونان گفته
که

در عصر زئوس دو پیت بزرگ بوده که یکی محتوی سعادت و دیگری محتوی بدبختی
زئوس برای مخلوق قسمتی از آن معین کرده بود

پدر زئوس موسوم به گرنس (در لاتینی زحل) مادرش موسوم به آ (سی بل)
بوده گرنس میگفته است که یکی از پسرهای من مرا مغلوب و از تخت مرا پائین خواهد کشید
بنا براین گرنس بچه هایش را میخورد چون زئوس به دنیا آمد مادرش از ترس
شوهر او را مخفی و بجای او سنگ تراشیده به گرنس داد که او را بلع نمود
زئوس را در نهان در یکی از غارهای جزیره کریت بزرگ کرده شیر بز و عسل با و میدادند
و هرگاه گریه میکرد کرنباتها که مستحفظ او بودند عدارهای خود را به سپرها
زده او را ساکت مینمودند چون زئوس بزرگ شد پدر را مغلوب و به اعماق
زمین او را پرت نموده خود بجای آن تخت نشست

هرا (ژونن) هرا زن زئوس الهه ماه و آسمان بوده و گاهی او را
زن باز و سفید خطاب میکردند

هرا را بشکل زنی ظاهر میساختند که روی تختی نشسته بوده زره و نقاب بلندی تمام
بدن او را گرفته در یکی از دستهایش عصای سلطنتی و در دست دیگر انار بود
که علامت حاصلخیزی میباشد در نزدیکی تخت او طاوسی بوده و در عرابه می نشسته

که در ماده گاو سفید آنرا میکشتند از اینجهت ماده گاو حیوان مقدسی بوده

هرا ملکه اناث و الهه تزویج میباشد و تمام زنها در حمایت او بوده اند

جشنهای عمده هرا ساموس و

آرگس بوده

بنا بر قول مورخان هرا دختر

کرنس بوده و زوس او را

در یکی از غارهای سیسرن مخفی

کرده بود و در باغهای هس

پرید که از جزء جنات شمرده میشد او را تزویج نمود

از اینجهت هر سال بیادگار هرا تمام دختران عروسها گل زده در آرگس گردش

مینمایند و هرکدام بت هرا را در آغوش گرفته سرودها میخوانند

هرا زنی حسود و جنگجو و غالبا با شوهر خود نزاع مینموده هر شوهر میگوید روزی

زوس دستهای هرا را با زنجیر طلائی بست و او را به ابرها آویزان نمود

آرس (مریخ) — خدای طوفان و تجلی و طاعون و قتل و جنگ است بوده

او را بشکل مرد عظیم الجثه در میآورند که زره مفرغی و کلاه خود بر سر و در دست نیزه

در جنگ نیزه خود را کشیده عربده آغاز مینموده گاهی بر عرابه سوار میشده که دو
اسب سفید او را میکشیدند و از دماغ آنها آتش متصاعد میشده در عقب آرس
دخترش یا دایه اش موسوم به اِنیو سوار بوده این خراب کننده شهرها میباشد
خواهر دیگرش موسوم به اریس با شکلی مهیب و با موهای مارپیچی سوار میشده در
عقب آنها گرس ها یا ملک الموتها با چنگال و دندانهای شبیه بسباع حرکت مینموده‌اند
یونانیان در اول جنگ قربانی مخصوص بیاد آرس میکشتند و حیواناتی که برای او
قربانی مینمایند سگ و کرکس میباشند بیادگار آرس در جنگها دو کشیش مشعل سوزانی
در دست گرفته جلو قشون حرکت
میکردند و چون بدشمن
میرسیدند مشعل را
بسمت آنها

انداخته و جنگ شروع میشد گاهی ارس را شبیه بجوان مجنونی مینمودند

هفایس تس (وولکن) — خدای آهنگران و آتش هفایس تس بوده او را
بشکل پیرمردی زشت با بازوهای کلفت و سینه موداری مجسم میکنند گاهی شنل بی آستینی
پوشیده صورتش از دود سیاه و در دستش چکش میباشد
منزل این خدا در جزیره لمنس بود که جای آن بواسطه کوه آتش فشانی از قدیم مشهور
این خدا آلتهای آهنی خدایان را میساخت مثلا عصای زئوس و تیرهای آپلن و
داس دمیتر و زره هرکلس و سپر آشیل را او ساخته است

هفایس تس پسر زئوس و مادرش هرا بود و بعضی سبب لنگی او را بمادرش

نسبت میدهند و برخی میگویند چون زئوس زنشرا بآسمان آویزان نمود هفایس
تس خواست او را خلاص نماید از اینجهت پدرش پای او را گرفته از آسمان پرت
نمود و در ساحل دریای لمنس افتاد

آتن (مینرو) — آتن الهه برق میباشد و او از کلّهٔ ربّ الارباب یعنی
زئوس خلق شده این الهه بر عرّابه سوار شده بجنگ میرفته پهلوانان و شجاعان را
حمایت مینموده آتن ملقب به پرماشُس (پیش جنگ) میباشد

رقم علیرضا

آتن سرود جنگی را بسیار دوست میداشته و الهه هوش و عقل و صنعت میباشد

زردوزی و یراق دوزی را بهفت آموخته و لباس قشنگی این آلهه برای هرا دوخته

دختری از اهل لیدی موسوم به آراکنی رقابت زیادی با این آلهه مینموده

از جهت آتن او را تنبیه و بشکل عنکبوت در آورد

زرگری و کوزه گری و حکاکی و حجاری را او تعلیم نموده و حیواناتی که برای او

قربانی مینمایند عبارت از بوم و زغن و مار میباشند

هرمس (عطارد) — هرمس پسر زئوس و مایا بوده رب النوع باد

و پیغامبر خدایان میباشد

او را بشکل چوپان یا مسافری مجسم میکنند که دارای دو بال میباشد کلاهی عریض بسر

و پوتین بلندی بر پا دارد از شغل خود مسرور نموده و در دستش عصائی سحری

بوده که انسانرا خواب یا بیدار مینموده این عصا موسوم به سرسیس میباشد

هرمس خدای فصاحت و بلاغت و علم و اختراعات و تجربیاتی و راهها میباشد

دواب و چوپانانرا دوست میداشته گاهی سوار بر بزی یا قوچی را در بغل میگرفته

این خدا ملقب به هادی ارواح میباشد زیرا که با عصائی طلائی ارواح را بجهنم

نقل مینموده گویند مخترع چنگ نی بوده

مادر هرمس او را در یکی از غارهای کوه سیلن زائیده این بچه از مادر فرار کرده

خود را بکوه المپ رسانید در این کوه گاوهای شاخ طلائی اپلن میچریدند هرمس
پنجاه تا از آنها دزدیده در غار عمیقی نزدیک آلفه مخفی نمود اپلن از آن دزدی
واقف گشته شکایت پیش رب الارباب برد زئوس هرمس را مجبور بدادن گاوها نمود

روزی هرمس نزدیک غار خود نشسته بود لاک پشتی را مشاهده کرد فی الفور
او را گرفته و کاسه سنگی او را برداشت پوست گاوی بر آن احاطه داد و رشته بر آن
مترتب نمود و چند زه بر آن قرار داد این اولین چنگی بود که اختراع شده است
روشن کردن آتش را به هرمس نسبت میدهند

اپلن — خدای خورشید و نور اپلن میباشد گاهی او را فیبوس (درخشنده)
مینامند برای مجسم کردن او شکل مردی ظاهر میساختند که موهایش طلائی رنگ و در
دستش کمانی از نقره میباشد این خدا شجر الغار را بسیار دوست میداشته
در بهار از جاهائیکه همیشه در آنها آفتاب است مراجعت نموده و از برای او عیدی موسوم
به تئوفانی (ظهور خدا) میگیرند و در مراجعتش هر کسی شاخه زیتونی در دست
گرفته عید دیگری میگیرند

رب النوع مراتع و گله و امراض مسریه و جنگجویان اپلن میباشد
اخبار ماضی و آینده را میدانسته غالبا با حیواناتیکه انقلاب هوا را با آنها نسبت

اپلن موزاژت (۱۰)

میدهند حرکت مینمود و مثل شعرا
و قرائی گرک به بعضی اشعار آواز میخواند
و موسیقی را دوست میداشته است (۹)
گاهی اپلن با نه دختر مقبول
موسوم به موز (۲) در طرب بوده
چنانکه میگویند اپلن پدرش
زئوس مادرش لت (لاتن) بوده تولد اپلن در جزیره دلس نزدیک یونان شده

آرتمیس (دیان) — الهه ماه آرتمیس بوده او را بشکل دختر خوشگلی مجسم میکنند که در دستش تیر و ترکش و پوست گوزنی را بدوش انداخته چند الهه دیگر که گوزن و گراز شکار میکنند او رهبری کرده و گاهی این الهه شاخ گوزنی را در دست داشته

آرتمیس الهه چشمه و رودخانه و دریاچه و باتلاق میباشد و حرمهای او در سواحل دریا واقع شده بت او را در سواحل دریا یا در شاخه های درخت و یا در قله کوه میگذاشتند

نمو نباتات و حیوانات در ید قدرت آرتمیس است

اشیل شاعر مشهور گوید این الهه بچه شیر و سایر سباع را حمایت مینموده و همیشه در جنگلها مشغول بصید میباشد (۱۱)

شکارچی موسوم به آکتئون خود را
در شاخه‌های درختی مخفی نمود برای
اینکه غسل کردن آرتمیس را ببیند ارتمیس
از این عمل قبیح واقف گشته او را
بشکل گوزن نمود و سگهای شکاریش
او را خوردند

آرتمیس الههٔ آرکادی بوده
یونانیان او را دختر زئوس و خواهر

رقم علیرضا

ش ۱۱ ارتمیس (دیان)

اپلن تصور مینمودند تولد اپلن و ارتمیس در یک موقع شده میگویند روزی مار
عظیم الجثه به لیث حمله نموده بچهایش او را بضرب تیر هلاک نمودند
نی‌ئوب یکی از ملکه‌های لیدی که هفت پسر و هفت دختر داشته با در اپلن و ارتمیس را
مسخره کرده بود این دو رب النوع آن ملکه و بچهایش را با تیر هلاک نمودند
یونانیان ارتمیس را با افرودیت رب النوع آسیا اشتباه میکردند
آفرودیت (زهره) — میگویند افرودیت از کف دریا تولد شده و امواج
دریا او را بساحل جزیرهٔ قبرس بردند از اینجهت او را سیپریت یا قبرسی مینامیدند

این الهه محملت که همان آستارت الهه فنیقیها باشد معابد مشهوره این الهه
در پافس و در قبرس و سیتیر میباشد
آفرودیت را بشکل دختری مجسم مینمایند که موهای خرمائی رنگ و دارای قبای فراخ بلیغ [illegible]
کمربندی در کمر و تاجی از مورد و گل سرخ بسر دارد و در دستهایش اناری گرفته
که علامت حاصلخیزی میباشد و در نزد او کفتری نشسته
الهه باغات و بوستانها و نباتات افرودیت است و گاهی این الهه با حوریهای
زیادی در کنار چشمه گردش مینمودند سباع و حیوانات موذیه افرودیت را در
همه جا پیروی میکردند
این الهه زن هفائیستس رب النوع آهنگران میباشد اما او آرس را بر هفائیستس
ترجیح میداد
المپ — چنانکه مذکور شد بزرگترین جبال یونان المپ میباشد در بارگاه خدایان
ورب النوعها در قله این کوه بوده خانواده خدایان مثل مردم بوده در وقت ناهار
وشام در سر میز می نشستند خادم آنها الهه مقبولی موسوم به هبه بوده این الهه
سلسبیل و سایر مشروبات را در گیلاسها ریخته در سر میز میگذاشت موزها
(غلمان) آوازه میخواندند و اپلن چنگ و نی میزده هر گاه که دختران ملیح

ملیح و خوشگل بودند بهوکّل درها و پرده ها میسپردند پیغامبر و رسول خدایان ایریس
میباشد این الهه دارای دو بال بوده
خدایان مجلسی ترتیب میدادند و در بارگاه های بنا مباحثه و مشاجره مینمودند
هومر صحبت رب الارباب را با خدایان دیگر چنین مینماید روزی زئوس
خدایان دیگر را مخاطب ساخته گفت قدرت و توانائی من چنانست که اگر زنجیری
از طلا با آسمان بیاویزند و تمام خدایان و مخلوق او را نگاه دارند من تنها
او را گرفته و زمین و دریا و تمام مخلوق را بقلّه المپ کشیده آویزان مینمایم
پوزیدون (نپتون) — رب النوع دریاها و چشمه ها پوزیدن برادر زئوس میباشد
این خدا را بشکل پیرمرد ریش بلندی مجسم میکنند و منزل این خدا در قصر عالی
قشنگی در تهِ دریا بوده چون از دریا بیرون میآمده سوار بر عرّابه میشد که دو
اسب سفید او را میکشیدند (این اسبها علامت امواج دریا میباشند)
پوزیدن سه شاخه در دست داشته که چشمه ها و موجها را می ساخته میگویند جزایر
دریای اژه را او تشکیل داده
این رب النوع با زنش آمفیتریت (الهه چشم آبی) سوار شده و تریتون ها
که بدنشان مثل انسان و دم دارند آنها را راهنمائی میکردند

رب النوع دیگر دریا موسوم به نره میباشد این خدا پیر مردی بود که سفاین و ملاحان را
در وقت طوفان نجات میداده دختران ایش موسوم به نرئید گاهی از دریا بیرون آمده
در سواحل عیش میکردند

هادیس (پلوتن) — رب النوع مرکز زمین هادیس که برادر زئوس و
پزئیدن میباشد

یونانیان گمان میکردند که ارواح مردگان در مرکز زمین داخل و جمع میکردند از
اینجهت هادیس را خدای مردگان میدانستند

هادیس را بشکل مردی مجسم میکردند که روی تختی نشسته و در دستش عصای سلطنتی
و بر سرش تاجی بوده که او را از انظار مردم مخفی میداشته نزدیک او دیوی موسوم
به سربر سگی سه سر که دارای دمی مثل مار میباشد بوده است مردم از هادس
خیلی وحشت داشتند و غالباً اسم او را بزبان نمی آوردند

یونانیان را تصور بر این بود که در اعماق زمین دو رود خانه میباشد یکی موسوم
به استکس در ارکادی دیگر آشرن در اپیر و آب این دو رود خانه تلخ
و سیاه می باشد و همچنین گمان مینمودند که ارواح مردگان را در قایقی گذاشته و از این
رود خانه ها عبور میداده اند حامل ارواح پیرمرد زشتی بوده موسوم به شارن

از اینجهت یونانیان مقداری پول در دهن مرده میگذاشتند برای آنکه در وقت
عبور پول را بشارن داده آنها را اذیت نکند

در اعماق زمین مکانی موسوم به تارتار بوده اینمکان جهنم خدایان میباشد
پادشس خدای گنجها میباشد از اینجهت اسم پلوتن (غنی) را باو داده اند

دمتر و پرسفن ــ یونانیان چند الهه می پرستیدند مثلاً گاآ الهه زمین
و رِآ سیبل که از آسیا آمده بود الهه جبال بوده این الهه بر عرابه سوار میشد
که دو شیر آنرا میکشیدند

دمتر الهه زراعت بوده و او را بشکل زنی مجسم مینمایند که از لباس چین داری
مستور و خوشه گندمی در دست دارد ــ ۱۲

و الوزیس که در آتیک واقعست
زراعت و کاشتن را به تریپتولم
جوان آموخته و بعد او را بواسطه
عرابه که دو مار او را میکشیدند در تمام
زمین گردش داده

کُر الهه نباتات دختر دمتر میباشد

رقم علیرضا

۱۲ ــ دمتر

و این الهه در اول بهار از زمین بیرون آمده و در آخر پائیز بزمین فرو میرود
روزی کُر در چمن با رفقایش گردش مینمود گل نرگسی را نظر آورده خواست
او را بچیند ناگاه خدای زمین موسوم به هادس از زمین بیرون آمده او را بغل
زده در قصر خود برد کُر فریادهای وحشتناکی زده و مادر خود را بمدد خواست
دمیتر گرسنه و تشنه مدت نه روز در صحرا سرگردان بود و بالاخره خورشید که از همه
چیز واقف است او را مخبر گردانید دمیتر متغیر شده و هیچ نباتی از زمین نروئید
قحطی سختی در میان مردم افتاد و شکایتش پیش رب الارباب بردند خدای بزرگ
از دمیتر خواهش رویاندن نباتات نموده این الهه در عوض دختر خود را خواست
زئوس باین امر راضی گشته کُر را بمادرش رسانید اما چون در این غیبت کُر انار
و نمک هادس را خورده بود او را برای رب النوع زمین تزویج نمودند
منزل کُر در قصر هادس میباشد این دختر را پرسفون و به لاتینی پرزرپین مینامند
مدت شش ماه در نزد شوهر خود و مدت شش ماه دیگر در نزد مادر بسر میبرد
دیونیزس (باکوس) — خدای دیگر نباتات دیونیزس میباشد این رب النوع
اول در تراس بوده این رب النوع دایه چند داشته موسوم به منادس (۳)
این زنان در جنگلها زندگی مینمودند گاهی از طرف خدایان بآنها وحی رسیده آنوقت

پوست گوزنی را بدوش گرفته حیران و سرگردان در جنگلها و جبال میدویدند و بچه حیوانات را شیر و عسل میدادند
زنانی موسوم بباکانت یا گارد دیونیسس شبها در صحرا جمع میشدند و مشاعل بادی روشن س ۱۳

س ۱۳ منادها و ساتیرها

مینمودند و اسبابهای طرب از قبیل چنگ و نی و سنج میزدند گاوی را زنده پاره مینمودند
و گوشت او را خام میخوردند بعد قبرهای موهومی کشیده و در بیابانها میدویدند
یونانیان این رب النوع را بشکل درخت عشقه مجسم مینمودند بعدا و را بشکل مردی ظاهر
ساخته که جامه شبیه بجامه اهل مشرق پوشیده است

دیونیسس گاهی با منادها و ساتیرها (فرشتگانی بودند که نصف تنه آنها شبیه بانسان و
نصف دیگر آن شبیه به بز بوده) گردش مینمود فرشته چشمه ها که از آسیا آمده بود
آنها را همراهی میکرد این فرشته پیرمردی بی موی زشت و شکم بزرگی بوده اسم او
سیلن میباشد

دیونیزس پسر زئوس و سمل میباشد روزی رب الارباب در میان جماعه ایسمنا دره
بود سمل بسیار متوحش شده بدرود زندگانی گفت آنوقت چون دیونیزس شیرخواره
بود رب الارباب وران خود او را مخفی ساخت چون دیونیزس بسن رشد رسید زئوس
او را در غار نیزا بدست حوریها سپرد روزی دیونیزس گرفتار دزدهای تیرنی
شد و او را زنجیر نمودند دیونیزس زنجیرها را پاره نموده بشکل شیر و بعد بشکل خرس گشت
دزدها از ترس خود را در دریا انداختند این رب النوع آنها را بشکل خوک دریائی نمود
لیکورگ دایه های این رب النوع را بقتل رسانید دیونیزس از ترس خود را بدریا
انداخت و طولی نکشید که لیکورگ دیوانه شد و پسر خود را کشت آنوقت منادها
او را تکه تکه نمودند

پانتی این رب النوع را در شهر تب دشنام داده بود منادها که از بالای
درخت کاجی دشنام او را شنیدند پائین آمده او را کشتند

دیوان — یونانیان را تصور بر این بود که قبل از سکنای انسان در زمین مردمان
بلند قد عظیم الجثه که غالباً دارای صد سر بوده اند زندگی میکردند آن مردمان
بلند قد موسوم به دیو بوده اند

تیتانها اولاد گاآ و اورانس میبودند

تیتانها جنگ سختی با خدایان کردند زئوس دیوهائی که پدرشان گرفتار حبس کرده
بیرون آورده از قله کوه المپ زئوس و دیوها صاعقه میریخت آتش با شمشیر و نیزه
و بعضی دیگر با چکش و دیوهای دیگر با عصای مخصوص خود موسوم به تیرس جنگ مینمودند
از پائین کوه تیتانها در جستجوی صخره‌ها بجانب خدایان پرتاب می‌نمودند میگویند کوه پلیون
و اُسا را دیوها از صخره‌ها تشکیل داده‌اند در اینحال زمین سوزان و آب جوشان و جنگلها
بواسطه صاعقه در سوز و گداز بودند دیوهائیکه با خدایان متحد بودند صخره‌ها
بزرگ را از جبال کنده به تیتانها می‌افکندند خلاصه دیوهای دشمن مغلوب شده
فرار نمودند

خدایان روسای دیوها را در اعماق زمین حبس نمودند میگویند آنسلادو دیو
در زیر کوه اتنا حبس نموده‌اند و در این کوه بواسطه نفس دیو زمین لرزه که در
حوالی اینکوه حاصل میگردد بواسطه حرکت و جنبش این دیو است

غولان — غولان مردمان زشت مهیب و عظیم الجثه بودند چرکین و زشت
کیت در ته دریا منزل داشتند و سبب طوفان بوده‌اند دختر آنها موسوم به
اکیدنا می‌باشد قسمت علیای این غول بشکل دختری ملیح و باقی تنه او بشکل مار
بوده شوهر این دختر موسوم به تیفن و فرشته گردباد و طوفانهای آبی میباشد

از شانه او چند مار و از شکم او سیلهای آتش میبارید. غول های بزرگ بچه های
اکیدنا بوده اند

سربر مستحفظ در جهنم بوده — ارتروس سگی بوده که مستحفظ گله های ژریون میباشد
شیمر — با تنه شبیه به شیر و بز و مار و از دهن او آتش متصاعد میگشت. اسفنکس
غولی بوده و دارای سری شبیه بزن و تنه مثل شیر این غول مسافرین را کلیه بلعیده. سیلا
غولی بحریست که شش سر داشته گویا شش زن میباشند که فقط یک دندان و یک چشم
داشته اند گرگن ها از دهانشان دندان سفیدی بیرون آمده بود. هارپی ها حیوانی
بوده اند که سر آنها مثل زن و بالا هاشان از طیور بوده — اریتی ها دارای لباس سیاه و
موها شبیه بمار. مستحفظ مردگان بودند و در دستی شلاق و در دست دیگر مشعلی داشتند

فصل سوم — افسانه های پهلوانان

پهلوانان — یونانیان احترام زیادی به پهلوانان خود میکردند و غالباً آنها را
نیم خدایان یا خدایان کوچک میگفتند. تصور یونانیان بر این بود که هر پهلوانی پسر
خدا یا الهه بوده

در هر شهر یونان چند معبد بزرگ برای شجاعان و در بعضی آنکه قبر های ایشان بود
هر سال مردم بدور این معابد جمع گشته تئاتر و سرود ها و رقص ها و کشتی و سواری

بیادگاری آنها میسنمودند

افسانهٔ هراکلس — مشهورترین پهلوانان هرکلس است که فرانسه‌ها هرکول میگویند
اهل تب و آرگس این پهلوان را هم وطنی خود و پادشاه اسپارت میگفتند که
از نسل او میباشیم غالباً این پهلوان را بشکل مردی مجسم میکنند که موهای سرش کوتاه
و دارای عضلات کلفتی میباشد این پهلوان استاد پهلوانان دیگر و تصویر او را در
زورخانه‌ها میگذاشتند

هرکلس پسر آلکمن و زئوس بوده هرا زن زئوس از این پهلوان نفرت داشت
و خیال هلاک او را کرد از اینجهت دو مار فرستاد که هرکلس را بکشند این پهلوان
گردن دو مار را گرفته و آنها را خفه نمود

چون هراکلس بزرگ شد به آرگس آمد و نوکر اوریست شد این شاهزاده به هراکلس
حسودی مینمود و او را بکارها و خطرهای مشکلی دچار نمود این پهلوان تمام مخاطرات را
از خود دفع نمود و دوازده خطر مهم انجام داد که آنها دوازده خوان هرکلس مینامند

۱ — اوریست هرکلس را بجنگ شیری فرستاد که در درهٔ نمه مسافرین را صدمه
میزد هرکلس چون بدره رسید تیری چند به شیر زد ولیکن چون پوست حیوان ضخیم بود
صدمه نرسید و شیر فرار کرده در غاری خود را مخفی نمود هراکلس او را تعاقب کرد

و شیر را در بغل گرفته چنان فشاری داد که خفه شد آنوقت پوست آنرا کنده زرهٔ خود قرار داد

۲ — شاهزاده هراکلس را بجنگ جانوری فرستاد که از سر او نه مار بیرون آمده بود و او را هیدر دلرن میگفتند و هرگاه یکی از آن مارها را می بریدند دو مار دیگر بجای آن میروئید پهلوان با یکی از رفقایش موسوم به یلائوس بر عرابه نشسته و خود را بباتلاق لرن رسانیدند هراکلس بضرب چند تیر او را از باتلاق بیرون آورد و شروع به بریدن سرهای او نمود اما بجای هر سری دو سر دیگر تولید میشد یلائوس پهلوان را کمک نموده و سر مارها را سوزانیده بعد از آنکه جانور کشته شد هراکلس تیرهایش را بسم او آغشته نمود

۳ — بنابر حکم شاهزاده هراکلس بجنگ گراز اریمانت رفت این حیوان از ترس خود را در درهٔ مستور از برف پنهان نمود بعد پهلوان او را بدوش کشیده بنزد شاهزاده آورد

۴ — طیوری پر آهنی متعلق برب النوع جنگ در دریاچه استمفال بودند هراکلس آنها را کشت

۵ — اریسته هراکلس را مامور نمود که ماده گوزن پا فلزی شاخ طلائی را برد این حیوان متعلق به آرتمیس بوده مدت یکسال هراکلس در عقب او دوید بالاخره شاخ او را گرفت و برای شاهزاده برد

۶ — اژیاس پادشاه الید گاو و گوسفند زیاد داشت و در اصطبل او بقدری کود جمع شده بود که برداشتن آن محال بود هرکلس مامور شد که در یک روز آن طویله را پاک کند و از این جهت این پهلوان دیوار طویله را خراب کرده رود خانهٔ آلفه را از آنجا گذرانید

۷ — رب النوع دریا گاوی برای پادشاه کریت موسوم به مینوس فرستاد که او را قربانی کند شاه خلف وعده کرد و رب النوع آن گاو را دیوانه نمود هرکلس مامور شد که آن گاو را زنده بیاورد پهلوان بزرگ به کریت رفت و گاو را بدوش کشیده برای شاهزاده آورد

۸ — پادشاه تراس چند اسب داشت که آنها را از گوشت آدم غذا میداد و هر خارجی که در آنجا میرفت او را برای اسبها میبردند هرکلس با چند نفر از دوستانش داخل تراس شد شاه و خدامش را گرفته باسبها خورانید

۹ — هرکلس مامور شد که کمربند ملکهٔ آمازنها را بیاورد پهلوان بدانجا رفت آنها را شکست داده ملکهٔ آنها را کشت و کمربند را برداشت (آمازنها زنانی جنگجو در سواحل بحر اسود زندگی میکردند

۱۰ — در مغرب جزیره بود موسوم به اریتی (قرمز) غول سه سر موسوم به ژرین

در آنجا زندگی میکرد این غول دارای گله گاوی بود و بر آن غولی و سگی دو سر
موسوم به ارتروس گماشته بود و هرکلس مامور شد که آن گاوان را بیارد چون
به تنگه جبل الطارق رسید دو ستون در آنجا بنا نمود موسوم به ستونهای هرکول بعد
با آن جزیره آمد سگ را با گرز هلاک و گاوچران را کشت ژرین مجبور گشته حمله با
پهلوان کرد و هرکلس او را بضرب تیرهای زهرآلود هلاک کرد

یونانیان مارسی میگفتند چون هرکلس برود خانه رن رسید ساکنین آن محال
بر او حمله نمودند هرکلس پدر خود را به کمک خواست این رب النوع بارانی از سنگ
بر آنها بارید و ایشان هلاک شدند آنمکان امروز مسمی به کرو است

۱۱ — از یست هرکلس را مامور کرد که سیبهای طلائی هس پرید را بیاورد (این باغ
در مغرب دنیا واقع بوده) مستحفظ سیبهای طلائی اژدهائی بود که از دهنش آتش میبارید
چون هرکلس محل باغ را نمیدانست مدتی سرگردان بود بالاخره حوریان باو گفتند که
نیره رب النوع دریا آن محل را میشناسد ولی بقوه و زور از او باید پرسید
هرکلس نیره را در ساحل دریائی خوابیده دید فی الفور او را زنجیر نمود چون نیره
بیدار شد برای ترساندن پهلوان بصورت شیر و بعد بصورت مار درآمد هرکلس ابدا
واهمه ننموده مکان باغ را از او خواست نیره لاعلاج باو گفت هرکلس چون با تفاق

رسید

رسید آنیت پسر پزیدن بر او حمله نمود این پهلوان او را در بغل گرفته خفه نمود
و اژدهای مستحفظ را بقتل رسانید و سیبها را برداشت

مورخین دیگر چنین نقل میکنند هرکلس چون بدر باغ رسید اطلس دیو را دید که آسمان را
بدوش گرفته راه باغ را از او جویا شد دیو باو جواب داد اگر لحظه آسمان را بر
دوش گرفتی من خود آنها را بیاورم هرکلس قبول کرده آسمانها را بدوش گرفت

۱۲ — اریست هرکلس را مجبور نمود که سگ سه سر را که مستحفظ در جهنم و موسوم
سربر بود بیاورد این پهلوان داخل عالم زمین شد و از رب النوع زمین خواهش
نمود سگ را باو دهد رب النوع راضی گشت بشرط آنکه بی اسلحه او را بگیرد هرکلس
راضی شده گردن سگ را گرفته بزنجیر نمود

چون هرکلس دوازده خوان را انجام داد از خدمت اریست خلاص گشت و سر به بیابانها
نهاد حکایات و افسانه های عجیب از او نقل مینمایند و زندگانی اخیر هرکلس را بدین
نحو نقل کرده اند

پادشاه کالیدن دختری داشت که در وجاهت شهره آفاق بود و موسوم به دژانیر و هرکلس
برای تزویج او بدان مملکت رفت رقیب دیگری در عمارت شاه مشاهده نمود
این رقیب رود آشلوئوس بود که گاهی بشکل شیر و مار و گاهی بشکل مرد قوی هیکلی

خود را ظاهر ساخت هرکلس جنگی با او نمود یکی از شاخهایش را کند اشلوس چون خود را
مغلوب دید شاخ دیگر خود را بدو داده فرار نمود (این شاخ فایده زیاد داشت
هر چه از او طلب مینمودند حاضر میساخت) پادشاه دختر را بدو تزویج نمود

گویند روزی پهلوان بزرگ با زن خود گردش مینمود بر رود خانه رسید که عبور از آن
صعب بود ساطر نسوس که سری مثل انسان و تنه شبیه به اسب داشت مسافرین را
از طرفی بطرف دیگر رود خانه میگذاشت از اینجهت دژانیر را برداشته و در بین راه
دشنام چندی بشوهرش داد پهلوان متغیر گشته با تیری زهرآلود او را هلاک نمود
ساطر در حین مرگ دژانیر را گفت خون مرا در شیشه جمع کن و هرگاه شوهرت محبتش بتو
کم کند خون مرا بلباس او آغشته نموده بدو بپوشان از اینجهت خون او را در ظرفی گرد
مخفی نگاهداشت

روزی که هرکلس از سفر برگشت معبد رب الارباب رسید بدوست خود لیکاس
امر نمود که لباس تازه از زنش آورده باو دهد لیکاس نزد دژانیر آمده لباس
از او خواست زن بیچاره گمان نمود که شوهرش زن دیگری گرفته بسیار غصه خورد
و لباس را بخون ساطر آغشته کرده برای شوهر فرستاد
هرکلس چون لباس را پوشید درد شدیدی بر او عارض گشت فی الفور پای لیکاس را
گرفته

گرفته در دریا پرت نمود بعد از آن در دشتی با وترکشته هرکلس از کوه اتا بالا رفت
و درختهای کاج و صنوبر را کنده در قله کوه جمع نمود و خود در میان چوبها نشسته رفقای
خود را مامور نمود که چوبها را آتش زنند رفقا از این عمل شنیع امتناع ورزیده لیکن
چوپانی امر هرکلس را اطاعت کرده چوبها را آتش زد ناگاه صاعقه از طرف رب الارباب
هرکلس را گرفته بقله کوه المپ گذاشت هرا زن زوس با پهلوان صلح کرده دختر
خود هبه را برای او تزویج کرد

کاستر و پلوکس — کاستر و پلوکس ملقب به دیوسکور (اطفال
رب الارباب) دو پهلوان بزرگ لاکنی بوده اند

این دو برادر پسر زوس و لدا میباشند اینها با دو رفیق خود ایدا و لنکس جنگی در
آرکادی کرده گوسفند و گاو زیادی بغارت بردند لیکن در وقت قسمت نزاع کرده
کاستر و پلوکس دو رفیق خود را کشتند روزی پلوکس برادر خود کاستر را کشته دید
از خدایان خواهش نمود که عمر او را نصف کرده برادرش را دوباره زندگانی
بخشند و خدایان باین امر راضی شدند

اسپارتیها نقل میکنند که این دو برادر گاهی در جنگها ظاهر میشوند و کشتیها در وقت
دچار آتش سنت الم میگردند ملاحان میگویند اطفال رب الارباب کمک ما

بیاید (سنت الم صاعقه ایست که بواسطه صطکاک ابرها حاصل میگردد)

افسانه های آرگلید — یو — دانیادها و پرسس — ارگلید دارای چند شهر قدیمی بوده از قبیل آرگس و میسن و تیرنت و حکایات پهلوانان عمده آنجا را بدین نحو نقل میکنند

رب الارباب یو دختر سلطان اینا شوس را بسیار دوست میداشت چنانکه شیوهٔ زنانست هرا زن رب الارباب این دختر را بصورت ماده گوساله سفیدی نمود بدست آرگس صد چشم سپرد زئوس رسول خود را فرستاد که آرگوس را هلاک نماید هرا متغیر گشته مگسی فرستاد که دختر بدبخت را مجروح نمود از اینجهت او فرار کرده بمصر رفت در آنجا به حکم زئوس بصورت اصلی خود شد

دانائس پسر پادشاه مصر ۵۰ دختر بر برادرش اژیپتس که ۵۰ پسر داشت قرابتا بابین این دو برادر نزاع سختی اتفاق افتاد دانائس تاب مقاومت ندید دخترهای خود را بقایقی نشانیده به ارگلید فرار نمود پسران اژیپتس برای صلح دخترهای عموی را تزویج نمودند دانائس بهر دختری خنجری داد که شوهر خود در اشب مقتول نمایند دختران باین امر راضی گشته تمام شوهرهای خود را کشتند لیکن هیپرمنستر رحم بر جوانی شوهر خود کرده با او فرار نمود

آکریزیوس پادشاه آرگس دختری داشت موسوم به داناۀ از طرف خدایان
وحی به پادشاه شد که این دختر بچه بدنیا خواهد آورد که تا عالم را سلطنت و پدر خود را
مقتول خواهد کرد پادشاه دختر خود را در غاری حبس نمود چون رب الارباب این دختر زیبا را
داشت باران طلائی بر غار او بارید و بعد از مدتی پسری موسوم به پرسئوس از این
دختر متولد شد پدر دختر از این خبر واقف گشته دختر و نوه خود را در صندوقی محکمی
در دریا انداخت امواج دریا صندوق را بجزیره سریفوس رسانیدند و دیکتی
پادشاه آنجزیره صندوق را از آب درآورده و پرسئوس را بزرگ کرد برادر دیکتی
پلیدکت میخواست که مادر پرسئوس را تزویج نماید لیکن از پرسئوس میترسید بنابراین
اورا مامور کرد که سر گرگن را بیاورد گرگن غولی بود که در نزدیک جهنم منزل داشت (۲)
پرسئوس عازم این جنگ شد هرمس رسول خدایان بالی و داسی برای بریدن سر غول
بدو داد و همچنین شبکلاهی که هرکس برسر میگذاشت از انظار مردم مخفی بود بدو داد
پرسئوس بمملکت گرگن رسید و چنانکه گورشه زن یکچشم و یک دندان در آنجا زندگی
میکردند این پهلوان دندان یکی را گرفته و راه را از آنها خواست ایشان منزل غول را
بدو نموده دندان را گرفتند

پهلوان بال را بر خود نصب کرده از اقیانوس گذشت و به صحرائی رسید که

گرگن در آنجا خوابیده بودند آهسته بزمین آمد و با داس هرمس سر گرگنی که
موسوم به مدوزه بود بریده در کیسه گذاشت (این غول دارای صورتی کریه و مهیب
بوده و هر کس بدو نظر مینمود سنگ میشد) دو خواهر غول از خواب بیدار شده
خواهر خود را ندیدند فی الفور پرسس را تعاقب کرده اما چون پهلوان شبکلاه را بسر
گذاشته بود کسی او را ندید

پرسس در راه دختری وجیه دید که در ساحل دریائی زنجیر کرده و افتاده است این
دختر موسوم به آندرومد بوده مادر این دختر پرسیدن [illegible] خیره کرده بود و این اله متغیر
گشته چند غول بحری فرستاده بود که ساکنین این ناحیه را بلع میکردند و ملکی تباه
گشته بود و برای رفع این غولها باید دختر خود را بدهی بنابراین پادشاه دختر را
زنجیر کرده در ساحل دریا گذاشته بود و پرسس غولی دید که بجانب دختر میآید فی الفور
کله مدوزه را از کیسه بیرون آورده به غول نشان داد که در حال سنگ شد

پرسس دختر را نزد پدرش برده و برای خود عقد نمود

چون پهلوان بجزیره خود رسید مادر و ناپدری خود را دید که از ترس پلیدکت در
معبدی پناه برده اند پرسس در قصر پلیدکت آمده سر را بدو نشان داده در زمان سنگ شد
چون تمام دشمنان را از خود دفع نمود پرسس مادر خود را به آرگس آورده و پدر خود را

گشته بر تخت نشست

حکایات پلپسیدها ــ و از کلیه حکایات پلپس و طایفه او بدین نحو نقل میکنند
در آسیای صغیر در دامنه کوه سیپیل پادشاه بزرگی بود موسوم به تانتال خدایان
با او محبت زیادی داشته و گاهی او را دعوت به ناهار مینمودند این پادشاه بقدری
گستاخ و جسور شد که روزی قدری سلسبیل از خدایان وزدیده و آنها را به ناهار دعوت
نمود و پسر خود پلپس را کشت خدایان ملتفت گشته غذا نخوردند ولی دمتر قدری گوشت
شانه را خورد رب الارباب تانتال را بجهنم برد و اغذیه نزدیک او گذاشته که هر وقت
دست نزدیک آنها دراز مینمود از او دور میشدند بعد پلپس را دوباره زندگانی بخشیده
و گوشت کتف او که خورده شده بود از عاج درست نمودند و پلپس به یونان آمد
در مملکت الیمپی پادشاهی بود موسوم به اینماوس این پادشاه دارای اسبهای
سریع الحرکه بود و شرط کرده بود که هر کس در تاخت و تاز با عرابه از او جلو افتاد
دختر خود هیپودامی را بدو تزویج نماید و هر کس که از او عقب میافتاد او را مقتول
مینمود بدین منوال سیزده نفر را کشته بود و پلپس بخیال تزویج دختر به الیمپی آمد پوزیدن
عرابه طلائی با دو اسب برای او فرستاد و از اتفاقات دختر شاه پلپس را دیده
عاشق و مفتون او گشت میرتیلس را که درشکه چی پدرش بود مامور نمود که چرخ درشکه

پذیرش او ضایع نماید چون هنگام سواری سپید چرخ و شکه شاه در آمده خورش
و پادشاه از عرابه افتاد و فی الفور بدرود زندگانی گفت بعد از این حادثه پلپس دختر
پادشاه را تزویج کرده و خود پادشاه پلپنز گشت

آتره و تی یست دو پسر پلپس در میسن بودند چون آتره پادشاه شد هرمس رسول
خدایان برهٔ طلائی برای او فرستاد برادرش حسودی نمود و بکمک زن آتره بره را
دزدید برادر بزرگ برای انتقام زن خود را بدریا افکند بعد دو پسر برادرش را
مقتول نموده از گوشت آنها غذائی ترتیب داده به برادر خود خورانید چون غذا صرف
شد پا و دست دو مقتول را به برادر خود نشان داد تی یست متوحش شد لعن بر
برادر و اولاد نموده فرار کرد

میگویند خورشید از برای این دو مقتول بسیار متأثر گشته زمین را مدتی روشن ننمود
اژیست پسر کوچک تی یست عموی خود را کشت آگاممنن پسر آتره که مشهور
ترین پادشاهان یونان است چون بجنگ تروا رفت زن خود کلی تمنستر را
بدست شاعری پیری سپرد

اژیست چون غیبت پسر عمو را فرصت شده خود را بمملکت او رسانید و شاعر پیر را بصحرای
لم یزرعی فرستاد که در آنجا هلاک شد و خود بجای پسر عمو بتخت نشست

بعد از ده سال آگاممنون از جنگ مراجعت نمود اژیست بکمک کلی تمنستر آگاممنون را
به ناهار دعوت نموده او را مقتول نمود

اُرِست پسر شاه مقتول فرار نموده و بعد از مدتی بخونخواهی پدر عمو و مادر خود را هلاک نمود

افسانه های کرنت — پهلوانان مشهور کرنت سیزیف و بلرفن میباشد

سیزیف پادشاهی بسیار محیل بود گویند چون ملک الموت بقبض روح او آمد این
پادشاه او را زنجیر نمود ملک الموت بکمک آرس خلاص یافت و او را بجهنم برد
امّا باز پادشاه تملق زیادی از موکل عذاب نمود و خواهش کرد که او را مرتبه دیگری
فرستند تا از زن خود انتقام کشد چون از جهنم خلاص گشت دیگر میل بدانجا ننمود خدایان
متغیر گشته هرمس را مامور نمودند که او را بجهنم برد رسول خدایان او را بجهنم کشانیده
و او را تا ابد الدهر مامور بچرخانیدن سنگی نمود

نوه سیزیف بلرفن میباشد این جوانی ملیح و دارای چهره وجیه بوده روزی
در جبال کرنت اسب بالداری دید پیش رفت که او را بگیرد امّا ممکن نشد از این جهت
شب بمعبد آتن رفت این رب النوع دهنه طلائی بدو داد (این اسب موسوم به
پگاز و از شکم غول موسوم به مدوز تولد شده بود)
بلرفن نزد پرئتس پادشاه تیرنت رفت ملکه از او منفرت کرد کاغذی بدو داد که

به پدرش پادشاه لیسی برساند.

پادشاه لیسی مدت نه روز ضیافت برای بلفرن نمود روز دهم این پهلوان
کاغذ را به پادشاه داد چون پادشاه کاغذ را ملاحظه نمود دید که نوشته شده است
(آورنده کاغذ را مقتول نمائید) از اینجهت شاه این پهلوان را بجنگ شیمر و بنا
(شیمر غولی بود که سرش مثل شیر و پاهایش مثل بز بود) بلفرن بر اسب بال دار
خود سوار گشته و شیمر را بضرب نیزه هلاک کرد چون به لیسی مراجعت نمود پادشاه
چند پهلوان در کمین او گذاشت بلفرن آنها را مقتول نمود پادشاه زیاد متعجب گشته
دختر خود را باو عطا فرمود

گویند روزی این پهلوان بر اسب بال دار خود سوار گشته و خواست نزد خدایان رود
رب الارباب از این جسارت متغیر گشته زنبوری فرستاد که پگاز را نیش سختی زد
این حیوان بواسطه سوزش حرکت سختی نموده آقای خود را پرت کرد و بلفرن
در روی سنگها قطعه قطعه شد.

در نزدیکی کرنت جنگل سروی بوده که معبد این پهلوان در آن واقع بوده و روی
سکه های یونان تصویر پگاز را نقش میساختند

افسانه های آتیک — در آتیک پهلوانان زیادی بوده که غالب آنها پادشاه

آتن بوده

آن ناحیه بوده اند

سِکِرُپْز که سری مثل انسان و تنهٔ شبیه بمار داشت قدیمترین پادشاهان اتیک میباشد
در سلطنت این پادشاه ربّ النّوع دریا یعنی پُزیدُن و آتِن در باب وارث تخت
و تاج این پادشاه نزاع کردند پزیدن با عصای خود اشاره بصخرهٔ آکرُپُلْ
نمود فی الفور از آن صخره چشمه جاری گشت آتن هم درخت زیتونی در کنار آن چشمه
رویانید ربّ النّوع دریا از این جسارت متغیر شده آن جلگه را بواسطهٔ آب خراب کرد
اِرِکْتْ پسر زمین و هفائیستس میباشد آتِن این پسر را در صندوقی نهاده
به پاندِرُزْ که دختر ارشد سکرپز بود سپرد روزی خواهر این دختر صندوق را باز کرد
بچهٔ دیدند که ماری آنرا احاطه کرده از ترس خود را از کوه پرت نمودند و این بچه
بعدها پادشاه بزرگی شد

در آتن معبدی بود که در آنجا اِرِکْتْ و آتن را می پرستیدند مشهورترین
پهلوانان اتیک تِزِه میباشد احوالات او را چنین نقل میکنند
اِتْرا این پسر را در ناحیهٔ ترِزن زائید در حالیکه پدر خود او را ندیده بود چون این پسر
بزرگ شد مادرش صخرهٔ بدو نشان داده گفت پدرت چون به آتن رفت بمن سپرد
هرگاه پسری از تو متولد شد و این صخره را توانست بلند کند آنچه در زیر او میباشد

باد داده و بسمت سر او در اهتزاز است

تزه صخره را بلند نمود عدّاره و کفش خود را برداشت و روانهٔ آتن شد در بین راه
چند غول را هلاک نمود مثلاً پرُکُستس را دو پا بُرید و سینیس را در برزخ کمر بست
و سیرون را در سکار و پرگوشت دا در آتش مقتول نمود

چون به آتن رسید نزد پدر رفت پدر جادو را دید این جادو از پهلوان نفرت کرد
و گیلاس سمی داد تعارف نمود فی الفور تزه عدّاره خود را که از زیر صخره در آورده بود
از غلاف کشید و حمله بجادو نمود و پدرش چون عدّاره را دید پسر خود را شناخت
و جادو در گذشت

هراکلس چنانکه مذکور شد گاو وحشی از کریت به آتن آورده بود این گاو در درهٔ
ماراتن بسیار خسارت میرسانید از اینجهت تزه بآن دره رفته گاو را زنده بدست آورد
و از برای اپلن قربانی نمود

سه سال قبل از این پسر مینس برای گرفتاری این گاو به آتن آمده بود و این گاو او را
کشته بود از اینجهت مینس بخونخواهی پسر آتن را محاصره و باسکنان این مملکت چنین
پیغام داده بود که رب الارباب مرا حکم کرده است که سالی هفت پسر و هفت دختر
از این مملکت گرفته بمینوتور غول بدهم. مینوتور غولی بود که سرش مثل گاو و تنهٔ

از شکل انسان بوده) مدت دو سال اهل آتن چهارده دختر و چهارده پسر برای غول
فرستادند چون تزه به آتن آمد خواهش نمود که او را هم بسمت غول فرستند تا او را بکشد
آتنی‌ها باین امر راضی گشته تزه و رفقای دیگرش را بکشتی نشانده روانه کرت نمودند
اریان دختر مینس عاشق تزه شد و کلافه نخی بدو داد برای آنکه راه خارج شدن عمارت
غول را بداند

مینتور در لابیرنت منزل داشت (لابیرنت عمارتی وسیع و دارای اطاقهای
درهم و برهم و دالانهای پیچ داری بوده) از اینجهت دختر پادشاه کلافه نخی
به تزه داد چون پهلوان با رفقایش در لابیرنت داخل شدند غول خود را بطرف تزه
پرت نمود این پهلوان او را در بغل گرفته خفه نمود بعد رفقای خود را برداشته از
آن عمارت هولناک بیرون آمد

تزه دختر را برداشته بجزیره ناگزس رسید در آنجا دختر را ترک نموده خود به آتن رفت
دیونیزس چون دختر را سرگردان و پریشان مشاهده نمود او را بجهت خود تزویج کرد
کشتی تزه دارای شراع سیاهی بود پدرش برای علامت فتح شراع سفیدی
باو داده بود که در مراجعت بکشتی خود زند اما تزه فراموش کرده و پدرش که برای استقبال
او آمده بود چون شراع سیاه دید خود را بدریا افکند

بعد از مرگ پدر تزِ پادشاه شد روزی خبر آوردند که گاو های پدرش را در دره
ماراتن دزدیده اند تز خود بدانجا رفت و پیری توئوس پهلوان را مشاهده نمود
که گاو ها را دزدیده تز بعوض جنگ با او صلح نمود و پیری توئوس دوست او شد
این دو پهلوان بجنگ سانترها و آمازن ها رفتند تز ملکه آمازنها را برای خود
تزویج کرد پیری توئوس برای تزویج دختر رب النوع جهنم با عماق زمین رفت
و تز برای کمک او رفته بود اما سربر چشم پیری توئوس را بلع نمود و تز را
گرفته در جهنم زنجیر نمودند تا اینکه هرکلس او را نجات داد

گویند تز چون پیر شد بجزیره سیرُس رفت پادشاه آنجزیره پهلوان پیر را از کوهی
پرت نموده کشت در آتن معبدی بود که تز را در آنجا می پرستیدند

افسانه های کرِت — پهلوان بزرگ کرِت مینُس بوده است
مینُس پسر زئوس پادشاهی عادل و عاقل و در کرِت سلطنت مینمود
معمار قابلی موسوم به دِدال بمملکت کرِت پناه برده بود این پادشاه او را مأمور
ساختن لابیرنت نمود اما بواسطه عمل شنیعی که از این معمار سر زده بود خود و پسرش
ایکار در لابیرنت محبوس شدند
دِدال بالی بجهت خود و پسرش تعبیه نموده از آن محل فرار نمودند این معمار

سفارش کرده بود که نزدیک خورشید نرود اما پسر اطاعت ننمود و نزدیک رفت
بالی که از موم ساخته شده بود بواسطه حرارت ذوب شد ایکار در دریائی افتاد
بعد دوال بجزیرهٔ سیسیل رفت مینس ملتفت شده او را تعاقب نمود اما پادشاه
سیسیل ضیافت شایانی برای مینس مرتب نموده و با آب جوش او را هلاک نمود
گویند چون مینس بجهنم رفت بواسطه عدالتش جزو قضات آنجا شد و قضات جهنم سه نفر
بودند مینس و برادرش رادامانت و آآک پهلوان

افسانه های تسالی — بزرگترین شهرهای یونان تسالی بوده و پهلوانان عمده آنجا
دکالی یُن و پیرا میباشند

رب الارباب از اعمال وخیمهٔ یونانیان متغیر شده بواسطه باران بلاد یونان را
خراب نمود اما دکالی یُن پسر پرمتیه با زنش پیرا بطاقچی نشسته از غرق خلاصی
یافت مدت نه روز کشتی آنها روی آب حرکت مینمود تا آنکه در قله کوه عظیمی توقف کرد
دکالی یُن فی الفور حیوانی قربانی نمود و از رب الارباب وحی بدو رسید که هر چه
طلب کند رد نخواهد شد دکالی یُن از بی رفیقی و تنهائی شکایت نمود زئوس امر
نمود که استخوانهای مادرش را گرفته از شانه خود رد نماید این پهلوان معنی این معما را
ملتفت شد سنگ زیادی از زمین برداشته در عقب خود پرت نمود فی الفور مردان

قوی هیکل از زمین بیرون آمدند بعد زنش پیرا همچنین کرد و از سنگهای او زنان پیدا شدند
آدمیت پادشاه فره طالب آلیست وجیهه رفت اما پدر عروس راضی نمیگشت
و گفته بود هر کس شیر و گراز را برای من صید نماید آلیست را باو تزویج خواهم نمود
آدمیت باین صید راضی شد و دختر او را بعقد خود در آورد

در عروسی عالی بجهت آرتمیس نمود از اینجهت الهه متغیر گشته خبر مرگ او را داد آپلن
رب النوع نور گفته بود که اگر کسی جانش را نثار آدمیت نماید او نخواهد مرد کسیکه باین
امر راضی شد فقط زنش بود که دچار ملک الموت گشت اما هرکلس پهلوان این زن را
خلاص نموده برفیق خود آدمیت داد

پلی شکارچی قابلی بود و آکاست پادشاه برای تلف پلی او را در جنگلی پر از سباع
انداخت پلی با خنجر خود بقدری از درندگان کشت که وقت پوست کندن آنها را نداشت
از اینجهت زبان آنها را بریده در کیسه مخفی مینمود

روزی پلی در خواب بود آکاست مخبر گشته خنجر او را مخفی نمود چون این شکارچی از
خواب بیدار گشت سانترها برو حمله نمودند ش ۱۴ اما سانتر شیرن خنجر را
به پلی داد از آنوقت به بعد پلی به یلکس رفته پادشاه را مقتول نموده بجایش نشست
بعدها پلی تتیس الهه دریا را تزویج نمود

ص ۱۴ سانتور رقم علیرضا

پزئیدن وزئوس در باب شوهر تتیس مباحثهٔ زیادی نمودند تا آنکه تمیس خبر داد
که شوهر او پهلوانی خواهد شد و پسری خواهد داشت که در جوانی فوت میشود خدایان
از شوهر دادن آلهه خوف نمودند در صورتیکه تتیس میل بردان نداشت
پلیا چون خواست او را بگیرد آلهه خود را بشکل آتش و آب و شیر و مار نمود اما این
پهلوان متوحش نشده او را مجبور بظاهر ساختن صورت اصلی خود نمود عروسی

دریا

یکی از غارهای کوه پلی یُن شد جشن بزرگی خدایان گرفتند اپلُن چنگ میزد موزها نغمه می سرودند و هر ربة النوع عطیه بآنها عطا کرد پزییدن دو اسب و خدایان دیگر اسلحهٔ رویین تنی از قبیل سپر و نیزه بدو دادند

آشیل معروف پسر پِلِه میباشد مادرش او را در رود خانهٔ استیکس غسل داد بعد پِلِه آشیل را بدست خود سانتور شیرُن سپرد

سانتور شیرُن خورش از حیوانات دیگر بدو خورانید و چون قدری بزرگ شد نیزه بازی و دو دو را باو آموخت و این پسر چنان شده بود که در دو آهو را میگرفت دارا باد سقت میجست

شکار کالیدن — معروف‌ترین افسانه‌های ائلی گراز کالیدُن میباشد

اِنُس پادشاه کالیدن مالک بوستان بزرگی بود چون وقت خوشه‌چینی او رسید برای آرتمیس الٰهه قربانی ننمود و از اینجهت الٰهه متغیر گشته گرازی بزرگی برای تخریب بوها فرستاد پادشاه پهلوانان مملکت را جمع نموده گراز را مقتول نمود

با این پهلوانان مِلیگار پسر خود پادشاه هم بوده در وقت تولد این پسر سه زن موسوم به پارک یا (موُوْاِر) نزد مادر او آمدند یکی در باب خلاق پسر تمجید نمود و دیگری شجاعت او را ستود سیمی مشعلی بمادرش داده گفت هرگاه مشعل خاموش

شود زندگی پسر تو با آن تمام خواهد شد از اینجهت آلتیا مشعل را خاموش نمود

چون گراز کشته شد پهلوانان برای سر و پوست آن نزاع نموده و ملکار دائی خود را

مقتول نمود آلتیا چون از مرگ برادر مخبر شد مشعل را روشن کرده در آتش انداخت

و ملکار جان بجان آفرین تسلیم نمود

گویند دختر وجیهه موسوم به اتلانت در شکار گراز بوده این دختر بسیار چابک و صبیا

قابل بوده پدرش چون پسر میل داشت از اینجهت این دختر را در غاری حبس نمود سباع

حیوانات وحشی شیر بدو دادند و چون بزرگ شد بقدری در دو و تاخت و تاز ماهر

شده بود که از باد سبقت میگرفت

اشخاص زیادی برای تزویج این دختر آمده بودند اما این دختر گفته بود کسی شوهر من

خواهد شد که در دو از من سبقت گیرد ولی ملکار ملانی ین بدرگاه افرودیت استغاثه

زیادی نمود و این ربة النوع از باغ هسپرید برای او سه سیب فرستاد چون وقت دویدن رسید

ملانی ین فاصله بفاصله سیبی میانداخت چون دختر برای برداشتن او قدری تأمل مینمود

این جوان قدری از او سبقت میگرفت بالاخره ملانی ین او را تزویج و عاقبت هر دو

بصورت شیر شدند

گویند اول کسی که گراز را مجروح نمود اتلانت بوده و ملکار بجهت او دائی خود را مقتول نمود

در یکی از معابد تیژه پوست و دندان گرازی آویخته بود و اگوست امپراطور روم دندان را
بروم برد ولی پوست در تیژه ماند تا آنکه پس از چندین سال پزانیاس مسافر آن را ملاحظه
نموده کاشف نمودند که این پوست گراز کالیدن بوده

افسانه های تب — کادموس — بزرگترین پهلوان تب کادموس
می باشد که در تمام مملکت یونان افسانه او را نقل میکنند

آژنر پادشاه فنیسی دختری داشت موسوم به اروپ روزی این دختر با رفقایش
در چمنی گردش مینمود گاوی خوش خط و خال بنظر آورد فی الفور بدو نزدیک شده گل
زیادی بشاخ او آویزان نمود و بعد گاو زانوی خود را بزمین گذاشت و اروپ برو
سوار شد حیوان بلند شده خود را بدریا انداخت تا اینکه بجزیره کریت رسید این گاو
زوس بوده و چون این رب النوع فریفته اروپ شده بود از اینجهت خود را
بصورت گاو مجسم کرده بود

آژنر چون از بردن دختر واقف گشت پسر خود کادموس را بجستجوی او فرستاد
این پسر چون بدلف رسید وحی بدو شد که ماده گاوی را پیروی نموده و هر کجا که
بخوابد شهری در آنجا بنا نماید کادموس از دلف بیرون آمده گاوی را دید او را
تا بالی تعاقب نمود و مکانی که در آنجا گاو خوابید شهری بنا کرد موسوم به تب

بعد خادمان خود را برای آب بچشمهٔ آرس فرستاد اژدهائی که در نزدیکی چشمه بود مردان
او را بلع نمود کادموس خود بدانجا رفته اژدها را کشت بعد دندانهای اژدها را در زمین
فرو کرده مردمان قوی هیکلی بیرون آمده حمله بکادموس نمودند پهلوان سنگ بزرگی
میان آنها انداخت فی الفور آنها همدیگر را کشتند تا آنکه پنج نفر باقی ماندند

حصار تیبس موسوم به کادمیم میباشد وطوایف عمدهٔ تبس خود را از نسل مردانی
که از دندان اژدها از زمین بیرون آمدند میدانستند

اُدیپ و پسرانش — افسانهٔ اُدیپ و پسرانش غم افزاترین حکایات یونانیان میباشد
لائیوس پادشاه تبس بجهت اولاد استغاثه بدرگاه خدایان نمود وحی بدو رسید
پسری پیدا خواهی نمود که قاتلت خواهد بود از زکاشت پسری متولد شد موسوم
به اُدیپ (یعنی پا آماسیده) پدرش او را در قلهٔ کوهی گذاشت چوپانی پسر را
برداشته نزد پادشاه کرنث برد چون اُدیپ بزرگ شد وحی بدو رسید که تو قاتل
لائیوس و مادرت را تزویج خواهی نمود چون اینخبر را شنید در کرنث نا
روزی در دلف میگشت سه راه دید راهی را گرفته رفت شخصی را دید که بر عرابه
نشسته و دو قاطر آنرا میکشد سورچی دشنام چندی به اُدیپ داد پهلوان متغیر شده
سورچی و لائیوس را مقتول نمود

کرئن برادر ژکاست جانشین لائیوس شد در اینزمان جانوری مهیبی موسوم به
اسفنکس در آن ناحیه پیدا شده سر و سینه این جانور شبیه بزن و باقی تنه او شبیه
بشیر بوده و با دو بال می پرید این جانور در کوهی نزدیک تب منزل داشته و بر
عابرین که می گذشت معمائی بدو میداد که حل کند اگر در جواب فرو میماند فی الفور
او را میکشت

کرئن اعلانی نمود که هر کس جواب جانور را بدهد شوهر ملکه و پادشاه تب خواهد
شد ادیپ نزد اسفنکس رفت و این سوآل را جانور از او نمود (چه حیوانیست که
صبح چهار پا و ظهر دو پا و شب سه پا راه میرود) ادیپ جواب داد آن انسانست
در طفولیت با دو پا و دو دست و در جوانی دو پا و در پیری عصائی بدست گرفته
سه پا راه میرود ۱۵

چون اسفنکس معمای خود را حل کرده دید فی الفور از صخره خود را پرت نموده
هلاک کرد و ادیپ به تب آمده پادشاه شد

در سلطنت ادیپ طاعونی در تب ظهور نموده مقداری را هلاک نمود ادیپ رفع
ناخوشی را از خدایان درخواست نمود در جواب چنین گفتند برای رفع ناخوشی باید
قاتل لائیوس را مقتول نمائی چون ادیپ قاتل را نمی شناخت از تیرزیاس

ش ۱۵ اُدیپ و اِسفنکس

البته سؤال نمود رب النوع جواب داد پیر پرده‌ای که در راه کشتی پدرت بوده و ژکاست مادر
تو میباشد ادیپ از واقعه مخبر گشته زن خود را خفه نمود و خود چشمهایش را کنده سر به
بیابانها گذاشت دخترش آنتیگن او را رهنمائی مینمود
اِتیکل و پلی نیس پسران ادیپ در سر تخت و تاج پدر نزاع نمودند تا اینکه اتیکل
پادشاه شد و برادرش به ارگس پناه برد پلی نیس نفی بلد شده دیگری موسوم به تید

پدر بار آدرستث رفته شکایت نمودند پادشاه دو دختر خود را با آنها تزویج و
مرتب نموده با هفت سردار بجنگ اتکل رفت

یکی از سرداران بضرب صاعقه هلاک شد کاپانس نردبانی به برج و باروی شهر
گذاشته و شام چندی بخدایان داده بالا رفت اما بواسطه صاعقه کشته شد
تی دئوس بواسطه بیتن ملانیپ کشته شد بالاخره اتکل و پلی‌نیس همدیگر را مقتول نمودند
کرئون دو خواهرزاده خود را آنجا که سپرده تخت نشست انتیگون بر سر قبر برادر
رفته شخصی او را هلاک نمود پسر کرئون که عاشق دختر بود از غصه مرد ده سال بعد
باز آدرستث بجنگ پادشاه تب آمده این شهر را مسخر نمود

ارگنت‌ها — یکی از افسانه‌های مشهور یونانیان ارگنت‌ها میباشند که بجستجوی
پشم طلائی رفتند

مینیانس‌ها که در جنوب تسالی زندگی مینمودند این افسانه را نقل میکردند
(ارگنت یعنی ملاح کشتی موسوم به ارگ)

آتاماس پادشاه ارکمن دو اولاد از زنش نفل داشت یکی پسر موسوم
به فریکزوس و دیگری دختر موسوم به هلی پادشاه زن دیگری تزویج نمود
موسوم به اینو در این زمان قحطی سختی پیدا شد آتاماس بدرگاه خدایان استغاثه

زیادی نمود تا هاتفی آواز داد که رفع قحطی با این سبب باشد این زن بیرحم شوهر خود
چنین پاسخ داد برای رفع قحطی باید پسر و دختر خود را برای زئوس قربانی نمائی نفل
از هرمس خلاصی اولاد خود را تمنی نمود

چون اطفال را برای قربانی بمعبد بردند هرمس قوچ عجیبی بدانجا فرستاد که پشم او
طلائی بود و اطفال به پشم او چسبیده و قوچ پرواز نمود تا به تنگهٔ هلسپنت رسید و در آن
محل دختر پشم قوچ را از دست داده در دریا افتاد از اینجهت آنجا را دریای هلسپنت یعنی
دریای هل نامیدند اما قوچ فریکسس را بساحل بحر اسود گذاشت آنوقت این پسر قوچ را
قربانی نموده پشمش را در غار اریس آویزان نمود

پلیاس مدت سلطنت خود را از خدایان جویا شد و بدو چنین جواب دادند ۰
(از کسی بپرهیز که یک کفش پوشیده باشد.)
پادشاه روزی با بعض مدعوین خود شخصی را دید یک کفش پوشیده (این شخص موسوم
به ژازن بود و کفش دیگرش را سیل برده بود) پلیاس برای خلاصی خود ژازن را
بتجسس پشم طلائی فرستاد خدایان کشتی محکمی برای ژازن فرستادند و چوب بلوطی
که از آینده خبر میداد در او بود این کشتی موسوم به آرگ و پنجاه پهلوان یونانی
ملاح او شدند میگویند کاستر و پلوکس و هرکلس جزو ملاحان بوده اند

بدربار آدرست رفته شکایت نمودند پادشاه دو دختر خود را با آنها تزویج نمود

مرتب نموده با هفت سردار بجنگ اتکل رفت

یکی از سرداران بضرب سنگ هلاک شد کاپان نردبانی به برج و باروی شهر
گذاشته و شاه مچیدی بخدایان داده بالا رفت اما بواسطه صاعقه کشته شد
تی دا آم بواسطه بدن ملانیپ کشته شد بالاخره اتکل و پلی نیس همدیگر را مقتول نمود
کرئن دو خواهرزاده خود را انجا که سپرده بتخت نشست انتیگن بر سر قبر برادر
رفته شخصی او را هلاک نمود و پسر کرئن که عاشق دختر بود از غصه مرد ده سال بعد
باز آدرست بجنگ پادشاه تب آمده این شهر را مسخر نمود

ارگنت ها — یکی از افسانه های مشهور یونانیان ارگنت ها میباشند که بتجسس
پشم طلائی رفتند

مینیانس ها که در جنوب تسالی زندگی مینمودند این افسانه را نقل میکردند
(ارگنت یعنی ملاح کشتی موسوم به ارگ)

آتاماس پادشاه ارکمن دو اولاد از زنش نفل داشت یکی پسر موسوم
به فریکزوس و دیگری دختر موسوم به هلی پادشاه زن دیگری تزویج نمود
موسوم به اینو در این زمان قحطی سختی پیدا شد آتاماس بدرگاه خدایان استغاثه

زیادی نمود تا بقی آواز داد که رفع قحطی با این می‌باشد این شاه بی‌رحم شوهر خود
چنین پاسخ داد برای رفع قحطی باید پسر و دختر خود را برای زئوس قربانی نمائی نفل
از هرمس خلاصی اولاد خود را تمنی نمود

چون اطفال را برای قربانی بمعبد بردند هرمس قوچ عجیبی بدانجا فرستاد که پشم او
طلائی بود اطفال به پشم او چسبیده و قوچ پرواز نمود تا اینکه به تنگه هلسپنت رسید در آن
محل دختر پشم قوچ را از دست داده در دریا افتاد از اینجهت آنجا را دریای هلسپنت یعنی
دریای هل نامیدند اما قوچ فریکسس را بساحل بحر اسود گذاشت آنوقت این پسر قوچ را
قربانی نموده پشمش را در غار ارس آویزان نمود

پلیاس مدت سلطنت خود را از خدایان جویا شد و بدو چنین جواب دادند .
(از کسی بپرهیز که یک کفش پوشیده باشد)

پادشاه روزی بین مدعوین خود شخصی را دید یک کفش پوشیده (این شخص موسوم
به ژازن بود و کفش دیگرش را سیل برده بود) پلیاس برای خلاصی خود ژازن را
بتجسس پشم طلائی فرستاد خدایان کشتی محکمی برای ژازن فرستادند و چون بلوطی
که از آینده خبر میداد در او بود این کشتی موسوم به آرگ و پنجاه پهلوان یونانی
ملاح او شدند میگویند کاستر و پلوکس و هرکلس جزو ملاحان بوده اند .

کشتی از ساحل تراس گذشته به هلسپان رسید در آنجا مرد کوری موسوم به فینه بود
هارپیها که سرشان مثل زن و تنهٔ آنها مثل پرنده بود این کور را اذیت کرده
وغذای او را میخوردند زتیس و کالائیس دو پسر بره (بادشمال) جانوران را
تعاقب نموده مقداری از اینها را بقتل رسانیدند چون کشتی به پنت اکزن
(بحر اسود) رسید دو صخرهٔ بزرگ متحرک دیدند که از هم جدا شده و دوباره وصل میشدند
آتن الهه رحم به آرگنت ها نموده صخره را مدتی نگاهداشت تا کشتی گذشت و این
صخره ها موسوم به سیمپلگاد بودند

بعد از حوادث چندی بمملکتی که در آن پشم طلائی بود رسیدند ژازن از ئیتس
پادشاه آنجا پشم را خواست این پادشاه در عوض پشم دو گاو پا مفرغی خواست که
مزرعه را شخم کنند و بعد خود ژازن دندانهای اژدهائی را در زمین آن مزرعه فرو
نماید پهلوان باین امر راضی گشته مدجا دختر پادشاه به ژازن عاشق گشته روغنی
بدو داد که هر کس او را بدن بمالید روئین تن میشد

ژازن زمین را شخم نمود و چون دندانهای اژدها در زمین فرو کرد مردمان
قوی‌هیکلی بیرون آمده براو حمله نمودند ژازن بنابر احکام جادو سنگی درمیان آنها انداخت
وفی الفور آنها شروع بکشتن همدیگر نمودند باز پادشاه از دادن مضایقه نمود و حتی خواست

ملاحان را مقتول نماید اما مِدِه جادوگر اژدهائی که مستحفظ پشم بود کشت و آنرا تسلیم
ژازن نمود در همانشب ارگنتها مِدِه و برادر کوچکش را برداشته فرار نمودند
پادشاه از این واقعه مخبر گشته ملاحان را تعاقب نمود اما مِدِه برادر خود را قطعه قطعه نموده
در دریا انداخت چون پادشاه بجمع کردن جسد پسر مشغول شد ارگنتها فرار نموده به یلکس
رسیدند ژازن زنش مِدِه را برای انتقام پلیاس فرستاد این جادوگر دختران
پلیاس را بقتل پدر خودشان مأمور نمود

بعد از این حوادث ژازن زن خود را به کرنت برده زن دیگری تزویج نمود مِدِه سمی
بلباس آغشته نموده بعروس بدبخت پوشانیده او را هلاک نمود این زن بیرحم اولاد
خود ژازن را خفه نمود و بعد با عرابه که هفت مار بال دار او را میکشیدند فرار کرد
این افسانه در تمام یونان مشهور و معابد بزرگی در سواحل بحر اسود برای ژازن بنا کرده
بودند و بنای بعضی شهرها را به ارگنتها نسبت میدهند

فصل چهارم جنگ ترووا — همر

محاصره ترووا — محاصره ترووا غریب ترین افسانه های یونان میباشد
زیرا که پهلوانان عمده هر شهری باین جنگ عازم شده بودند و شاعر مشهور یونانی
موسوم به همر این جنگ را باشعاری ملیح درآورده

ترووا در ساحل آسیا روی تپه بنا شده بود که مشرف بدرهٔ اسکامندر بود و
آپلن و پزیدن حصار محکمی دور دیوار شهر بنا کرده بودند

پریام پادشاه ترووا پنجاه پسر داشت که شجاعترین آنها موسوم به هکتر و
وجیه‌ترین آنها موسوم به پاریس بوده قبل از تولد پاریس کاهنان گفته بودند پسری
متولد خواهد شد که پادشاه را مقتول خواهد نمود از اینجهت پادشاه او را در کوه
ایدا انداخت خدایان بچه را بزرگ نموده و عاقبت چوپان شد روزی هرا
و افرودیت نزد او آمده از او سؤال نمودند (وجاهت کدام یک از ما بیشتر است)
پاریس اشاره به افرودیت نمود از اینجهت هرا و آتن دشمن ترووا شدند
منلاس پادشاه اسپارت هلن خواهر کاستر و پلوکس را تزویج کرده بود پاریس
به اسپارت رفته در غیاب منلاس هلن و گنج شاهی را برداشته فرار نمود
آگاممنن برادر منلاس و پادشاه میسن صد هزار مرد جنگی و هزار و دویست کشتی
جمع نموده بتجسس هلن به ترووا رفت سرداران مشهور این قشون عبارت بودند از
آگاممنن (شاهنشاه) منلاس و نستر و آژاکس و پالمد مهندس که الف با و
شطرنج را اختراع کرده بود دیومد پسر تید و ماشن که طبیب اردو بود و شجاع
ترین سرداران اولیس پادشاه ایتاک و آشیل پادشاه میرمیدن بوده اند -

شخصی گفته بود که فاتح ترو و آشیل خواهد بود از اینجهت مادرش تتیس الهه پهلوانرا
لباس زنانه پوشانیده نزد پادشاه سیرُس فرستاد اولیس مأمور به آوردن او شده
و حیله نموده آشیل را بیرون آورد این قشون بزرگ در بندر الیس داخل سفاین شد
اما باد مخالف شروع بوزیدن نمود کالشاس رب النوع چنین پیغام آورد که برای
رفع باد باید آگاممنن دختر خود ایفیژنی را قربانی نماید س ۱۶

قربانی ایفیژنی س ۱۶

آرتمیس الهه از در اخلاص بجای او ماده گوزنی فرستاد سفاین چون بساحل ترو
رسیدند لنگر انداخته قشون از آب بیرون آمده در حلقه خیمه و خرگاه خود را برپا نمودند
هکتر پسر پریام سردار ترواها بود مدت ده سال تسخیر این شهر طول کشید خدایان
دو فرقه شده بودند زئوس و آفرودیت و آرس حامی ترواها و آتن و هرا حامی

یونانیان بودند روزی آرس بر عرابهٔ جنگی خود سوار شده حمله به یونانان برد آتن
آلهه عرابهٔ دیومید را مقابل آرس برده و با نیزه شکم رب النوع را پاره نمود آرس
شکایت نزد زئوس برد و این رب النوع چنین پاسخ داد (ناله تو برای من فایده
ندارد زیرا که تو خدای ملعون المپ میباشی

آشیل پهلوان بریزئیس را اسیر نمود س ۱۷ اتا آگاممنن دختر را خلاص نمود

س ۱۷ اسیر کردن بریزیش

آشیل متغیر شده در خیمهٔ خود رفته دیگر جنگ ننمود و در غیبت پهلوان هکتر قشون
یونان شکست داد و برای آتش زدن سفاین آنها خود را در خیمهٔ آنها رسانید پاترکل
نزد آشیل رفته اسلحهٔ او را گرفت و تردها را عقب نشانید اتا هکتر او را مقتول
نمود چون آشیل از قتل پاترکل مخبر گشته حمله بدشمن نموده هکتر را کشت و جسد و را بعرابهٔ
خود بسته در دور تروا گردش داد

دختر ارسس با پنتزیل ملکه آمازنها و ممنن پسر اُرُر بکمک ترووا ها آمدند اما آشیل
هر دو را مقتول نمود پاریس بکمک اپلن رب النوع نور نیزه به آشیل زد و پهلوان
زمان کشته شد تا در آشیل جنازه پسر را با شوکت زیادی حمل نموده بخاک سپردند اسلحه
او را به اولیس داد و از اینجهت آژاکس دیوانه شده خود را با شمشیری هلاک کرد
چون برای تسخیر ترووا تیر و کمان هرکلس لازم بود از اینجهت اولیس مامور شد
که در جزیره لمنس رفته فیلکتیت را با تیر و کمان بیاورد این شخص چون پایش بواسطه تیری
مجروح شده بود در این صید مینمود اولیس فیلکتیت را با ردوی یونانیان برده
و ماشائن جراح او را علاج نمود و این شخص پاریس پهلوان را بضرب تیر سمی هلاک کرد
ژوس بت بزرگی موسوم به پالادیوم در ارک ترووا قرار داده بود و تا این بت
در آنجا بود تسخیر شهر غیر ممکن و تمام جد و جهد های یونانیان بی فایده بود اولیس
شب لباس گدایان پوشیده داخل شهر شد و بت بزرگ را دزدید
آپلن رب النوع اسبی از چوب ساخته و صد پهلوان شجاع از قبیل اولیس و نئوپتلم
و منلاس را در آن مخفی نمود و بعد یونانیان خیمه خود را آتش زده بکشتی نشسته در
جزیره مخفی شدند لائکون سردار ترووا نیزه به اسب زده مجوفی آنرا کشف
شد در اینزمان دو مار از آب بیرون آمده لائکون و پسرانش را کشته بعد ترووا

اسب را برداشته داخل شهر شدند چون شب شد پهلوانان از اسب بیرون آمده شروع بقتل و غارت نمودند یونانیانی که در دریا مخفی بودند بیرون آمده دروازه را گرفتند باین قسم شهر را تصرف کردند آگاممنن کاساندر دختر پریام را کنیز خود نمود پلنیکزن معشوقه آشیل خود را خفه کرد اولیس هکوب زن پریام را گرفت و نئوپتلم زن هکتر موسوم به آندرماک را بعقد خود درآورد یونانیان آستیاناکس پسر کوچک هکتر را از بالای برجی پرت نمودند هلن زن منلاس به اسپارت آمده و بعدها الهه شد

مراجعت پهلوانان یونان — گویند خدایان برای انتقام تروداها یونانیان را بصدمات و بدبختیهای زیادی دچار نمودند و از برای مراجعت یونانیان افسانه های زیادی نقل میکنند

آگاممنن چون بمیهن رسید اژیست برادرزاده اش او را مقتول نمود باد کشتی منلاس را بمصر برد و این پهلوان بعد از هفت سال بوطن خود مراجعت نمود کشتی اژاکس پسر اوئیل بصخره خورده شکست اما خود اژاکس بسنگی چسبیده فریاد کرد (با وجود خشم خدایان نجات یافتم) پزئیدن اشاره بسنگ نموده اژاکس در دریا افتاد کشتی نستر و فیلکلت دکتر تو او دیومید بایطالیا

مدت و این پهلوانان چند شهر در آنجا بسر کردند

مراجعت اولیس بسیار عجیب بوده — طوفان کشتی اولیس را بمملکت لتفاژ انداخت رفقایش میوه های لتس را خورده دیگر میل مراجعت بوطن خود ننمودند اولیس بعد بجزیره سیکلپ ها آمد (سیکلپها جانورانی بودند که یکچشم در پیشانی داشته اند) اولیس چون وارد جزیره شد در غار سیکلپ پلیفم رفت جانور در غار را با سنگی مسدود و خود و چهار نفر رفیق اولیس را بلعید شبی اولیس شراب زیادی بجانور خورانید تا اینکه مست شد اولیس چوبی گرفته غول را کور نمود بعد پهلوانان در زیر شکم گاوی مخفی شده از غار بیرون آمد

کشتی اولیس بمملکت ائل رب النوع باد رسید این خدا مشکی با و عطا کرد که بادها در آن محتوی بودند همراهان اولیس مشک را باز نموده طوفان عظیمی برخاست و سفاین بجزیره لستریگن رفته آدم خوارهای این جزیره مقداری زیاد از همراهان اولیس را خوردند اولیس فرار نموده بجزیره سیرسیس جادو رسید این جادو همراهانی که از اولیس باقی مانده بودند بصورت خوک نمود اما اولیس بواسطه علف تا جل السحری که هرمس باو داده بود جادو را گرفته و او را مجبور نمود که رفقایش را بصورت اصلی خودشان درآورد

برای شهوت از پیش زن پاسر اولیس بمغرب رفت از آنجا اولیس بمملکت سیرن‌ها
آمد (سیرن‌ها جانوران خوش آوازی بودند که مسافرین را بلع میکردند) اولیس
گوشهای خود و همراهانش را با موم گرفته از آنجا گذشت اولیس با دو جزیره رسید
که دو دیو او را نگاه داشته بودند یکی شاربید که سفاین را غرق مینمود و دیگری
سیلا که دارای شش چنگال با شش سر بود اولیس کشتی را از نزدیک سیلا
برد و بیوشش نفر از همراهانش او را گرفته بلع نمود از آنجا بناحیه رسیدند که گاو
خورشید در آنجا می‌چریدند همراهان اولیس چند گاو کشتند و خورشید از اینجهت کشتی را
خورد نمود اولیس تنها بتخته پاره چسبیده بعد از ده روز بجزیره کالیپس رسید این
الهه عاشق اولیس گشته مدت هفت سال او را در غاری حبس نمود تا اینکه رب الارباب
او را خلاص کرد اولیس با هزار مشقت بجزیره فآسی‌ین رسید پادشاه آنجا
کشتی بزرگی باولیس داده او را به ایتاک فرستاد

لائرت پدر اولیس از فراق پسر در صحرا منزل کرده بود و مادرش از غصه
مرده بود پسرش تلماک و زنش پنلپ مغموم و محزون در قصری زندگانی میکردند
و شاهزادگان برای ترویج پنلپ به ایتاک آمده بودند اما این زن با وفا برای رفع
آنها پارچه بزرگی را بافت و شب او را دوباره پاره مینمود از اینجهت این پارچه

هرگز تمام نمی شد بعد از بیست سال اولیس لباس گدائی پوشیده داخل شهر شد
و هیچکس او را نشناخت مگر سگ پیرش که از خوشحالی مُرد پنلوپ بشاهزادگان گفته بود
که هرکس کمان اولیس را کشید شوهر من خواهد شد اما هیچکدام موفق نشدند اولیس خود
پیش آمده کمان را کشید و بعد با پسرش شاهزادگان را مقتول نمود

هُمِر و قصایدش — در قدیم مردمانی بودند که فقط بواسطه آوازه خوانی
کسب معیشت مینمودند این اشخاص را بزبان یونانی آئِدِ می گفتند و در کاخ ضیافتی
اعیان اتفاق میافتاد این اشخاص چنگ خود را گرفته بدانجا میرفتند در آن زمان
خط هنوز اختراع نشده بود

غالب این قصاید در شجاعت هرکلس و اودیت و مخصوصاً از برای جنگ تروا
بوده مشهورترین این قصاید یکی ایلیاد است که جنگ آشیل را ظاهر ساخته دیگری
اُدیس که مراجعت اولیس را شرح داده است

یونانیان این دو قصیده را از هُمِر میدانند لکن منزل و وطن این شاعر معلوم نیست
هفت شهر درباب تولد هُمِر نزاع داشتند ازمیر و شی یُس و کُلُفُن و سیم
در آسیا و پیلُس و آرگُس و آتِن در اروپا اما وطن هُمِر یقیناً در ازمیر یا
شی یُس بوده زیرا که قصایدش بزبان یُنی یَن میباشد

عصر شاعر را در قرن دوازدهم و سیزدهم قبل از تاریخ مسیحی میدانستند ولی
بعقیده بعضی از مورخین در قرن نهم بوده و زندگانی او را چنین نقل میکنند
هُمِر آوازه خوان فقیر کوری بود و وطن او در جزیره شی یس بوده بعد از این
شاعر آوازه خوانان دیگری پیدا شده خود را از نسل او میدانستند
را پسُدها اشخاصی بودند که در دست شاخه شجر الغاری داشته و آوازه میخواندند
بالاخره پیزیستراتُ آتنی قصاید را جمع نموده نوشت

اخلاق و عادات یونانیان در عصر هُمِر — تفاقات و حوادثی که هُمِر
در باب پهلوانان نقل کرده‌اند افسانه میباشد و ما اطلاعی از اولیس و آشیل و حقیقت
جنگ تروا نداریم اما از قصاید اخلاق و آداب یونانیان را در آن عصر میتوان فهمید
منازل یونانیان بسیار ساده و غالباً از هم جدا بوده در مزارع جو و گندم غالباً
مو میکاشتند در دامنه جبال مراتع زیادی بجهت گاوها و گوسفندها بوده
در آن زمان پادشاه مقدس و مالک و مختار جان و مال مردم بوده زیرا که یونانیان
پادشاهان خود را از نسل خدایان یا پهلوانان میدانستند مشورت شاه
فقط با شاهزادگان و رجال دولت بود

زندگانی پادشاهان و شاهزادگان بسیار ساده بوده و غالباً لباسی پشمی یا

کتانی می پوشیدند و زنانشان لباس دراز و گاهی نقاشی بصورت میاوردند

اولیس بزرگترین پادشاهان یونان قصر سلطنتیش در قلعه بوده که اطراف آن نیز از گود [بود]

اطاق شورای یونانیان تالار بزرگی بوده که در آن آتش مقدس میسوزد و گذا[ر] [بو]

شبها برای روشنائی چوبهای متفرقی از قبیل کاج و غیره روشن میکردند

اطاق زنان همیشه جدا و کار آنها فقط پشم بافتن و زردوزی کردن بوده

در ایام عید گاو و گوسفند زیادی در معابد کشته چربی و استخوانهای آنها را بجهت

رب النوعها میسوزانیدند

خانواده یونانیان در عصر هُمِر — در یونان چون مردی خیال تزویج

داشت نزد پدر دختر رفته خیال خود را بیان مینمود اگر راضی میشد داماد جدید

رفقای خود را بدانجا برده عروس را بخانه خود حمل میکرد

زن چون بخانه شوهر داخل میشد خادمانرا جمع نموده هرکدام را مجبور بکاری

مینمود اما خودش فقط زردوزی و سایر بافندگی را میکرد .

پنلپ زن اولیس چون به پسرش تلماک کاری داشت این جوان بدو میگفت

زنان باید کار خود و خادمانرا معین کنند و بهیچوجه در کارهای دیگر دخالت ننمایند

بکنند غالب زنان با وفا و شوهردوست بودند مثلاً وقتی که اکثر خواست

بجنگ رود آندرماک تضرع وزاری زیادی نموده بدو گفت مگر تو بجای پدر و مادر و برادر من نمی‌باشی چون خبر قتل او را به آندرماک گفتند مدتی این شوهرش نیلپ پس از بیست سال فراق شوهر کردن راضی نشد و چون اولیس مراجعت نمود این زن دلایل زیادی برای شناختن او از شوهرش نمود

جنگ — یونانیان زیاده از حد جنگجو مخصوصا در سواری و تیراندازی بسیار چابک بودند سرداران غالبا بر عرابه سوار میشدند و حربه اصلی ایشان تیر و کمان و علاوه بر آن نیزه و شمشیر داشته‌اند

پهلوانان برای حفظ بدن مغفرهای فولادی جقه‌دار و زره بلندی میپوشیدند و غالبا پاچه‌های چرمی بلندی استعمال میکردند س ۱۸

سپر یونانیان از چند پوست گاو و آنها را از مفرغ مستور کرده شمشیر پهلوانان دو تیغه و نیزه آنها پنج متر طول داشت

اسلحه شاهان طرز تفیر و با عرابه بجنگ میرفته‌اند این عرابه‌ها دو چرخ داشته و دو اسب قوی هیکل آنها را میکشیدند س ۱۹

قبل از جنگ پهلوانان دشنام زیادی بهمدیگر میدادند و چون از طرفین سرداری مقتول میشد مردمان او بمیدان آمده نعش او را میبردند و یا اینکه

شکل ۱۸ جنگ آشیل و هکتور

شکل ۱۹ عرابه جنگی
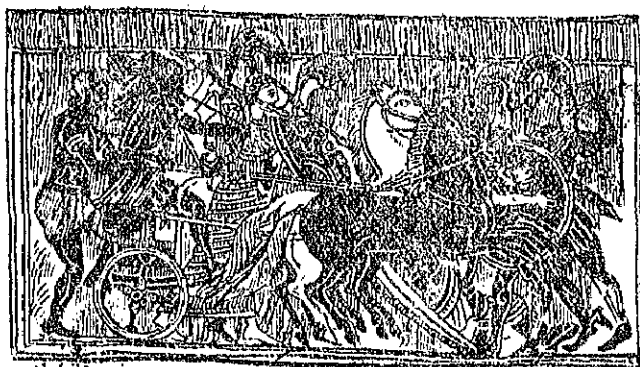
فرار میکردند آنوقت پهلوان غالب آنها را تعاقب میکرده هم پهلوانان را
خونخوار و سبع میدیدیم مثلاً آشیل چون هکتور را کشت پای او را سوراخ نموده طنابی

از آن گذرانید و بعد در البقیب عرابه خود بست . آگیس که عاقلترین پادشاه
یونانیان بوده بعد از مراجعتش پانزده خسید شکار خود را تنبیه نموده زیرا که شاهزادگان
که بجهت تزویج فیلیپ آمده بودند مهمانی کرده بودند

مهمان نوازی یونانیان ـــ یونانیان نسبت بدشمن بسیار بیرحم بوده اند
مهمان نوازی را تکلیف متعدی میدانسته مثلا ادیس پذیرائی پادشاه فیاسی‌ها
از اولیس را چنین نقل کرده

اولیس چون بمملکت فیاسی‌ها رسید در قصر سلطنتی رفت و آلسینوس نزد یک
ملکه افتاده چنین گفت (ملکه اولیس پس از صدمات زیاد اینجا که آمده یاری میطلبد
و از خدایان ترقی اولاد ترا میخواهد) بعد اولیس روی خاکستری نشست پادشاه و
سایر رجال مدتی مبهوت نشسته بودند تا اینکه یکی از رجال بلند شده بشاه خطاب نمود
این اجنبی از طرف رب الارباب آمده و احترام او بر تمام ما واجب و لازم است
فی الفور پادشاه مسندی بجهت اولیس قرار داد و ساقیان را بگردش در آوردن شراب
مأمور نموده و بعد از چند روز ضیافت کشتی بدو داده روانه وطنش نمود
هُمِر شاعر میگوید مهمانرا رب الارباب میفرستد

فصل پنجم ـــ از مشق بدنیهٔ یونان

هِلِن ها — در زمان قدیم یونانیها را هِلِنی میگفتند و اشخاصیکه در محاصره تروا بوده اند موسوم به آشآن یا داناآن بودند

یونانیان اجداد خود را هِلِند انستند و میگفتند که پلاسژها اول در یونان سکنی داشتند و اینها مردمانی وحشی و از بلوط و گوشت حیوانات تغذیه میکردند بنای شهر دُدُن در اپیر و لاریسا در تسالی را با آنها نسبت میدادند

از آنجائیکه عادات و آداب یونانیان شباهت زیادی با آریاها (ایطالیها و ژرمن ها و ایرانیها و هندیها) داشته میتوان گفت که یونانیان هم از نژاد آریانها بوده اند در هر شهری زبان یونانیان بسیار مختلف بوده

دُرین ها زبان خشنی داشتند یعنی حرف الف و را، را زیاد استعمال میکردند این طایفه کوهستانی و لباس و غذا و عادات آنها بسیار ساده بوده

یُنی ین ها زبانی ملایم و حرف یا، و سین را زیاد استعمال میکردند مسکن این طایفه در جزایر و سواحل دریا و لباس ایشان شبیه به اهالی مشرق بوده

اِلُیین ها زبانشان مابین دُرین ها و یُنی ین ها بوده یونانیان سبب این اختلاف را نمیدانستند و افسانه های چندی در این باب نقل میکردند

هِلِن پسر دُکالی یُن را پدر ملت هلنی میدانستند این شخص سه پسر داشته دُرُس

جد دُریَن ها — اِیُلِن جد اِیُلِین ها — کِرُوثِس پدر یُن جد یُنی ین ها
و آتیُمُس جد آتشُن ها

گویند زن ایلن جزء حوریها بوده و یونانرا با بین سه پسر خود تقسیم کرده بود مثلا اینها
پنج دختر و هفت پسر داشته و شجاعان بزرگ از قبیل (ژازن و سیزیف و
بلرفن و فریکزوس و بلکار و تیند) از نسل او بوده اند

اجنبیان — از ممالک آسیا مردمان زیادی بیونان آمده و در آنجا متوطن
شده بودند مثلا پلژها که از سواحل آسیا و کارین ها از آسیای صغیر آمده
و در جزایر دریای اژه سکنی کرده بودند

اغلب این جنبیان شغلشان دزدی (برخی نزد پادشاهان رفته داخل قشون
شدند مثلا کارین ها جیقه بکلاه زدن را به یونانیان آموختند

مصریها و فنیقیها زیاد به یونان آمده و آثار زیادی در آنجا گذاشته اند
یونانیها بمصریها زیاد مایل بودند زیرا که زراعت و بافندگی و جواهرسازی
و بنای معابد را از آنها آموخته بودند
شهر پای تخت مصر را اول شهر غنی عالم میدانستند
یونانیان تصور مینمودند که اجداد شان مصری بوده و آتن اولا پادشاه اول خود

سیکلپس را بصری میدانستند

فنیقیان ابتدا بجهت استخراج معادن و کشف صدف ملون به یونان هجرت میکردند و در هر ناحیه مغازه و معبدی برای خدایان خود ساخته بودند مثلا در جزیره سیتر یک معبد و در مقابل ناحیه رشیتوم معبد دیگری بوده در جزیره تازس بجهت معدن طلایش و در سالامین و کرنت معابد بزرگی بنا کرده بودند که در آنها ملیسرت رب النوع که شبیه به ملکارت خدای تیر بوده می‌پرستیدند

یونانیان الف بائی را که فنیقیها اختراع کرده بودند بکار میبردند کادموس چون با تجسس خواهرش ارپ رفت شهرهای رُد و ترا و ملس و تراس را طی نموده و شهر تب را بنا کرده بود و الف بائی به یونان آموخته بود و اینعمل قبل از جنگ تروا و تقریبا در قرن سیزدهم یا چهاردهم قبل از میلاد بوده

اطلاع صحیحی در باب مسکن فنیقیها در تب نداریم لیکن محقق است که یونانیان کرت و آسیا نوشتن را در قرن هشتم آموخته اند

ملاحان فنیقی زنان و اطفال یونانیرا دزدیده و میفروختند و افسانه آنها را در اودیسه بدین نحو نقل میکنند

تاجران فنیقی چون به ارگلید رسیدند مدت پنج روز مال التجاره خود را فروخته و رو

ششم یو دختر پادشاه ارگس را با همراهانش دزدیده بکشتی خود بردند

با وجود تمام این حکایات و افسانه ها یونانیان زراعت کردن و خانه چوبی ساختن و
بافندگی را از مصریها و فنیقیها آموختند یونانیانی که در آسیای صغیر متوطن بودند
از ملل شرق صنایع زیادی آموخته و چون بیونان مراجعت کردند یونانیها تقلید آنها را نمودند

حفریات تروا — عادات و آداب یونانیان تا سنوات اخیره
مجهول بود لیکن بواسطه شلیمان کاشف و حفار عادات یونانیان قدیم را فهمیدند
شلیمان آلمانی در دهکده مکلمبورگ زندگی میکرده و تولدش در سنه ۱۸۲۲ شد
این شخص قصاید یونانی را مایل بوده چون برای این سفر پول زیادی لازم بود از
اینجهت اول شاگرد عطار و بعد عمله کشتی تجارتی شد منزل این کاشف در آمستردام
در اطاق کوچکی بوده شامش نان و آبگوشت و سایر اغذیه کم ارزش و در وقت فرصت
السنه خارجه آموخت تا اینکه انگلیسی و فرانسه و اسپانیولی و ایطالیائی و پرتغالی را
تحصیل کرده بعد بروسیه آمده در آنجا دارای چند میلیون سرمایه گشت بعد برای
تماشای یونان اول به تروا آمد.

چون مکان تروا مجهول بود از اینجهت تپه هیسارلیک را که پنجاه متر ارتفاعش
بود حفر نموده در آنجا تا سنه ۱۸۸۲ کار کرد

شلیمان شهر بشهر کوچک خراب کشف نمود که خاکستر زیادی یکی از آثار مستور
کرده بود و کاشفان پیکره که تروو را یافته

در این خرابه با ظروف گلی چندی پیدا نمود عاقبت ظرفی دید که شبیه سر جغد بود

صورت ۲۰ شلیمان میگوید که این بت آتن بوده

در گوشه از این خرابه با زنجیرهای طلا
و گردن بند و گوشواره و ظروف نقره
و اسلحه زیادی از قبیل تیر و خنجر و کارد
و چکش های سنگی و مفرغی پیدا نمود

صورت ۲۰ بت آتن که در تروا پیدا شده

صورت ۲۱ صورت ۲۲ شلیمان میگوید که گنج پریام در آنجا بوده

شهری را که شلیمان کشف کرده بود معلوم نیست چه بوده لیکن در قدیمی آن حرفی نیست
زیرا که بنای آن در قرن ۱۵ یا ۲۰ قبل از میلاد بوده و امکان دارد که بواسطه حریق اتفاقی
خراب شده باشد

میسن — قبل از حفریات تروو اشلیمان شهر آگاممنن را در میسن
پیدا کرد این شهر چون تا ۴۶۸ قبل از میلاد مسکون بود از اینجهت اطلاع زیادی
درباب او داشتند اگر از راه کرنت به ارکلید حرکت کنیم بعد از عبور معبر تنگی بدشت
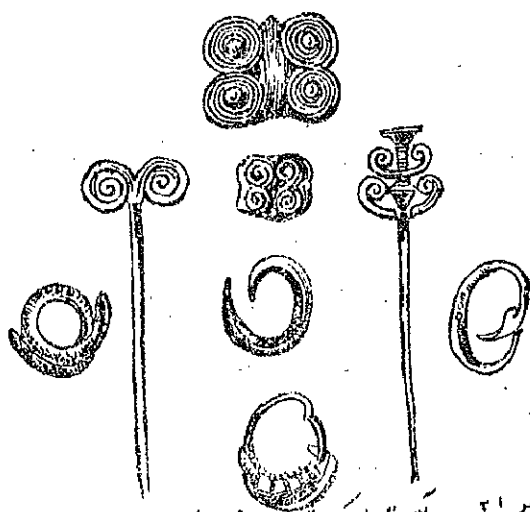
ش ۲۱ آلات طلا که در تروا یافت شده

وسیعی پیرسیم که بدریا منتهی میگردد در مشرق این ناحیه کوهی است که در دامنهٔ آن دیوارهای سنگی طویل و عریضی واقع شده یونانیان تصور میکردند که سیکلپ ها این این جدار را ساخته اند و از اینجهت آنها را جدار سیکلپی میگویند

در قله کوه مکانیست مسطح طولش هزار متر و عرضش ششصد متر میباشد این مکان موسوم به پیرگام است در حصار شهر دروازه بود که عرض آن سه متر و بواسطه تخت سنگی مستور بوده در پائین ستونیست که در دو طرف آن دو شیر سنگی قرار دارد سر این شیرها از مفرغ بوده و حال مفقود شده است این دروازه را دروازهٔ شیری گفتند
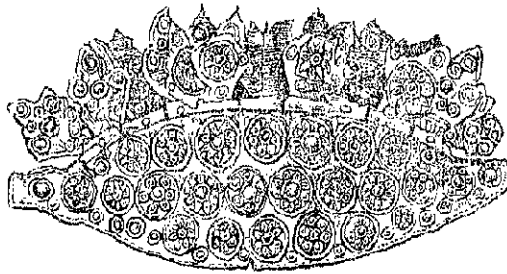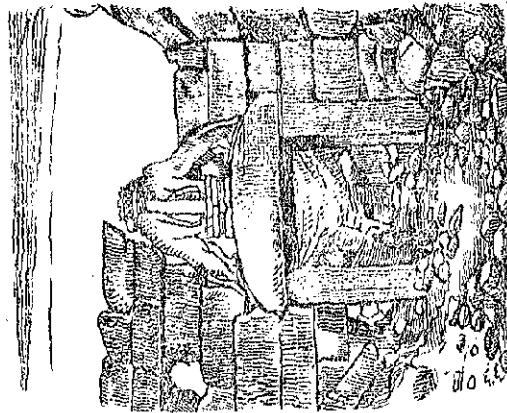
دستی بمیر سیم که بدریا منتهی میگردد   در شهر قادر ناچ کی ایست که غزنیا

۲۳ در نزدیکی این محله

بنای قدیمی دیگری بوده
موسوم به گنج آتره این مکان
مقبره بوده خیابان کوچکی
دارای ۳۵ متر طول و
۶ متر عرض بدان ختم میگردد
در انتهای آن جلوخانی بزرگ است
که به تالار بزرگ مدوری

۲۲ — آلات طلا که در تروا پیدا شده
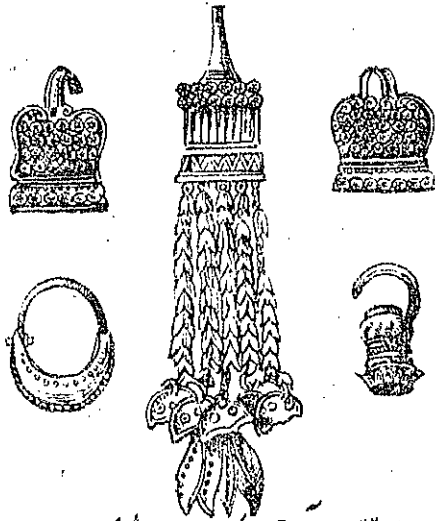
دارای ۱۵ متر ختم میگردد دیوارهای این تالار از سنگ و در قدیم از مفرغ پوشیده بوده

حفریات میسن — شلیمان کاشف و حفار مدققی در ابتدا میسن کاوش نمود
تا اینکه در سنه ۱۸۷۶ بخیال کشف مقابر آگاممنن و همراهانش کوهی را که در حوالی
دروازه شیر بود حفر نمود پوزانیاس مسافر نقل میکند که در دو قرن بعد از
میلاد آنها را دیده

خلاصه این حفار بزرگ بعد از اینکه چند متر در کوه حفر نمود سنگ مدوری پیدا کرد
و چون به ده متر رسید مقابری که میخواست کشف نمود در این محل شش قبر بود که در آنها

بعد و جسد با جواهرات زیادی مخفی بود شلیمان غیر از جواهرات تقریبا صد هزار

ورقه طلا پیدا نمود

در یکی از مقابر سه اسکلیت (استخوان بندی) با سه تاج طلا و شقه‌ها و ورقه

طلا محتوی بود ص ۲۴ در قبر دیگر سه بدن با مقدار زیادی از زینت و

دستجات طلا و گردن بند و گلوله‌های شیشه و مهره بلوری و بنت ستاره‌ها تقریباً

گل زیادی محتوی بود در مقابر دیگر مقدار زیادی اسلحه از قبیل شمشیر و خنجر و نیزه

مفرغی و تیر و کمان دفن شده بود مثلا در قبری صد و چهل و شش شمشیر یافتند

صورت بعضی از این جساد بواسطه ماسک یعنی نقابی که دارای دهن و چشم و دماغ آن

منقش است مستور بوده ص ۲۵

ص ۲۵ نقاب طلا که در میسن یافته شده

دسته خنجرها منقش بوده و یکی از

خنجرها نیز صورت شیر با نیزه پهلوان

روی دسته او منقش شده بود ص ۲۶

شلیمان در بیست و هشتم ماه نوامبر

سنه ۱۸۷۶ تلگرافی به پادشاه یونان

در باب کشف قبر آگاممنون نمود بعد از عزیمت شلیمان (۱۸۸۷—۸۸) انجمن

ش ۲۶ خنجر مرصع شده از طلا و نقره که در میسن یافته اند

طلا به اشپیا عقیده حفریات خیالی
نموده و پنجاه و دو مقبره یافتند
ولی اشیای قیمتی در آنجا پیدا نشد
حفریات تیرنث — در
پایین جلگه آرگس نزدیک دریا
صخره بزرگیست که ارتفاع آن
هیجده تا بیست متر و عرض آن
سیصد متر میباشد سنگهای آنکه
که طول آنها دو یا سه متر میباشد
بر آن حائط و منافذ انبار و باب تونل
رسمش مستور کرده طول این
جدار گاهی هفت یا هشت متر
و گاهی پانزده یا هفده متر میرسد ش ۲۷
یونانیان این بنا را از سیکلوپهای لیبی میدانستند در سنه ۱۸۸۴ سلیمان حفریاتی
چندی نموده و عمارت سلطنتی شاهزاده و کاخ تیرنث را کشف نمود

۲ دالان تیرسنت
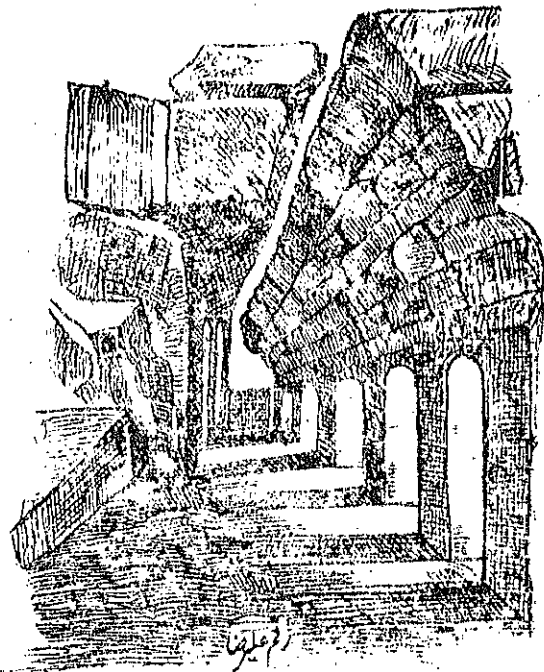
قبل از این عمارات شده دالان طویل میباشد که به تالار عریض چهار متری منتهی
میگردد در اطراف این قصر حیاطی است که مساحت آن سیصد متر میباشد در نزدیکی
این عمارت طاق بزرگی با چهار ستون واقع شده و در آن آتش مقدس روشن میشده
در یکطرف این طاق حمام واقع شده و کف آن از یک تخته سنگی است که دارای
چهار متر طول و سه متر عرض و وزن آن بیست هزار کیلوگرم است

جدار ابنیه از آجر و آهک و با سنگهای سفید و سیاه و زرد مزین گشته انواع
جانوران و گلها بجدار نقش شده ستون و سقف این ابنیه از چوب بوده
ارگمن — نهرها و رودخانه های شمال بائی جمع شده و چنانچه مذکور شد
دریاچه کپایس را تشکیل میدهند و در سواحل آن خرابه های خیلی قدیمی میباشد
و گمان میرود که بنیانش ها در آن شکلی داشته اند

و در مشرق دریاچه روی تپه جسدها چندیست میگویند ارگمن پای تخت بنیانش ها در
آنجا بوده   در طرف دیگر دریاچه خرابه دیگریست شبیه به بنای گنج آترو
و پرانیاس آنرا گنج مینیاس میگوید

شلیمان بعد از حفریات چندی تالار مدوری پیدا کرد که ارتفاع جدار آن ۱۴ متر
و ارتفاع در آنجا پنج متر و پنجاه و شش سانتیمتر بوده و در نزدیکی این تالار اطاق
دیگری بود و ممکن است آنجا قبرستان باشد سقف این طاق از سنگ لوح سبز
و حجاری آنجا شبیه به حجاریهای قبرهای مصریها می باشد

حفریات عمده فقط در اسپاتا (در آتیک) شده و آنجا ورقه های عاج
سن ۲۱ و سن ۲۹ و ظروف سانترن سن ۳۵ را پیدا نمودند
در یکی از جزایر آتش فشانی دریای اژه ظروف گلی زیادی پیدا نمودند

شکل ۱۸ — ورقهٔ عاج که در اسپارتا یافته اند
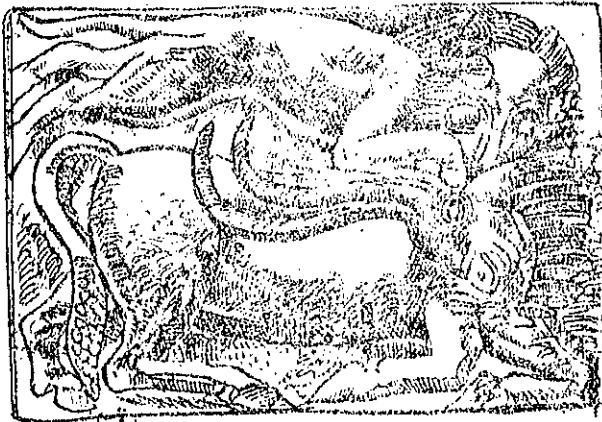
طغیان تسالین ها و دوریَن ها — یونانیان میگفتند که بعد از جنگ ترووا
غمناشش و طغیان عظیمی با بین خود یونان پیدا شد. وحشیهای جبال اپیر جلگهٔ حاصلخیز
تسالی را تصاحب نمودند شغل عمدهٔ تسالیها اسب سواری و ورزش بوده چون آن
این وحشیها به تسالی رسیدند ساکنین آنجا فرار نموده بمکان دیگری رفتند
ملت کوچک دیگری از وطن خود کوچ نموده در حوالی رودخانهٔ سفیز و دریاچهٔ
کُپائیس شهر بئوتی را بنا نمودند

در همین اوقات (تقریباً در دهم یا یازدهم قرن قبل از میلاد) ملت کوچک دُرینها
از جبال شمالی یونان پائین آمده پلپنیز را متصرف کردند

تمام جنوب (مسینی و لاکنی)
و تمام شمال شرقی (ارگلید
و کرنت و مگار و جزیره اژین)
را دریَن‌ها متصرف شدند
ایتلی‌ها که از جبال کرنت
آمده بودند در مغرب قرار گرفته
شهر الید را مالک شدند
و در ناحیه کوهستانی آرکادی اغتشاشی
واقع نگشت

ش ۲۹ ورق عاج که در اسپارتا یافته اند

در ساحل خلیج کرنت آشین‌ها متوطن گشتند یونانیان برای توضیح این اغتشاشات
افسانه ذیل را نقل میکردند
هراکلس پهلوان در جنگ اژمیس پادشاه دریَن‌ها را کمک کرده بود از اینجهت
پادشاه هیلس پسر هراکلس را وارث خود نمود پلپنز ها بر هیلس شوریده
و او را از مملکت بیرون نمودند هیلس استغاثه زیادی در درگاه خدایان
نموده وحی بدو رسید که مدت سه حاصل صبر نماید هیلس بعد از سه سال به پلپنز

سبق ۳۰ ظروف ساترن

خته و در آنجا مقتول شد پسران هیلس هم برای تسخیر پلپنیز مقتول گشتند تا آنکه
بعد از سه نسل تمنس و کریسفنت و آرستیدم نواده هیلس پلپنیز را مسخر کردند
هریدها با درین ها متحد گشته پلپنیز را احاطه نمودند و بآنها گفته بودند که شخص
چشمی هادی ایشان خواهد شد روزی این قشون الگزیلوس اتلی را دید
که بر اسبی سوار و یکچشم و کور بوده الگزیلوس راهنمائی هریدها را قبول نمود
بشرطیکه او را پادشاه الید نمایند چون این قشون بزرگ به ارکادی رسید
هریدها این ناحیه را به قسمت نمودند کریسفنت پادشاه مینی و آرستیدم
پادشاه لاکنی و تمنس پادشاه ارگلید گشت یکی از نواده دیگر هیلس
موسوم به آلیاتس کرنت را تصرف نمود و الگزیلوس پادشاه الید شد
یکی از نواده اگامنن موسوم به تیزامن از ترس هریدها فرا

نموده شهر اِرِیال که در شمال پِلنز بود مسخر نموده و آنجارا به آشین موسوم نمودند

مستعمرات یونان در آسیای صغیر —— یونانیان از مملکت خود کوچ نموده در جزایر و سواحل آسیای صغیر سکنی نمودند

یونانیان آسیا به قسمت منقسم و هر کدام زبان مخصوصی تکلم مینمودند

(۱) در شمال اِئلیَن ها جزیرهٔ لِس بُس و از هِلِسپُن تا نهر هِرمُس را مالک بودند شهرهای عمدهٔ آنها میتی لِن و سیستیم در جزیرهٔ لِس بس و سیم در ساحل دریا و ازمیر در مصب رود هِرمُس بوده

درباب مستعمرات اِئلی ها افسانهٔ ذیل را نقل میکنند

اُرِسْت پسر آگاممنن چون مادرش را بخونخواهی پدر مقتول نمود قسمتی از آشین ها را برداشته از مملکت خود کوچ نمود اما خودش در راه بدرود زندگانی گفت و اولادانش از تسالی و تِراس گذشته به لِس بُس رفتند گویند یکدسته از آشِین ها از لُکرید هجرت کرده شهر سیم را در ساحل آسیای صغیر بنا نمودند

(۲) یُنی یَن ها جزایر را متصرف شدند و دارای دوازده شهر بودند که مشهورترینها فِس و میلِت و اِفِز در ساحل دریا و ساموس و شی یُس در جزایر بود

برحسب افسانهای یُنی یَن های میلِت نوادهای نِستُر پادشاه پیلُس شهر

بزرگ بنا کرده بودند

طایفه فنیقی از ترس دریَن‌ها فرار نموده در آتیِن رفتند دو پسر کُردُوس با هم
نزاع نموده تا اینکه مِدُن غالب گشت

نِل پسر دیگر یونانیان را جمع نموده به آسیا آمد یونانیان چون بمملکت کارین‌ها
رسیدند آنها را مقتول و زنان ایشان را بجهت خود تزویج نمودند و آنجا شهر میلّ را بنا گذ
نواده نِل موسوم به نِلید شهرهای دیگری در کاری بنا کردند

شی یُس‌ها بنای شهر خود را به پسر پرُثیدن ـ بالنوع نسبت میدادند خلاصه
تمام یُنیَن‌ها متحد و معبد بزرگی برای پرُثیدن ساخته بودند

(۳) در جنوب یُنیَن‌ها دُرِین‌ها جزایر رُد و کُس را تصرف کرده بودند و در
آسیا فقط پنج شهر داشتند و جزایر تِرا و مِلُس و کارپاتُس و جزیره
بزرگ کرِت را هم مالک بودند گویند آلتامن دُرِین‌های آرگُس را کوچ
داده به کرِت و بعد به رُد برده بود

در قدیم یونانیان جزیره قبرس را هم متصرف بودند و ممکن است که این یونانیان
از پلپنز باشند زیرا که زبان آنها شبیه بزبان ساکنین آرکادی بود

فصل ششم — اسپارت

فتح لاکنی — لاکنی ناحیه ایست که مابین دو کوه بزرگ واقع شده (تایژیت درمغرب و پارنن درمشرق) قلهٔ این دو کوه غالبا از برف مستور و دامنه آنها عمودی است

سیل بزرگی موسوم به اُرُتاس در درهٔ این کوه جاری و دشت بزرگ را مشروب میکند لاکنی در تابستان گرم و در زمستان مرطوب با خاکش برای کشت و زرع گندم نافع میباشد

دُرین های فاتح در این دره نزدیک اُرُتاس مسکن نموده و شهر قدیم لاسِدِمُن را موسوم به اسپارت کردند اسپارتیها کم کم تمام لاسِدِمُن را مسخر کرده و ساکنین آنجا را رعایای خود نمودند در آنزمان ساکنین لاسِدِمُن بسه قسمت شدند اسپارتیها و پری یک ها و هیلُت ها

لیکورگ — اسپارتیها وحشی و جنگجو بودند لیکورگ قانون چندی برای آنها وضع نمود زندگانی این شخص عاقل مجهول میباشد و فقط افسانه درباب او نقل میکنند زندگانی لیکورگ در قرن نهم قبل از میلاد مسیح بوده این شخص عموی شاری لائُس یا لیبُتاس بوده لیکورگ مدتی در کرت مصر و آسیای صغیر سفر نمود تا اینکه قوانین مینُس و مصریها و قصاید هُمر را

آموخته به اسپارت مراجعت نمود

روزی لیکورگ بمعبد اپلن رفت و پی تی رسول خدایان با وچنین گفت

(لیکورگ تو محبوب رب الارباب و تمام خدایان المپ میباشی و من ترا رب النوع

واز جمله خدایان میدانم)

اسپارتیها از قوانین حکومتی خود شکایت نموده قوانین جدیدی از لیکورگ

درخواست نمودند آنوقت این شخص عاقل قوانین بدی و حکومتی برای آنها وضع نمود

گویند لیکورگ ناحیه لاکنی را به ۱۰۰۰ قسمت و هر قسمتی را بکدخدائی سپرده بود

اسپارتیها معبد کوچکی برای لیکورگ ساخته بودند و او را قانون گذار و بنا کننده

اسپارت میدانستند

هیلت ها — اسپارتیها زراعت و کاشتن نمیدانستند و دیاتیها اهالی کرا

زراعت کرده حاصل آنرا املاکین خود یعنی اسپارتیها میدادند این خدمت

ارثی و هیچ مالکی حق بیرون کردن نوکر خود را نداشته

این زراع را هیلت و عده آنها ۲۰۰۰۰۰ بوده اسپارتیها آنها را بچشم حقارت

و غلام خود میدانستند لباسهای خشن بدانها پوشانیده و آنها را از خواندن سرود

جنگی منع میکردند خلاصه اسپارتیها این ملت بدبخت را مسخره و مقلد خود میدانستند

درجنگ عده از این هیلت ها را برای خدمت و یا برای سربازی میبردند و
اسپارتیها ترس زیادی از هیلت ها داشته و غالبا اشخاص قوی آنها را
مخفیانه بقتل میرسانیدند در جنگ اسپارت با آتن هیلتها شجاعت زیادی ظاهر
ساختند و از اینجهت اسپارتیها ۲۰۰۰ نفر آنها را آزاد کردند

پری یک ها — در جبال و اطراف اسپارت ملتی زندگی میکردند و
اسپارتیها آنها را در مجالس خود داخل نمینمودند
پری یک ها مطیع پادشاه اسپارت و هرسال مالیاتی باو میدادند و عده
آنها ۱۰۰۰۰۰ بوده

اسپارتیها — اسپارتیها ساکنین حقیقی لاکنی و شهر آنها بی حصار و مرکب
از پنج قصبه بوده شغل اسپارتیها فقط ورزش و شکار و قانون آنها را
از زراعت و هر شغل دیگری منع میکرده و چنانکه مذکور شد هیلت ها گندم و جو
و روغن و شراب برای آنها میآوردند مدت شش قرن اسپارتیها زندگی نمودند
و میگویند در قدیم ۹۰۰۰ خانواده بودند

تربیت و تحصیل اسپارتیها — در اسپارت اطفال را فقط جنگ کردن
میآموختند و چون پسری بوجود میآمد او را با انجمن پیران برده امتحان میکردند

اگر ضعیف و یا ناقص الخلقه بود او را در کوه تایگت میانداختند و اگر بالعکس فربه
بود او را تا هفت سال با در شیر میسپردند چون طفل هفت ساله میشد او را دویدن
و جستن و کشتی گرفتن میآموختند گاهی اطفال همسن را دو دسته کرده بجنگ
ترغیب مینمودند

پسرها سر برهنه و پا برهنه و لباس آنها در چهار فصل مساوی و رختخواب آنها از نی
بود و خود اطفال آنها را میساختند اطفال جمع شده غذائی را که خود طبخ کرده بودند
صرف میکردند چون اطفال را غالباً گرسنه نگه میداشتند از اینجهت آنها
بدزدی و شکار میرفتند

گویند روزی طفلی روباهی را دزدید و او را در زیر لباس خود مخفی نمود روباه شکم
طفل را پاره نمود و بچه ابداً متأثر نشد تا مرد اطفال تحمل رنج و مشقت را شجاعانه
میکردند در اعیاد آرتمیس و آرتیا بچه‌ها را بقدری شلاق میزدند که خون
از بدن آنها جاری میشد و اطفال با صورت متبسم افتخار میکردند

آداب و اخلاق اسپارتیها — در اسپارت شخص بیست ساله را
جزء قشون و سی ساله را در مجلس داخل میکردند و برای تزویج مرد باید
سی و پنج سال داشته باشد

[illegible]

مسکوکات اسپارت از آهن سنگینی بوده مثلا مقدار خیلی کم آنرا بواسطه عرابه یا دو چرخه حمل مینمودند

لباس عمده اسپارتها یک شنل و در زمان جنگ تاجی بر سر گذاشته و گیسو و موی خود را شانه میزدند

خانه های اسپارت ساده و از چوب بنا میشده و آلات لازمه برای خانه ساختن فقط تیشه و اره بوده

یکی از اعمال واجبه اسپارتیها تزویج بوده اگر کسی تزویج نمی نموده او را اسباب افتضاح و بی شرف میدانستند و در سپهسالار و سردار چون زن نداشت کسی با وی تواضع نمیکرد اسپارتیها خضوع و خشوع و تواضع به پیران میکردند و حرف آنها را احتراماً گوش میدادند گویند روزی مجلسی در آتن بود و سفرای اسپارت در آنجا حضور داشتند ناگاه پیرمردی داخل شد و هیچکس به وی تواضع ننمود فی الفور سفرای اسپارت از جای خود برخاسته و او را نشانیدند آنوقت پیرمرد چنین گفت (اهل آتن فقط از خوبی و احترام سخن میرانند ولی اسپارتیها آنرا مجری میکنند)

تغذیه مشترکی — اسپارتیها در منازل خود تغذیه نمیکردند بلکه پانزده نفر یا شانزده نفر جمع شده با هم غذا میخوردند و هر کدام قسمت غذای

خود را در آن مجمع حاضر میساختند

غذای اسپارتیها بسیار ساده فقط قسمتی آبگوشت سیاه بوده گویند روزی یکی
از پادشاه سیراکوز میل به آبگوشت اسپارتیها نمود و چون از آن میل نمود
نفرت کرد آنوقت یک اسپارتی به او گفت برای خوردن آبگوشت باید اسپارتی بود

اشخاصی که با هم غذا صرف مینمودند اقوام یا دوست همدیگر بودند مثلا اگر
کسی بشکار میرفت صید خود را میفرستاد و اگر کسی حیوانی قربانی میکرد قسمتی از
گوشت را در راحت رفقای خود میفرستاد پیران و اطفال هم با جوانان می نشستند
ولی اطفال حق تکلم نداشتند

ایجازگوئی و اختصارپرستی — اسپارتیها کم حرف و غالبا ساکت
بودند در صحبت همیشه عبارات موجز و مختصر استعمال میکردند و چند فقره از آنها
در اینجا نقل میکنیم

شخصی از دماراتُس پرسید — اسپارتی خوب کدام است — جواب داد
کسیکه بتو کمتر شباهت داشته باشد

شخصی از پادشاه اسپارت عده نفوس آنجا را درخواست نمود شاه.
جواب داد برای رفع اشرار کافیند

گزرسیس چون عده‌ای از اسپارتیها را مجبور بخلع اسلحه نمود لئونیداس
بدو گفت بیا آنرا ضبط کن

چون لیزاندر آتن را مسخر نمود بپادشاه اسپارت چنین نوشت
آتن مسخر شد

روزی بیک اسپارتی نقشه‌ای نشان دادند که آتنیها بر اسپارتیها غلبه کرده بودند
کسی با دقت گفت آتنیها بسیار شجاعند اسپارتی جواب داد بلی در نقاشی

اعیاد — در اعیاد اسپارتیها جشن برای خدایان گرفته سرودهائی جنگی
میخواندند و آلکمن و ترپاندر را برای ترتیب کردن تصنیفات و تعلیم موسیقی
به اسپارت آورده بودند

در مجالس و محافل پیران و جوانان و بچه‌ها به سه قسمت میشدند پیران چنین میگفتند
(در جوانی ما شجاع بوده‌ایم) جوانان میگفتند (ما حال شجاعیم) بعد اطفال
بآوازی بلند چنین میگفتند (انشاالله ما هم خواهیم شد)

زنان اسپارتی — چنانکه مذکور شد در شهرهای یونان زنان فقط ریسندگی و
و بافندگی مینمودند ولی در اسپارت زنان و دختران هم ۳۱ مثل
مردان زندگی میکردند

شکل ۳۱ - یک دختر یونانی

ورزش زنان دویدن و جست
و خیز کردن و گاهی شمشیر بازی
بوده از اینجهت غالب زنان
شجاع و در جنگ شوهران
خود را تحریص و ترغیب مینمودند
حرفهای زنان اسپارتی با
شوهران خود در تمام یونان معروف
و مشهور میباشد

مادری اسپارتی چون از قتل اطفال خود مخبر گشت چنین
گفت. ای اسپارت اطفالم را برای تو بدنیا آوردم و برای تو جان دادند
زنی در باب اطفال خود سؤال نمود بدو قتل پنج پسرش را خبر دادند زن جواب داد
مقصودم قتل آنها نبود آیا اسپارت تنها ظفر کردند

روزی یک اسپارتی شمشیر خود را بمادرش نشان داده گفت این زیاد کوچک است
مادرش جواب داد اگر قدری پیشتر روی شمشیر تو طویل خواهد شد
روزی بمادر برازیداس سردار گفتند پسرت در جنگ شجاعت زیاد بخرج
داد ولی حیف که کشته شد زن جواب داد بلی پسر من شجاع بود اما اسپارت

شجاعان بزرگتر از او دارد

اسپارتیها محکوم زن خود بودند روزی به گرگ زن لئونیداس گفته بودند در اسپارت فقط مردان محکوم زنانند گرگ جواب داده بود بلی زیرا که فقط زنان اسپارت مرد بوجود میاورند

پادشاهان — در اسپارت همیشه دو طایفه پادشاهی میکردند یکی اژییدها که خود را از نسل هرکلس میدانستند و دیگری اوری پنتیت ها احترام بشاهان بر همه کس لازم و واجب و در هر مجلسی پادشاهان اول می نشستند و در هر قربانی پوست حیوان تعلق بپادشاه داشت

چون پادشاهی فوت میکرد زنان اهل شهر خبر میکردند و از هر خانه یک زن و یک مرد با لباس کثیف و تمام اهلیت ها و پری یک ها برای تشییع جنازه حاضر میشدند مدت ده روز عزا و سوگواری بپا میداشتند

در زمان صلح لباس شاه مثل لباس عایا و در جنگ صد مرد جنگی اطراف او را احاطه میکردند

انجمن پیران در اسپارت مجلسی بوده مرکب از سی نفر موسوم به انجمن پیران برای انتخاب اجزاء او داوطلبان حاضر شده و ملت آنها را انتخاب کرده اعضا

این انجمن ها دائم العمر در این شغل بودند

انجمن اسپارتیها — در اسپارت مثل شهرهای یونان عده از رعایا جمع گشته درباب کارهای عمومی مشورت میکردند

انجمن اسپارتیها ماهی یکدفعه منعقد و اخبار آنجا را قاضیان برای ملت عنوان مینمودند

مفتشین — رؤسای حکومتی یونان فقط افرها (مفتشین) بوده آنها عدد

انفر ها پنج نفر و مدت ریاست آنها یکسال بوده

نظم مملکت و قرار داد صلح و جنگ و مرافعه با مفتشین بوده در جنگ این اشخاص

در عقب شاه و احکام او را بسرداران میگفتند پذیرائی سفرا و تفتیش انجمن

پیران و دربار پادشاه با مفتشین بوده زبانی حکومت اسپارت فقط با پادشاه

و انجمن پیران بود و انجمن تفتیش بعدها برقرار شد دیونانیان افتتاح این

انجمن را بدین نحو نقل میکنند

تقریبا یک قرن بعد از لیکورگ یعنی بعد از جنگ با مسینی ها تئوپمپ پادشاه

مجلس تفتیش را بقسمی افتتاح نمود که تقریبا پادشاهان هیچ قدرت و استیلائی

بر ملت نداشتند زنش بد و ملامت نموده گفت اطفال بدبخت تو چه قسم سلطنت

خواهند نمود پادشاه جواب داد (مفتشین آنها را کمک خواهند کرد)

قشون اسپارت — چنانکه مذکور شد شغل اسپارتیها فقط ورزش و
جنگ بوده و اگر نقص آنها را مانع جنگ میدانستند س ۳۲
اسلحه اسپارتیها شبیه به یونانیان
بود مشتمل بر قبا، زره، مغفر
و پاپیچ و نیزه بلند بوده اند
هپلیت ها س ۳۴ (سربازان
سنگین اسلحه) در جنگ لباس قرمز
پوشیده در جنگ شاه بزباده

رقم علیرضا
س ۳۴ سرباز هپلیتی

قربانی و بعد سرود جنگی میخواندند بعد تمام قشون یکدفعه این سرود در تکرار
میکردند سربازان سپری بدست چپ و نیزه در دست راست میگرفتند
تعاقب دشمن در اسپارت مرسوم نبوده و بعد از جنگ اسلحه مقتولین را جمع
نموده و آنها را علامات ظفر میدانستند
ساکنین شهرهای دیگر یونان از اسپارتیها جنگ و ورزش را آموختند س ۳۴
خیال اسپارتیها براین بود که در جنگ جان خود را در راه ملت فدا کنند و
هرکس که از جنگ فرار مینمود او را در مجالس و محافل داخل نمیکردند بلکه

برای دختران چنین شخصی شوهر پیدا نمیشده

فصل هفتم — فتوحات اسپارت

مسنی — مسنی در مغرب کوه تایژت واقع در رود خانه پامیزس آن را سیراب و حاصلخیز مینماید فاتحین دُرین این ناحیه را متصرف و ساکنین آن را شبیه به اسپارتیها نموده بودند

مسنیها و اسپارتیها تصور میکردند که اجداد شان آن مملکت را تقسیم نموده بودند و اسپارتیها در این باب چنین نقل می کنند

گویند بعد از تسخیر مملکت کرسفنت و برادرزاده هایش مسنی و اسپارت را بتقسیم قرعه کشیدند که دو گلوله خاکی در ظرف آبی بیندازند و گلوله هر کدام

هر کدام که از آب بیرون آمد انتخاب با او خواهد بود که کرسفنت گلوله خاکی خود را
پخت اما گلوله برادرزاده‌اش چنین نکرد از این جهت چون گلوله‌ها را در آب
انداختند گلوله‌های نپخته برادرها از نفوذ آب گل شد و فقط گلوله کرسفنت بیرون آمد
و این شخص مسنی را انتخاب نمود

جنگ اول مسنی — ابتدا اسپارتیها با مسنی‌ها متحد بودند ولی در قرن
هشتم چون اسپارتیها لاکنی را مسخر کردند عزم تسخیر مسنی را نمودند
مدت یکقرن مسنی‌ها مقاومت نموده و عاقبت تسلیم شدند. یونانیها
اطلاع صحیحی در باب این جنگ بغیر از افسانه‌های اسپارت و سرودهای ملی
مسنی چیزی در دست نداشتند.

در سرحد مسنی و اسپارت معبد آرتمیس بنا شده بود و اعیاد و قربانیها در آنجا
وقوع می‌یافت. روزی در یکی از این اعیاد نزاعی واقع گشت و تلکلس
پادشاه اسپارت مقتول شد.

اسپارتیها قتل پادشاه را برای حمایت دختری اسپارتی نسبت میدادند
اما مسنیها میگفتند این دختر شمشیری برای قتل مسنیها در زیر لباس خود مخفی کرده بود.
روزی کشیشی اسپارتی در ملک پلیخارس مسنی رفته پسر او را مقتول نمود.

وکله او را دزدید این شخص به پادشاه اسپارت عرض نمود پادشاه اعتنایی
نکرد از اینجهت پلیشارس خود هم بخروش سرحد آمده مقداری اسپارتیها را
بقتل رسانید پادشاه اسپارت از پادشاه مسنی پلیشارس را طلب نمود و آنها
امتناع ورزیدند از اینجهت مابین این دو ملت جنگ شروع شد
هنگامیکه مسنی ها جنگ میکردند کشت و زرع نشده قحطی سختی پدید شد مسنی ها
خود را بکوه ایتوم که ۸۰۰ متر ارتفاع دارد رسانیده سنگر بستند
رؤسای مسنی جمع شده استغاثه زیادی بدرگاه خدایان نمودند وحی بایشان
رسید که باید دختری از طایفه ایپتیها (طایفه سلطنتی) شب برای
رب النوع جهنم قربانی نمایند قرعه بنام دختر لیسیسکوس افتاد این شخص دختر
خود را برداشته شبانه باسپارت فرار نمود
آنوقت یکی از سرداران مشهور موسوم به آریستودم برای نجات ملت خواست
دختر خود را قربانی نماید چون این دختر تازه عروس بود شوهرش راضی
نگشت و آریستودم غضبانه دختر را با خنجری بقتل رسانید
مسنی ها بخیال انجام وحی جشن بزرگی گرفتند اسپارتیها متوحش گشته فرار نمودند
بعد از شش سال دو مرتبه اسپارتیها مراجعت نموده و در اینجنگ پادشاه

مسنی کشته شد آنوقت مسنیها آریستم را پادشاه نمودند و این شخص مدتی ایام را
بمدافعه سرگرم داشت

اسپارتیها چون مدت جنگ را طولانی دیدند صد مرد جنگی بمسنی فرستادند آریستم
آنها را جواب نموده گفت اگر گناه اسپارتیها جدید است حیله آنها دیرینه است

در اینموقع وحی رسید برای دفاع مسنی باید صد نفر پابند در معبد رب الارباب
قرار داد. این معبد در حصار شهر واقع شده بود یک نفر اسپارتی صد تا
گل ساخته خود را در میان مسنیها انداخت و شب آنها را در معبد قرار داد

چون مسنیها مجبر شدند با یأس و ناامید نزد آریستم آمدند این شخص اطمینان باد
با آنها میداد ولی شکست ایشان و غلبه اسپارتیها واضح بود

روزی پادشاه برای قربانی چند گاو خاصه ساخته بود گاوها صدمه سختی بخود شاه
وارد آوردند شبی پادشاه خواب دید که لباس جنگ پوشیده در اینحال
دختر مقتولش ظاهر گشته سینه مجروح خود را بدو نشانداد و بعد اسلحه او را گرفته
لباس سفیدی (علامت عزا) بدو پوشانید شاه متوحش از خواب بیدار
شده خود را سر قبر دختر مقتول نمود

مسنیها چون بی سردار ماندند مغلوب شدند سپارتیها داخل ایتم گشته اینجا را

آتش زدند عده‌ای از مسنیها بشهرهای یونان هجرت کردند و ما بقی جزء هیلتها
شدند تیرتئوس شاعر مسنیها را شبیه به الاغی نموده که در زیر بار سنگینی له شده باشد

جنگ دویم مسنی — مدت پنجاه سال مسنیها مطیع و منقاد اسپارتیها
گشتند ولی بعد شورش کرده اسپارتیها را بیرون نمودند در این موقع اسپارتیها
دچار مسنیها و آرکادیها گشتند

این جنگ بسیار مشهور و پهلوان عمده مسنیها ارستمن بوده
ارستمن در قریه آندانیا زندگی مینمود چون بزرگ شد اهالی آرکادی
و آرگس و مسنی را متحد نموده به اسپارتیها شورانید از دلیری این پهلوان از
کوه تایژت که سرحد بود پائین آمد [illegible] اهل اسپارت شد چون بمعبد آتن
آلهه رسید سپری که اسم خودش روی آن منقش بود در آنجا آویزان کرد
اسپارتیها چون خود را مغلوب دیدند به دلفت آمده استغاثه زیادی نمودند
وحی بدیشان رسید برای تسخیر مسنی باید سرداری از آتن بخواهید آتنیها
تیرتئوس شاعر را فرستادند و بعد خواهیم دید که این شاعر لنگ و معلم مدرسه
بوده و یونانیان برای تمسخر اسپارتیها او را فرستاده بودند
تیرتئوس سرودهای جنگی مرتب ساخته اسپارتیها در جنگ میخواندند و معنی بعضی اشعار

اورا در اینجا نقل میکنیم

خوشا بحال کسیکه در راه وطن جان دهد — باید برای وطن جنگ نمود و برای اطفال جان داد — ای پهلوانان خون خود را در راه وطن مضایقه نکنید — جوانان باید در راه وطن جان دهند نه پیران زیراکه قتل پیران سبب خجلت است

تیرت تصنیفات چندی برای حرکت قشون ساخته بود و چند شعر آنرا در اینجا ذکر میکنیم

— ای جنگجویان نه فقط شما حافظ وطنید بلکه حافظ جان و مال و ناموس ملت هستید

— سرباز باید قدمش را در جنگ سریع و لبش را بفشرد و سینهٔ خود را بواسطهٔ سپر محافظت نماید با نیزهٔ دست راستش شکم دشمن را سوراخ و با شمشیرش او را مجروح و یا بکشد و یا او را اسیر نماید.

جنگ دویم در جلگهٔ اِستنکلارُس وقوع یافت آریستمن قشون اسپارتا را شکست داده نزدیک بود که تمام آنها را بقتل رساند اما کاستر و پلوکس او را ممانعت کردند. شبی این پهلوان داخل لاکنی شد شهر فارِس را غارت کرد در مراجعت با پادشاه اسپارت مقابل گشت خود تنها ایشانرا شکست فاحشی داد شب آریستمن کاستر و پلوکس خواهر شان هِلِن را خواب دید و ایشان از شجاعت او تحسین زیادی نموده واو را از تنها جنگ نمودن منع کردند

روزی آریستمن دخترانی که در معبد آرتمیس رقص میکردند دزدید و برای خلاصی
آنها مقدار زیادی پول از اسپارتیها گرفت

روزی پهلوان خواست زنانی که خادم معبد دمتر بودند اسیر نماید اما زنها
جمع گشته همراهان آریستمن را با کارد و سیخ مجروح و خود او را زنجیر کرده
و شب پهلوان گریخت

روزی هفت نفر اسپارتی آریستمن را زنجیر کرده در خانه حبس نمودند دختر
آنخانه خواب دیده بود که خلاصی شیر زنجیر کرده بدست او خواهد شد از این جهت
شبانه اریستمن را اخلاص کرد و در عوض این خدمت پهلوان مسنی دختر را بجهت پسر
خود تزویج نمود

جنگ دیگر در نزدیکی گرانداُفس (خندق بزرگ) واقع گشت در این جنگ
اسپارتیها غلبه نموده مسنیها و آرکادیها را شکست دادند مسنیها خود را بقلعه کوه
ایرا رسانیده مدت یازده سال مقاومت نمودند
شبی اریستمن با صد مرد جنگی از کوه پائین آمده داخل شهر آمیکل گشته آنجا را
غارت کرد   روزی اریستمن با قشون کوچکش دچار اسپارتیها گشت در
جنگ سنگی بسر اریستمن خورده او را مجروح نموده آنوقت اسپارتیها پهلوان

و پنجاه نفر از همراهانش را زنجیر کرده در غار عمیق سیاه داس انداختند
چنانکه گویند عقابی بال خود را منبسط نموده و ارستمن را از این سقوط نگاهداشت
مدت سه روز گرسنه و تشنه در اینجا بسر برد تا اینکه روز چهارم صدائی شنید
چون ملاحظه نمود روباهی را دید که نعش همراهانش را میخورد پهلوان او را
تعاقب نمود تا اینکه بسوراخی رسید بعد آنجا را با دست فراخ نموده بیرون
آمد و خود را بکوه ایرا رسانید قربانی سیتیم موسوم به هکاتمفنی (قتل
صد دشمن) را بجهت رب الارباب نمود
بمسینیها وحی رسید که هرگاه بزی موسوم به ترا گس از آب نیدا بنوشد
شهر مسخر خواهد گشت از اینجهت مسینیها تمام بزها را از کنار این نهر دور
مینمودند اما نمیدانستند که ترا گس درخت انجیری بود که نزدیک آن نهر
میروئید و بانقسم وحی انجام پذیرفت
روزی بارانی قشون مسنی بواسطه سرما از سنگرها پائین آمدند و قشون اسپارت
از کوه بالا آمده سنگرها را گرفتند ارستمن تا کل قشون را جمع
نموده در خیابانها جنگ کردند
مدت سه روز بارانی جنگ بود تا کل خود را مقتول نمود اما ارستمن زنان

و اطفال را جمع نموده با خود به دلف قرار کردند

پادشاه جزیره رُد برای تزویج از وحی دلف درخواست نمود وحی
بدو رسید که دختر بزرگترین پهلوان یونان را تزویج نماید ازانجهت پادشاه
دختر اریستمن را تزویج و خود او را هم بجزیره خود برد و در آنجا اریستمن
جان بجان آفرین تسلیم نمود

مسینها همیشه در فکر خلاصی خود و وطن از دست اجانب بودند و همیشه
آریستم و آریستمن را بخاطر میآوردند

جنگ اسپارت با آرکادی — در جبال مرکزیه پلپنز ملتی زندگی
میکرده موسوم به آرکادی شغل عده از آنها چوپانی و عده ورزش و
جنگ بوده رب النوع آرکادیها زئوس لیسئی بوده و جشن اورا
در قله کوه لیث میگرفتند این ملت بچند دسته و هر دسته بریسی سپرده شده بود

اسپارتیها برای تسخیر آرکادی اول دره ارتامس و سیر تئید را
گرفته بعد بشهر تژه حمله نمودند

اسپارتیها از وحی دلف درباب تسخیر آرکادی سؤال نمودند بآنها وحی
رسید که تمام آرکادی مسخر نمیگردد و لیکن تژه را میتوان گرفت

اسپارتیها در جنگ زنجیرهای زیادی برای اسیر کردن آرکادیها برده بودند اما
بدبختانه خودشان از آرکادیها زنجیر کردند آرکادیها اسرای اسپارتی را
بمساحت کردن اراضی گماشته بودند و بعد زنجیرها را در معبد آتن قرار دادند
اسپارتیها دوباره مصمم گشته از دلف وحی خواستند جوابی بدین نحو آنها داده شد
(برای تسخیر تژه باید استخوانهای ارست پسر آگاممنن را از آرکادی آورده
در اسپارت دفن نمود)

روزی لیکاس اسپارتی در دکان آهنگری نشسته بود آهنگر بدو گفت من چاهی
در حیاطم حفر کرده‌ام و در آن تابوتی پیدا کرده‌ام که نعش شخصی دارای سه متر
و شصت سانتیمتر قد در آن محتوی میباشد لیکاس ملتفت شد که نعش ارست بوده
از اینجهت خانهٔ آهنگر را کرایه کرده و نعش را دفن نمودند

با وجود تمام این حکایات اسپارتیها نتوانستند ساکنین تژه را مطیع نمایند لکن
آنها را با خود متحد و در جنگ عدهٔ زیادی از آنها را اسیر همراه بردند
جنگ آرگس — آرگس مدتی بزرگترین شهر پلپنز بود و چون اسپارتیها
شهر تیر را از ایشان گرفتند این ملت جد و جهد زیادی برای استخلاص شهر
خود نمودند جنگ این دو ملت چنین قرار شد که از هر طرف سیصد مرد جنگی

با هم نزاع نمایند مدت سه روز این ششصد نفر جنگ نموده و سه نفر از آنها
باقی ماند دو نفر از اهل آرگس و یکنفر از اسپارت
دو نفر آرگسی شب به آرگس آمدند اما اتریاد اسپارتی در میدان ماند و تمام
اسلحه نعشها را به اسپارت برد
روز دیگر هر کدام ادعای ظفر نمودند تا اینکه دو مرتبه جنگ شد و اینه دفعه شهر تیر
مسخر گشت آرگسها مغموم و محزون قسم یاد نمودند تا وقتیکه شهر تیر را خلاص ننمایند
مردان سر نتراشند و زنان خود را زینت نکنند
چون اسپارتیها مسینها و آرکادیها و آرگسها را مطیع نمودند در قرن ششم اول دولت
یونان گشتند زیرا که تمام شهرهای جنوبی پلپنز مطیع آنها شدند و شهرهای دیگر در جنگ با آنها
متحد میگشتند فقط آتن و آرژین مستقل مانده بودند

فصل هشتم ستمکاران پلپنز

فیدن آرگس — آرگس در روی صخره بنا شده بود یکی از شهرهای پلپنز بود
بعد از فتح دریان که خود را از نسل هرکلس میدانستند شهرهای آرگلید را هم مسخر
کرده به آرگس افزودند از این جهت در قرن هفتم آرگس اول شهر بزرگ یونان گشت
در اینزمان فیدن یکی از نواده هرکلس پادشاه بود و مثال شنیعه را در ذیل نقل

خواهیم کرد

پادشاهان ارگس استقلال زیادی نداشتند زیرا که در هر کاری با مشورت روسای
خانواده های غنی می‌نمودند اما فیدن عکس نموده خود را در ظلم و ستم مشهور یونان
بلکه مشهور آفاق نمود

گویند چون خواست کرنت را مسخر کند این پادشاه ظالم هزار مرد جنگی از آنها طلب نمود
و خیال داشت که تمام آنها را بقتل برساند برای اینکه تسخیر کرنت آسان شود اما
یکی از خادمانش آنها را خبر داد و بدبختها را خلاص نمود

گویند واحد طول و اوزانی را که در بابل بکار میبردند فیدن در آرگس معمول ساخت
واحد طول کود (۵۰ سانتیمتر) بوده و پای (۳۲ سانتیمتر) بوده
واحد وزن تالان بوده که به (۶۰) مین و هر مینی به (۱۰۰) درهم و هر درهم به
(۶۰) ابل تقسیم شده بود

واحد طول و اوزان شهر اُب هم موسوم بهمین اسما، ولی کوتاه و سبکتر بود
یونانیان مقداری از این مقیاسها را اختیار نموده و در شهرهای خود معمول ساختند
ساکنین بری یونان مقیاس فیدن را قبول کردند اما ساکنین جزیره و آتن
مقیاس اُب ها را انتخاب نمودند

فیدن ضرابخانه برای آرگس بنا نمود

در عصر هومر بیع و شری با گاو و گوسفند میشده مثلاً برای خرید شیئی یا برای جریمهٔ
مقداری گاو و یا گوسفند میدادند

ضرابخانهٔ اول در جزیره اژین متعلق به آرگس ها باشد و در روی مسکوکات
تصویر لاک پشتی منقش میکردند

ستمکاران کرنت — در نزدیکی برزخی که پلپنز را به یونان وصل مینماید
صخره ایست دارای ۳۷۵ متر ارتفاع و در پایین آن جلگه کرنت واقع گشته
دریا این جلگه را از دو طرف احاطه نموده از طرف مغرب دریای اژه و از
طرف مشرق خلیج کرنت

ناحیه کرنت دارای دو بندر میباشد و در میان این دو بندر معبر تنگ و از
روی او سفاین و قایقها را از زیر تیرها و هم آنها با صخره های بندر میکشند
ساکنین کرنت بزودی ترقی کرده و کرنت اول شهر تجارتی یونان شد
در آنجا تجار فقط با رومیها و آسیائیها تجارت مینمودند
در کرنت ظروف سفالی و گلی ساخته با ایتالیا و آسیا میفروختند سفاین جنگی
کرنت دارای سه ردیف نشیمن بوده که روی آنها پاروزنها می نشستند

مدتی طایفهٔ باکشیاد که از نسل هرکلس بودند در کرنت سلطنت نمودند این
طایفه ملقب بشاه و در هرکاری با روسا مشورت میکرده
در قرن هفتم کرنتیها با این طایفه شوریده و آنها را بقتل رساندند مدت پنجاه سال
ظالمین چندی در آنجا حکومت کردند
سیپسلس جابر — ستمکار بزرگ کرنت سیپسلس بوده و افسانهٔ
در باب او نقل میکنند
رسم باکشیادها بر این بود که با اقوام خود تزویج نمایند زنی دختری لنگ
بدنیا آورد و هیچکس او را تزویج ننمود تا اینکه یک اجنبی موسوم به ایتیون
دختر او را تزویج کرد و چون عقیم بود ایتیون از دلف وحی خواست وحی گفت
این زن پسری خواهد آورد که پادشاه کرنت خواهد شد
چون بچه بدنیا آمد ده نفر از باکشیادها برای قتل بچه بخانهٔ ایتیون آمدند اما چون
بچه را در آغوشش گرفتند آن طفل تبسمی بایشان نمود و ایشان ترحم نموده او را
نکشتند بعد از مراجعت باکشیادها مادر طفل را در زنبیل کندوی مخفی نمود و چون
باکشیادها دوباره بخانهٔ آمدند او را نیافتند
اسم این بچه را سیپسلس (زنبیل) گذاشتند چون بزرگ شد به دلف

آمده وحی خواست وحی رسید که تو و نسلت در کرنت پادشاهی خواهید نمود

چون مردم ایزمان باکشیادها با ملت بدرفتاری مینمودند سیپلس با ملت متحد گشته
و سلطنت باکشیادها را منقرض نمود

سیپلس مدت سی سال سلطنت کرد و معبد بزرگی در دلف بنا نموده و مجسمهٔ
طلائی از برای زئوس ساخته در معبد برقرار داد

سیپلس پسران خود را در سواحل آتیک فرستاده و چند شهر در آنجا بنا نمودند
در معبد هرا در المپی جعبه از چوب سدر بود و در آن زندگانی سیپلس را ظاهر ساخته بودند
پریاندر جانشین پریاندر بعد از پدر سلطنت نمود و افسانه زیادی دربارهٔ او نقل
میکنند که لیاقت او را ندارد

بعقیدهٔ بعضی پریاندر پادشاهی عادل و در شمارهٔ هفت عاقل یونان محسوب میشود
گویند مدت چند سال مالیات را برعیت بخشید

بعقیدهٔ برخی دیگر پریاندر بسیار ظالم بوده و همیشه مردان مسلحی اطراف او را
گرفته و مردم را بدون تقصیر و گناهی بقتل میرسانند
گویند ملاکین بزرگ کرنت را نفی بلد نموده و املاک ایشانرا غصب نمود
روزی قاصدی نزد دوستش ترازیبول پادشاه میلت در آسیا فرستاده

و ترتیب سلطنت را از او درخواست کرد ترازیبول قاصد پریاندر را برداشته
در مزرعه گندم می برد و در آنجا با عصای خود خوشه های بلند گندمها را خوابانید
و قاصد را نزد پریاندر فرستاد چون قاصد عمل ترازیبول را برای پریاندر نقل
نمود پادشاه ملتفت شد که خوشه های بلند رؤسای مملکت میباشند

ملیسا دختر اپیادور زن پریاندر بود روزی پادشاه در حال غضب زن
خود را بقتل رسانید و نعش او را بی لباس سوزانید

پریاندر برای بدست آوردن جواهرات ملیسا از جادوبانی که در نزدیکی آشرن
زندگی میکردند سؤال نمود جادوبانان جواب دادند که روح ملیسا چون بی لباس
از سرما زیاد اذیت میکشد و خواهش کرده لباسی برای او بفرستی تا در عوض
جواهراتش را بتو نشان بدهد پریاندر برای راضی کردن روح زن خود تمام
زنان کرنت را وعده گرفته و در معبد هرا تمام البسه آنها را سوزانید

پریاندر پادشاهی مستقل بوده شهر پتیدا را در تراس بنا نمود بعد با پادشاه
مصر متحد گشته و برادرزاده خود را به پسامتیک که اسم مصری میباشد
موسوم نمود

کرسیرها که در سابق کرنتیها را مغلوب کرده بودند به پریاندر تسلیم شده

و پادشاه پسر کوچک خود را در آنجا حاکم نمود

بعد از پریاندر پساتیک پادشاه شد اما کرنتیها بر او شوریده و او را کشتند

بعد قصر او را غصب نموده نعشش را از سرحد کرنت بیرون انداختند

ستمکاران سیسیون — سیسیون در شمال پلپنز واقع شده و ساکنین آنجا

میوه جات و روغن به کرنت حمل نموده میفروختند

طایفه از دُرینها در این ناحیه سلطنت میکرده و ملت سیسیون را بدرفتاری مینمودند

در قرن هفتم شورشی برپا شده و دست دُرینها از سلطنت کوتاه شد و بدست [?]

ارتاگراس و خانواده اش سلطنت نمودند زندگانی ارتاگراس را

بدین نحو نقل میکنند

گویند ارتاگراس اول طباخ بوده و چون پادشاه شد عدالت را روش خود نمود

و مثل پادشاهان دیگر قشون مسلح برای محافظت خود نگاه داشت

آخرین پادشاه سلسله ارتاگراس کلیستن میباشد این شخص بواسطه عداوتش

با آرگسها مشهور میباشد و زندگانی او را بدین منوال نقل میکنند

در یکی از میدانهای سیسیون معبدی برای آدرست پهلوان پادشاه آرگس

ساخته بودند سیسیونی در اعیاد باین معبد رفته قربانی مینمودند کلیستن پا

آرگس را عداوت داشت از ولف برای خلاصی خود از معبد وحی خواست وحی رسید
که پادشاه حقیقی سیسیون آدرست میباشد در صورتیکه کلیستن فقط دزد بوده
گویند حریف بزرگ آدرست در محاصره تب ملانیپ بوده واستخوانهای او
یکی از معابد تب مدفون بود کلیستن استخوانهای او را بیرون آورده در یکی از معابد
مشهور یونان موسوم به پرتیان قرار داد و حکم کرد که از آن به بعد قربانیها
و جشنها باید در این معبد انجام بگیرند

عقیده کلیستن مثل یونانیان این بود که روح آدرست در معبد بوده و هرگاه
باو احترام نمیگذاشتند روح خشمگین شده و از معبد بیرون میرفت

اشعاری را که هومر درباب پادشاهان آرگس از قبیل آگاممنون و غیره ساخته بود
کلیستن قدغن نمود که دیگر نخوانند و ننویسند

درینهای سیسیون به سه قبیله تقسیم و ریاست هر قبیله با پهلوانی بوده کلیستن اسم این
قبایل را به هیات (خوک) و انیات (خر) و کرات (بچه
خوک) مبدل کرد

کلیستن با ساکنین کریسا جنگ نموده و آن ناحیه را غارت کرد بعد دروازه بزرگی
باسم خود بنا نمود   چون کلیستن از اشخاص متمول یونان محسوب میشد دختر خود

یکی از نجبای آتن تزویج کرده و فسانه در باب تزویج دختر نقل میکنند
کلیستن برای تزویج دخترش آگاریست شاهزادگان چندی وعده گرفته و مدت یکسال
ایشانرا در قصر خود نگاه داشت تا اینکه دو آتنی را پسندید یکی مگاکلس پسر آلکمئون
و دیگری هیپوکلید پسر تیزاندر که بسیار وجیه و متمول بود کلیستن برای تزویج
دخترش مابین این دو آتنی تردید داشت و روزی را بجهت تعیین ایشان معین کرد
چون روز موعود رسید اول صد گاو قربانی کردند بعد تمام رؤسای سیسیون
و شاهزادگان را حاضر ساخته بعد از صرف نهار هیپوکلید شروع برقص اسپارتی
آتنی نمود پادشاه خشمگین گشته گفت ای پسر تیزاندر رقص تو مرا از تزویج دخترم
برای تو باز داشت هیپوکلید رقص کنان جواب داد برای پسر تیزاندر اهمیت ندارد
کلیستن مگاکلس را داماد خود قرار داد

ستمکاران مگار — مگار مابین دو تپه بنا شده بود و در روی هر تپه قلعهٔ
محکمی بوده دُرین‌ها این ناحیه را مرتع گله و رمهٔ خود قرار داده بودند
تجار این ناحیه گندم از سواحل بحر اسود خریده بشهرهای یونان میفروختند
سلاطین دُرین با نجبا در هر کاری مشورت میکردند اما در قرن هفتم شورشی شد
و پادشاه را معزول نمودند و تآژن را پادشاه مستقل مگار نمودند

کوبندروزی تا ژن مقداری کو سفند نجبا رخفه نمود غالب نجبا را زمکار
هجرت نمودند و با بین انقضا تئوکنیس شاعر مدتی نفی بلد شد و در اشعارش
عداوت و خشم زیادی نسبت بشورش مکار ظاهر ساخته میکوید مکار هنوز
شهریست منظم و لی اهلش تغییر نموده زیرا که مردمان پست فطرت و بی شرف
حال جزو نجبا کشته اند
همچنین این شاعر از نجبای قدیم شکایت کرده میکوید نجیب دختر نانجیب را
تزویج میکند ثروت نژاد را مخلوط کرده است

فصل نهم قرون اولیهٔ آتن

اتیک — شبه جزیرهٔ اتیک از چند صخره تشکیل یافته و بدماغه سونیوم ختم میکردد
قسمت بزرگ این شبه جزیره کوهستانی و در آنجا فقط آوشیم و اسطو دوسس میروید
در صخره ها معادن مرمر موسوم به پانتلیک میباشد و در سواحل دریا معادن
نقرهٔ لریوم یافت میشود
اراضی زراعتی فقط در دره ها بوده و در شمال پانتلیک درهٔ کوچک مارتن
ما بین جبال حلکه بی آب مزرعه و در جنوب مقابل پنیر درهٔ بزرگ تفیز که موسوم
به پلین میباشد

رود سفیزوس آخری را سیراب میکند و ایلیسوس یکی از شعب آن در تابستان
خشک میگردد و در سفیز درخت زیتون و انجیر میروید

چون بسمت مغرب حرکت کنیم به جلگه کوچک دیگری میرسیم موسوم به الزیس
این ناحیه مدتی مستقل بود در قرن هفتم با اتیک متحد گشت

آکرپل — در دو فرسخی دریا تپه ایست سنگی و صد متر از دره ایلیسوس مرتفعتر
میباشد طول این تپه ۳۰۰ متر و عرض آن ۱۲۵ متر است دامنه آن عمودی
و تقریبا حصاریست طبیعی در قله این تپه معبد آتن رب النوع و ارکتئ
پهلوان بنا شده بود

گویند پزیدن رب النوع چشمه در این تپه از سنگ بیرون آورد و در این
معبد ماری را غذا داده میگفتند که روح ارکتئ بوده در حوالی این معبد
حصاریست موسوم به سکرپی و در آنجا سکرپ پادشاه زندگی میکرد
محوطه پلارژیکن با نه دروازه این تپه را احاطه نموده

گویند پلاسژها محوطه پلارژیکن را ساخته بودند و آتنیها در عوض مزد
ایشان اراضی لم یزرع هیمت را دادند

در پایین تپه مذکور جلگه وسیعی بوده موسوم به آتن

ناحیه اتیک مدتی بچند قسمت شده بود و هرکدام حکومت علیحده داشتند بعد تمام
این قسمتها متحد گشته دولت بزرگی تشکیل دادند و آتن پایتخت شد

دولت قدیمه آتن — آتنیها اسماء پادشاهان خود را نوشته بودند
ولی این اسماء موهومی بوده و افسانه مشهوری درباب کدروس پادشاه میگفتند
گویند چون دورینها پلپنز را مسخر نمودند برای تسخیر اتیک مصمم گشتند وحی بایشان
رسید که اگر پادشاه اتیک کشته شود دولت دورین مغلوب خواهد شد از این جهت
سرداران دورین سفارشات زیادی بقشون نمودند اما کدروس پادشاه جان
خود را فدای وطن نموده لباس دهقانی پوشیده داسی در دست گرفته
یکی از دورینها را مقتول نمود و دورینها پادشاه را کشتند بعد چون ملتفت
انجام وحی گشتند چشم از تسخیر اتیک پوشیده بمملکت خود رفتند

آرکنتها — جانشینهای کدروس لقب شاهی را از خود سلب نموده
اسم آرکنت را گرفتند و سلطنت هر آرکنتی مدت ده سال بود
بعد رؤسای نجباء با خانواده سلطنتی متحد گشته و در سنه ۶۸۲ قرار دادند
که مملکت دارای نه حاکم باشد و انتخاب ایشان طولش یکسال بوده
آرکنتها همیشه از خانواده‌های موسوم به اوپاترید (نجیب زاده) انتخاب

میشدند و شغل ایشان مرتب کردن کارهای دولتی بوده

آرکنت اول را اِپُنیم میگفتند زیرا که اسم خود را بسال اول انتخابشان میگذاشتند

این آرکنت ها رئیس شوری و حاکم و نماینده مملکت بوده اند

آرکنت پادشاه رئیس تشریفات مذهبی و قربانیها بوده

آرکنت پُلمارک کارهای جنگی را مرتب مینموده

شش آرکنت دیگر موسوم به تِسمُتِت رؤسای محاکم قضاوت بوده اند

آرِئُپاژ — معبد مقدسی در قله تپه موسوم به آرِئُپاژ مقابل آکرُپل بنا شده

بود این بنا موسوم به مجلس شورای آرِئُپاژ و در آنجا قضات در باب قاتلین و مقصرین

حکم میکردند آرکنت پادشاه رئیس المجلس بوده و برای افتتاح آن اول یک گاو

و یک بز و یک میش قربانی میکردند بعد تمام قضات جمع گشته مفتری و مقصر را روی

سنگ مقدسی نشانیده قسم میدادند بعد سنگی از روی محراب معبدی برداشته

در ظرفی موسوم به اورن میگذاشتند (اورن ظرفی بوده که در آن خاکستر

نعش مردگانرا میگذاشتند)

دفع قاتل را همیشه واجب میدانستند زیرا که تصور میکردند که خدایان از گناه قاتلین

نمیگذرند اما برحسب مواقع قضات در چهار محل ذیل جمع میشدند

اگر هنوز قتلی واقع نشده بود در پالادیوم جمع میگشتند
اگر حق کشتن را قاتل داشته او را در دلفی نیون میبردند
برای نفی بلد کردن در فرآت جمع شده و مقصر را در قایقی می نشانده
از سرحد آتیک دور میکردند
خلاصه اگر قتل واقع شده بود قاتل را کشته نعشش را از آتیک بیرون میانداختند
گویند خدایان تاسیس مجلس آرئپاژ را بدین قسم کرده بودند
چون اُرِست پسر آگاممنن مادرش را بخونخواهی پدر مقتول نمود اِرینی‌ها
رب‌النوع با صورت مهیب و صدای خشن او را تعاقب کردند اُرِست وحشت
نموده بمعبد آپلن پناه برد این رب‌النوع قرار داد که رؤسای آتن جمع گشته
مجازات او را معین نمایند از اینجهت رؤسای آتن بریاست آتن رب‌النوع
در آرئپاژ جمع شدند این الهه رحم بر جوانی اُرِست نموده و عفو او را از
اِرینی‌ها درخواست نمود
آتینیها آنوقت برای ارینی‌ها معبدی ساخته و او را اُمِنید (الهه نیکو)
موسوم کردند در غاری از صخره‌های آتن محراب چندی برای سمین‌ها
(محترمین) بود این معابد تعلق به ارینی‌ها داشته و شبهانان دشیر و مشروبات

عسلی بدانجا میبردند

خانوادهٔ نجباء — در آتن مثل سایر شهرهای یونان خانواده‌های
بزرگی بودند غنی و مقتدر و خود را از نسل رب النوع یا پهلوانی میدانستند
مثلا فیتالیدها خود را از نسل فیتالس رفیق دمتر الهه و
بوزیژها از نسل بوزیژ پهلوان و دادوکها خود را از نسل
آگلورس میدانستند

چون آتیک را هیچ ملتی مسخر نکرده بود از اینجهت آتنیها بسیار مغرور شده بودند
گویند طوایف اجنبی از قبیل ژفیرنها که از نسل کادموس پادشاه
تب و فیلائیدها و اُربزالیدها از نسل آژاکس پادشاه سالامین
و مدنتیدها پادشاهان آتن و آلکمئیدها که خود را از نسل نستر
پادشاه پیلس میدانستند به آتن هجرت کرده بودند

طوایف آتنی خود را برتر از طوایف دیگر میدانستند و چنانکه مذکور شد خود را
اُپاترید (نجیب زاده) میگفتند فقط ارکنت و قاضی شدن حق ایشان بود
در قدیم این طوایف در آتیک متفرق بودند بعد بشهر آتن آمده منازل
زیادی در اکروپل و یا در محلهٔ ملیت بنا کردند

کارگران و عمله‌ها در سواحل مستغیر منزل داشته محله‌ٔ ایشان موسوم به سِرامیک
(کوزه‌گری) بوده زیرا که ساکنین اول این ناحیه شغلشان کوزه‌گری بود

نفاق داخلی — در آتن و سیلن

در قرن هفتم نفاقی با بین طبقهٔ آتن وقعشد اجنبیان میل داشتند قوانین حکومتی را تغییر داده قدرت واستقلال نجبا را کم کنند

در آتن یکی از نجیب‌زادگان قوانین چندی وضع نمود که بسیار دقیق و سخت بود
مثلاً اگر کسی میوه یا سبزی میدزدید او را میکشتند
یکی از خطبای قرن چهارم گفته قوانین دراکن با خون نوشته شده و کلمه دراکنین
مرادف بیرحمی گشته است

در همین عصر نجیب‌زاده دیگری موسوم به سیلن در آتن زندگی مینمود این شخص بسیار
غنی و دختر پادشاه میکارا را تزویج کرده بود سیلن برای پادشاهی آتن
از دلفی وحی خواست وحی رسید (روز عید رب الارباب را برای تسخیر حصار
آتن غنیمت شمار) سیلن تصور نمود که این عید در المپی خواهد بود از اینجهت
در روز عید قشونی مرتب نموده حصار آتن را محاصره نمود اما دهقانهای آتنی
قشون سیلن را احاطه نمودند بطوریکه ایشان از گرسنگی به معبد آتن رب النوع پناه بردند

مگاکلس رئیس آتیها داخل معبد شده تمام ایشانرا بقتل رساند
آتیها پشیمان شده خیال میکردند که خشم خدایان ایشانرا دچار جهنم خواهد نمود
از اینجهت الکمئید ها را لعین و بدین خطاب میکردند
الکمئیدها میگفتند تقصیر با مگاکلس نبوده و این قتل را بدفعتیم بیان میکردند
مگاکلس چون بقشون سیلن رسید خواست ایشانرا به آتن بیاورد ایشان قبول ننموده
طنابی بمجسمهٔ ربت النوع بسته در دست گرفته بودند ناگاه طناب گسیخت و معلوم شد
که ربت النوع میل بپناه دادن ایشانرا ندارد و از اینجهت مگاکلس تمام ایشانرا بقتل رسانید
مدت چند سال طوایف دیگر با الکمئید ها در کشمکش بودند تا اینکه سیصد نفر مشورت
نموده قرار دادند که الکمئید ها باید نفی بلد شوند.
بعد از این اتفاق طاعون سختی در آتن پیدا شد و آتیها تصور میکردند که خدایان
بجهت بی احترامی مگاکلس بمعبد این طاعون را فرستاده اند از اینجهت اپی
منید جشنها و قربانیهای زیاد برای خدایان نمود و در این باب قصه ها
نقل کرده اند
مادر اپی منید حوری بوده و در جزیرهٔ کریت این شخص را بدنیا آورده بود روزی
مادرش او را بجستجوی میشی فرستاد بعد از مسافت زیادی اپی منید خسته شده

در غاری خوابید گویند بعد از پنجاه سال بیدار شده آنوقت جادوی قابل شد
و غالب امراض را معالجه میکرد آتنیها برای رفع ناخوشی از دلیف وحی خواسته
بودند و وحی اپی منید را تعیین کرده بود
اپی منید میشهای سیاه و سفیدی آریپاژ برده در آنجا قربانی نمود و محراب
چندی برای خدایان بنا کرد
همچنین کراتینس و آریستدم آتنی را در معبد قربانی کرد
چون اپی منید این شغل را انجام داد آتنی ها در عوض این زحمت خواستند
پول زیادی باو دهند اما او راضی نگشته و فقط شاخه زیتون مقدسی از آکرپل
برداشته بوطن خود مراجعت نمود
سلن —— در اواسط این انقلابات یک آتنی موسوم بسلن بواسطه عقل و
اخلاقش مشهور گشته بود این شخص مدتی در ممالک خارجه سیاحت کرده آداب
و اخلاق ایشان را آموخته بود زندگانی سلن را بدین نحو نقل میکنند
مگاریها جزیره سلامین را از آتنیها گرفته بودند و آتنیها هرچند کوشش کردند
فایده نبخشید از اینجهت دیگر اسم سالامین را بر زبان نمیاوردند
سلن خود را شبیه بدیوانگان نموده در مجلس آتنیها داخل گشت و چند شعر در باب

تسخیر سالامین خوانده در آن مجلس چون سرداران جنگ حضور داشتند تحسین زیادی نموده

و قسم خوردند که تا سالامین را مسخر نکنند آرام ننشینند

سلن سیصد مرد جنگی انتخاب نموده و سالامین را در قلیل مدتی تسخیر نمود

آتنیها سلن را ارکنت و قانون گذار نمودند

قوانین سلن — در عصر سلن ساکنین یکی از نواحی آتیک مقروض و پریشان

شده بودند و پول زیادی از بزرگان قرض نموده در عوض اطفال خود را

گرو داده بودند و این اغنیا بعضی اطفال را بممالک خارجه حمل نموده در آنجا

میفروختند سلن این قسم فروش را قدغن نموده و اطفال بدبخت را آزاد نمود

در آن وقت زارعین مالک مزارع خود نبودند سلن مزارع را بخود ایشان واگذاشت

در اشعارش سلن زارعین را مخاطب ساخته میگوید هر کس زمینی را آباد نماید آن زمین

متعلق بدوست سلن ایالات را که تا آنوقت منظم نبود مرتب ساخت و ساکنین

آتیک را بچهار قسمت نمود

در طبقه اول اشخاصی بودند که محصول زراعتی ایشان پانصد مدیمن بوده است

(هر مدیمن معادل پنجاه لیطر و نیم بوده)

در طبقه دوم اشخاصی بودند که محصول زراعتی ایشان سیصد مدیمن بوده است

اشخاص طبقهٔ سیم محصول زراعتی ایشان دویست مدیمن بوده

مالیات این سه طبقه مختلف بوده

خلاصه رعایای دیگری در طبقهٔ چهارم موسوم به تِتِث (عمله روزمزدی) بودند
سُلُن قرار داد که حکام بعد از حکومتشان حساب خود را در انجمنی که دارای چهارصد
اجزا بوده بکنند

این مقنن بزرگ صرفه جوئی را به آتنیها آموخت و غدغن نمود که زنان هنگام
سفر سه لباس بیشتر همراه برندارند

آتنیها قوانین سُلُن را روی ستونهای چوبی نقش نموده در آرِئپاژ قرار دادند
چون سُلُن از قوانین حکومتی و تنظیم مالیات فراغت حاصل نمود بمصر آمد
و در آنجا ده سال ماند

پیزیستْرات — چون سُلُن به آتِن مراجعت نمود نفاق و شورش
جدیدی در آنجا ملاحظه کرد زیراکه رعایا به سه قسمت شده بودند پِدیِّن ها
(ساکنین جلگه) بریاست لیکورگ و مِیلتیاد و پارالین ها (ساکنین
سواحل) بریاست آلکمئن پسر مگاکلس و دیاکرین ها (ساکنین
جبال) بریاست پیزیسترات

پیزیسترات روزی بر عرابه سوار شده فرار کنان به آتن آمده پناه خواست
آتنیها فریب او را خورده او را با قشون داخل شهر نمودند پیزیسترات قصر
سلطنتی را تسخیر نموده و بتخت نشست

سلن هر چند در این مدت کوشش نمود فایده نبخشید

پادشاه غاصب تغییری در قوانین نداده و همیشه سلن را محترم داشت

گویند سلن در سال دویم سلطنت پیزیسترات در گذشت

بعضی از نجبای آتن اطاعت به پادشاه جدید ننموده از آتن هجرت کرده در
شهرهای دیگر یونان متوطن گشتند

بعد از چند سال ساکنین جلگه و ساحل دوباره جمع شده بر پیزیسترات شوریدند
و او را از آتن بیرون کردند

اما الکمئن دختر خود را برای پیزیسترات تزویج نموده او را دوباره به آتن مراجعت داد

مراجعت پیزیسترات را چنین نقل میکنند

در آتیک زنی قد بلند و وجیهه زندگی میکرد الکمئن سپر و نیزه بدو داده او را
بر عرابه نشانید بعد پیزیسترات همراه او آمده و بدین قسم وارد شهر شد
الکمئن در جلو عرابه نشسته و فریاد نمود آتن رب النوع پیزیسترات را

محبوب خود میدارد و او را دوباره پادشاه شما کرده

پیزیسترات روزی با پدرزن خود نزاع نموده مغلوب گشت بدینواسطه بجزیره اریتری
رفت در آنجا قشون بزرگی مرتب ساخته و این دفعه آتن را مسخر کرده و اسلحه آتنیها را
ضبط نمود پیزیسترات در مدت استقلال و قدرتش تغییری در مشروطیت آتن نداده
و قضات را همیشه احترام گذاشت

کارهای پیزیسترات — زمین آتیک در سلطنت پیزیسترات حاصلخیز
شد این پادشاه عمارات زیادی بنا نموده و برای تمام محصولات زمین مالیات قرار
داد معبد بزرگی برای آتن رب النوع در آکرپل بنا نمود و پسران او در آخر نمودند
در پایین صخره که نزدیک ایلیسوس واقعست معبد بزرگی برای زوس بنا
نمود (طول این معبد ۱۱۰ متر و عرضش ۵۰ متر) این معبد بنایش ناتمام ماند
و بعد از هفتصد سال یکی از پادشاهان روم آنرا تمام کرد

جویهای زیرزمینی را پیزیسترات معین کرده و در دو چشمه موسوم به کالیرهئه
دیوار سنگی بنا نمود

پیزیسترات میل زیادی بشاعران داشت و مقرر کرده بود که قصاید همر از قبیل
ایلیاد و اُدیسه را کتاب کرده در مدارس باطفال تعلیم کنند

هارمدیوس و آریستژیتون — بعد از پیزیستراتس پسرش هیپیاس
مدتی سلطنت نموده خیالات پدر را انجام داد این پادشاه شاعر دوست بوده
از این جهت سیمنید و آناکرئون شاعر را در نزد خود آورده بود

آتنیها شورش نموده دو نفر از رؤسای ایشان هارمدیوس و آریستژیتون خنجری در زیر
شاخه مخفی نموده خواستند پادشاه را در روز عید آتن بقتل رسانند اما باین عمل
موفق نگشته هیپارک برادر پادشاه را کشتند چون هیپیاس قتل برادر را شنید
آریستژیتون را استنطاق نموده بعد کشت و همراهان پادشاه هارمدیوس را
پیدا نموده و او را کشتند

آتنیها باز آرام گشته هارمدیوس و اریستژیتون را جزو پهلوانان عمده شمرده
و دو مجسمه بیادگار ایشان ساختند

حکایتی در باب قتل آریستژیتون نقل میکنند

گویند روزی که آریستژیتون را استنطاق مینمودند یکی از معشوقه های او موسومه
لیئنا از ترس زبان خود را بریده در جلو پادشاه انداخت و آتنیها بیادگار او
ماده شیری بی زبان حجاری کردند (لیئنا یعنی شیر ماده)

اخراج پیزیستراتها — هیپیاس غالب بزرگان آتن را بعد از برادرش

بقتل رسانید

چنانکه مذکور شد آلکمئنیدها مدتی از آتن نفی بلد شده بودند ایندفعه بآتن حمله
برده و شکست خوردند ازینجهت با اسپارتیها متحد گشتند و گفته شد که مگاکلس
دختر آلکمئن را تزویج کرده بود و حکایتی درباب ثروت او نقل میکنند
چون آلکمئن خدمت زیادی به کرزوس پادشاه لیدی نموده بود این
پادشاه بدو امر کرد که در خزینه سلطنتی رفته هرچه طلا بخواهد بردارد ازانجهت
آلکمئن کفش و کیسه و دهن خود را پر از مسکوکات طلا نموده بیرون آمد چون
کرزوس او را باینحال دید خنده زیادی نموده و جواهرات بسیاری باو عطا کرد
آلکمئنیدها معبد اپلن را که سوخته شده بود دوباره بنا نموده و در عوض تسخیر
آتن را از رب النوع درخواست نمودند

دفعه اول اسپارتیها شکست خوردند اما در جنگ ثانی آتن را محاصره نموده
هیپیاس و اطفالش از شهر بیرون آمده باسیا هجرت کردند

کلیستنس — بعد از اخراج پیزیسترات ها باز شورشی برپا شد رؤسای
این شورش کلیستن پسر مگاکلس و ایزاگراس دست نشان پادشاه اسپارت
بودند آتنیها ایزاگراس را ارگنت نمودند کلیستن از شهر خارج شده و

وقشونی مرتب ساخته آتن را مسخر کرد

آتن را بده قبیله نموده و آتیک را بصد قسمت تقسیم کرد و مدتی عادلانه سلطنت نمود

ایزاگراس با اسپارتیها متحد گشته بسمت آتن حرکت کرد کلیستن تاب مقاومت ندیده از شهر بیرون آمد

آتنیها ایزاگراس را برای پادشاهی قبول نموده او را اسیر و همراهانش را محبوس کردند کلیستن دوباره به آتن مراجعت کرد

اخراج ده ساله — در آنزمان برای اینکه رؤسای طوایف سبب فساد و شورش نشوند هر سال ملت جمع گشته در باب رؤسائی میدادند هرگاه اکثریت آراء بشخصی میافتاد او را ده سال از مملکت اخراج نموده و بعیال و اموال و صدمه وارد نمیآوردند این اخراج سبب پلتیکی داشته و اشخاص اخراج شده بعد از ده سال مراجعت نموده دوباره بر سر شغل خود میآمدند

این اخراج ده ساله موسوم به اُستراسیسم بوده (استراکن یعنی صدف) زیرا که رأی را روی صدف مینوشتند

فصل دهم — مستعمرات یونان

مستعمرات یونان — یونانیان در اول فقط مالک یونان و جزایر دریا

ازیه بوده اند اما در قرن هشتم و پنجم بممالک دیگر عازم گشته در سواحل دریا شهرهای زیادی بنا کردند.

از طرف مشرق سواحل بحر اسود و از طرف جنوب سواحل افریقا و از طرف مغرب سواحل ایطالیا و سیسیل و گل و اسپانی. غالب این شهرها پرجمعیت و آباد بوده و ساکنین آنجا بنای شهرشانرا بیونان نسبت میدادند.

تراکس — در شمال یونان ناحیه واقع بود موسوم به تراکس و کنون موسوم بعثمانیست. این ناحیه حاصلخیز و رودهای هبر و استریمن آنرا سیراب میکند و جبال هندی بر آن احاطه کرده.

ساکنین تراکس وحشی و جنگجو و دریا دخداین نوع انسانی را ستمرانی میکردند. چون در آن مملکت معادن طلا و نقره بود از آنجهت یونانیان بآنجا کوچ میکردند. تراکسها مجوسیین و حتی اطفال خود را بممالک خارجه حمل نموده و در آنجا میفروختند. یونانیان بزودی با تراکسها متحد گشتند و حکایت ارفه آوازه خوان مشهور تراکس را بدین نحو نقل میکنند — ۳

ارفه پسر یکی از پادشاهان تراکس و مادرش الهه بوده این شخص در آوازخواندن و چنگ نواختن بسیار قابل بوده گویند چون با ارکنت ها حرکت کرده و دریا متلاطم گشت

۱۱ ارفه چنان چنگی نواخت که دریا آرام گشت

س ۳۵ — هرمس و ارفه و اریدیس

روزی ماری اریدیس زن ارفه را گزیده و آن بیچاره را هلاک نمود ارفه
از مفارقت زن تنگ آمده از رب النوع جهنم زن خود را درخواست کرد ایشان
راضی گشته اریدیس را باو دادند اما بعد از زندگی زنش معدوم شد وزنانیکه

ترویج مذهب باکوس را مینمودند ارفی را قطعه قطعه کردند

سر و چنگ ارفی در رود هبر افتاده و با آب از آن بجزیره لسبس آمد از جهت
موزها یا ربه النوع عیش و طرب قطعات جسد ورا جمع نموده و در پائین کوه المپ که
مستقر است تراس — ساکنین جزایر مهاجر نشین های زیادی در سواحل
تراس بنا کردند مثلا ساکنین جزیره اندرس به تراس آمده شهرهای چندی
پائین کوه پارنس و مصب استریمون بنا کردند

مهاجرین جزیره پارس بریاست تلزیکلس در جزیره تازس مسکن کردند
مابین این مهاجرین شاعری بوده موسوم به ارشیلک این شاعر آب
و هوای این جزیره را پسند نموده میگفت جزیره تازس شبیه به پشت خری
میباشد که روی آن جنگلهای زیادی روئیده

تازسها موزیادی کاشته و روی سکوکات سر باکوس که رب النوع شراب
باشد منقش کرده بودند

مهاجرین شی لین در مشرق یعنی در مارنیا مسکن نمودند شراب این جا
بسیار مشهور و در روی سکوکات شاخه موی نقش کرده بودند

کالسیدیک — در مغرب تراس جبال چندی میباشد از این جبال شبه جزیره

زیادی تشکیل یافته مهاجرین بابِ اول در این مکان مسکن کرده بودند
صخرهٔ شمالی قابل زراعت و مهاجرین کالیس در آنجا منزل کرده و آن را
بسمتی دو قسمت به تقسیم نمودند بعد این قرار متحد نموده شهر النت را تشکیل دادند
چون این ناحیه را کالسیس ها متصرف بودند از اینجهت آنجا را کالسیدیک نامیدند
شبه جزیرهٔ غربی بی بندر و مهاجرین ارِتری به انجا کوچ کرده چند
شهر بنا کردند و کرنتیها شهر پتید را بنا کرده بندر آنمحل قرار دادند
شبه جزیرهٔ مشرق بواسطهٔ جنگل زیادی مستور و کوه آتش در آنجا واقعست
مستعمرات هلسپنِن — مابین بحر الروم و بحر اسود صخره های چندیست
در این مکان دو تنگه اروپا را از آسیا جدا میکند یکی در شمال موسوم به بسفر
و دیگری در جنوب موسوم به هلسپن مابین این تنگه دریاچه‌ایست موسوم به
پرپنتید که حال آنرا دریای مارمارا میگویند
چون تمام مال التجاره ها از این دو تنگه میگذشت یونانیان چند شهر در ساحل
آن بنا کردند و مشهور آنها آبی دوس و سیزیک میباشد
اهالی مگاره شهر بیزانس را در مقابل ابیدوس و فنیقیها
شهر لامپزاک را بنا نمودند

چون ملکا را کمبدم از سواحل بحر اسود میبرند از انجهت بدانجا رفته اول در شهر
سیلمبریا بعد در کالسدون و بعد از هفده سال در بیزانس مسکن نمودند
بیزانس بسیار حاصلخیز و رودی که از آسیراب میکند ماهی زیادی بدانجا میآورد
از انجهت ثروت این شهر زیاد گشت و روی سکوکات تصویر یک ماهی و
یک گاو نقش شده بود

مگابیز یکی از بزرگان ایران میگفته اشخاصی که شهر کالسدون را بنا کرده اند
کور و بیعلم بوده اند زیرا که جلگه حاصلخیز بیزانس را ترک نموده در این جلگه بی
آب و علف شهر را بنا نموده اند

مستعمرات بحر اسود — یونانیان این دریای بزرگ را نمیشناختند
اما چون در سواحل جنوبی آن معادن مس و نقره و آهن بود بدانجا رفته شهرها
زیادی بنا کردند جلگه بزرگ اسپیر را رود دانوب و برستن را رود
دنیپر سیراب میکند سیت ها درآنجا گندم میکاشتند
در مشرق یعنی کریمه و قفقاز مردمانی جنگجو بودند که اطفال و اسرا
خود را میفروختند و یونانیان بیشتر اوقات بصید ماهی رود ها مشغول بودند
یونانیان بحر اسود را پنت اُکزن (دریای مهمان نواز) نام نهادند

شهر کلشید که در آنجا پشم طلائی بود نزدیک قفقاز بوده
مملکت آمازن‌ها چنانکه مذکور شد در ساحل بحر اسود بوده.

شهر میلِ که غنی‌ترین شهر آسیا بود سفاین زیادی در بحر اسود داشته هشتاد مهاجرنشین در ساحل بحر اسود بنا نمود

در طرف جنوب شهر سینپ واقع بوده ساکنین آنجا از معادن آهن استخراج کرده آلحه و از چوب درختهای جنگل کشتی میساختند سینپ‌ها ماهی از بحر اسود صید نموده بممالک دیگر حمل مینمودند

دو مهاجرنشین عمده سینپ‌ها ترا پزوس (ترابیزند) و سمرا زوس بوده

مستعمرات عمده میل عبارت بود از اپیستروس نزدیک ایستر (رود دانوب) تیراس نزدیک تیراس (رود دنیستر) و اُلبیا یا بریستین (رود دنیپر)

در کریمه یا (کرزنس تریک) بادهای سرد میوزیده و عالبا دریا منجمد بوده در یکی از معابد آنجا زنی بود که اجنبیان را در معبد برده قربانی میکرد یونانیان بانجا هجرت کرده شهر کرزنس را بنا کردند

در مدخل دریای آزوف که یونانیان آنرا پالوس میتید می گویند آسیائیها

شهر پانتی کاپه را نزدیک آزف و مهاجرین تیئن شهر فاناگوریا
مقابل آن بنا کردند
مهاجرین یونان با مصب تانائیس (رود دن) رفته شهر تانائیس را بنا کردند
سیت‌ها با یونانیان تجارت داشتند و در بعضی مقابر شاهزادگان سیت ظرفهای
قدیمی (شکل ۳۳) یونانی پیدا کرده‌اند

فسانه در باب تجارت یونان با
سیت‌ها نقل میکنند
آناشارسیس مدتی در یونان
سفر کرده بود و چون بسیت مراجعت
کرد خواست عیدی بطرز یونان
بر پا بکند پادشاه سیت
ها او را بضرب تیر هلاک نمود

ظرف نقره که در روسیه پیدا شده — شکل ۳۴

مستعمرات آدریاتیک — در شمال غربی یونان چند جبال واقع شده
ساکنین آنجا وحشی و همیشه مسلح حرکت میکردند
در شمال پادشاهان اپیر تقلید از یونانیان نموده و خود را از طایفه آشیل میدانستند

کرنتیها مستعمرات چندی در سواحل و جزایر از قبیل کرسیر و غیره بنا کرده بودند
کرسیر دارای دو بندر و عمارات قشنگی بوده ساکنین آنجا پشم و گندم از کوهستانیهای
اپیر گرفته در عوض روغن و شراب و اسلحه و پارچه میدادند
کرسیرها همیشه با کرنتیها رقیب و آخر الامر آنها را مغلوب کردند
در قرن هفتم سیپسلس پادشاه کرنت سه پسر خود و مهاجرین زیادی بخلیج
امبراسی فرستاده شهر امبراسی را بنا کردند
کرنتیها در شمال این شهر اپیدامن را بنا کردند
پریاندر برای تسخیر کرسیر پسر کوچک خود را فرستاد اما کرسیرها او را
کشته و سلطنت مستقله تشکیل دادند
مستعمرات افریقا — پسامتیک پادشاه مصر عده سرباز یونانی داشت
و آنها نزدیک یکی از دهانه‌های رود نیل منزل کرده بود
بعد از پسامتیک آمازیس شهر نکراتیس را برای یونانیان بنا نمود
چون ساحل غربی مصر (طرابلس) خوب نبود یونانیانی که از مملکت ترا هجرت
کرده بودند قدری دورتر مسکن نموده شهر سیرن را که پانزده کیلومتر
از دریا دور است بنا کردند این شهر مابین دو تپه پانصد متری واقع شده چشمهٔ

از صخره جاری و کاروانها در وقت عبور بدانجا میآیند

در زمستان باران زیاد در این ناحیه میبارد و این ناحیه را حاصلخیز میکند و دارای
مراتع زیادی برای گوسفند و گاو و مخصوصاً اسب میباشد و اسب سیرنی در تمام
یونان مشهور و معروف بوده سیرنها روی مسکوکات شان شکل یک سواره را نقش میکردند
یکی از محصولات دیگر سیرن گیاه سیلفیوم (س ۳۲) بوده که ریشه آنرا در معالجات
بکار میبردند و همچنین این
گیاه را گاهی روی مسکوکات
نقش مینمودند

رقم علیرضا

س ۳۲ سیلفیوم

سیرنها را با زحمات و رنج
بختیهای زیادی بنا
کرده بودند و افسانه زیر را در این
باب نقل میکنند

پادشاه ترا مشورتی با دلفی نمود وحی رسید که شهری در لیبی بنا نماید
پادشاه چون پیر بود و رعایا جنبشی نکردند از اینجهت هفت سال خشکی پیدا شد
و تمام درختها باستثنای یکی تلف شدند وحی رسید این خشکی را خدایان سبب شده اند

زیرا که ساکنین ترا فرمان خدایان را اطاعت نکرده اند
اینمرتبه دو کشتی بریاست باتس بافریقا فرستادند اما ایشان دو مرتبه
بوطن خود مراجعت کردند اینمرتبه ساکنین ترا ممانعت نموده ایشانرا مجبور بآنجا
فرستادند اینمرتبه شهر سیرن را نزدیک چشمه بنا کردند

سیسیل

مستعمرات اولیه سیسیل — یونانیان تصور میکردند که در سیسیل جانوران
زیاد از قبیل کاریبد و سیلا و غولان دیگر منزل داشتند از اینجهت
سفاین را باین جزیره خطرناک نزدیک نمیکردند در قرن هشتم یک کشتی که راه
گم کرده باین جزیره رسید رئیس کشتی موسوم به تئوکلس بود از حاصلخیزی و آب
و هوای این جزیره خوشش آمده بیونان آمد و جماعت زیادی از کالسیس
و ناکسوس برداشته بسیسیل رسید در ساحل این جزیره شهری بنا کرد
و آنرا ناکسوس نام نهاد
تئوکلس معبد بزرگی برای آپلن رب النوع ساخت این معبد مدت چند قرن بزرگتر
و معتبرتر معبد سیسیل بود
بعد از آن تئوکلس شهر لئونتینی را که دو کیلومتر از دریا دور است بنا نمود

در همین عصر شهر کاتان را در پایین کوه اتنا بنا نمودند سبب این شهر بسیار زیبا بود
اما چون کاتان حاصلخیز بود بزودی ترقی کرده یکی از شهرهای بزرگ تجارتی سیسیل گشت
در جنوب مکارها بعد از مشقت و زحمت زیادی شهر کوچکی بنا نموده آنرا مگار یا نامیدند
سیراکوز — چون یونانیان مراجعت نمودند تعریف زیادی از حاصلخیزی
و آب و هوای مستعمرات خود نمودند کرنتیا عده مهاجر بریاست آرشیاس
که از نسل هراکلس بود به سیسیل فرستادند و افسانه آرشیاس را بدین نحو نقل میکنند
آرشیاس از طایفه باکشیادها بوده و در مدت سلطنت خود شخص بیگناه را
بقتل رسانید پدر مقتول هر چند تضرع نمود فایده نبخشید تا اینکه در یکی از اعیاد
پزیدن خود را مقتول نموده و انتقام خود را از رب النوع درخواست نمود
در این زمان طاعون سختی بروز نمود باکشیادها از دلف وحی خواستند وحی
رسید که آرشیاس باید نفی بلد بشود از اینجهت باکشیادها او را بجزیره
سیسیل فرستادند

کرنتیا در بین راه بجزیره صخره رسیدند که در آن چشمه موسوم به (چشمه
آرتوز) جاری و رودخانه آن مکان را سیراب میکرد
کرنتیا اول در جزیره ارتیژی مسکن نموده و معبدی بجهت آپلن

بنا نمودند بعد چون جزیره کوچک بود در ساحل دریا شهری بنا نموده و آنرا سیراگوز
نام گذاشتند این ناحیه بعدها بزرگترین شهر سیسیل شد
سیراگوز دارای دو بندر بود یکی کوچک و دیگری بزرگ که مساحت آن ده کیلومتر مربع بود
سیراگوز را قطعه زمینی به تصرف شده و دهقانها را بکاشتن آن مأمور کرده بودند
بعد از مدتی سیراگوز شهر عظیمی گشته و مستعمرات زیادی در داخل و شهر کامارینا در ساحل
بنا کردند این شهر میان دو باتلاق واقع و ساکنینش همیشه بواسطه هوای متعفن باتلاقها
ناخوش بودند و از دلف وحی رسیده بود که باتلاق را خشک نکنند

ژلا و سلی نُنت — ساحل جنوبی سیسیل دارای بنادر بسیار بدی بود
اما چون این جزیره حاصلخیز و خوش آب و هوا بود یونانیان مصمم گشتند که آنرا
تصرف نمایند
مهاجرین رُد و کریت نزدیک رودخانه ژلا مسکن کرده شهر ژلا را بنا کردند
مراتع زیادی در این شهر بوده و ژلاها شکل یک خوشه یا یک عرابه چهار اسبه
روی مسکوکات نقش میکردند
مهاجرین مگار در مغرب جزیره آمده با بین مصب رود سلی نُنت و باتلاقی شهر
سلی نُنت را بنا کردند اراضی این شهر از مزارع گندم و درختهای زیتون مستور

مستور این شهر بعدها بزرگ شده و معابد بزرگی در آنجا بنا کردند

آکریژانت — مهاجرین ژلا شهر آکریژانت را مابین رود ژلا و سلی نفت بنا کرده این شهر سه کیلومتر از دریا دور و سیصد و بیست متر از سطح دریا مرتفع بود و در آنجا معبد رب الارباب و آتن را بنا کردند اطراف این ناحیه را دورود خانها احاطه کرده محصول عمده آکریژانت روغن و شراب بوده و سفاین کارتاژ برای خرید روغن به اینجا میآمدند

آکریژانت دویم شهر سیسیل بوده و سکنه‌اش مثل سیراکوز بمهاجرین شورید و یکی از ایشان موسوم به فالارس که در بیرحمی مشهور بود پادشاه آکریژانت شد گویند فالارس گاوی از مفرغ ساخته و مردم را در شکم آن نموده و در زیر آن آتش سه مینمود کارتاژها چون این شهر را مسخر کردند گاو را برداشته و دو مرتبه به آکریژانت آوردند

آکریژانت ها شورش کرده فالارس و همراهانش را مقتول کردند و بعد قدغن نمودند که کسی لباس آبی نپوشد زیرا که لباس همراهان این پادشاه بیرحم آبی بود آکریژانت بزودی ترقی کرد حکایات زیادی در باب بذل و بخشش آکریژانت ها نقل میکنند

یکی از بزرگان آکریژانت همیشه حبشیان را بمنزل خود برده ضیافت مینمود
گویند این شخص در زیر زمین سیصد پیپ که هرکدام دو هزار و سیصد لیطر شراب
ظرفیت داشته مخفی نموده بود

یک نفر دیگر در موقع عروسی دخترش تمام آکراژانت ها را بشام دعوت نموده
هشتصد عرابه همراه دختر نمود

مستعمرات ساحل شمالی — یونانیان در ساحل شمالی فقط دو مهاجرنشین داشتند
در مدخل تنگه که سیسیل را از ایطالیا جدا مینماید بندریست که از زمانه خالی تشکیل
و اسمش تشکیل یافته و راهزنان یونانی در آنجا منزل نموده بودند بعد مهاجرین
کالسیس آمده شهر زانکل را بنا کردند صیادان و ملاحان در این شهر منزل کرده
و روی مسکوکات شاخه زیتونی نقش کرده بودند چون اسپارتیها شهر مسنی را مسخر
کردند مسنی ها به زانکل کوچ کرده و آنجا را مسینی نام نهادند

کالسیس ها شهر رژیون را در ساحل ایطالی بنا کرده و این شهر بعدها با زانکل متحد شد
محصولات این شهر شراب و روغن بوده

در اواسط قرن هشتم مهاجرین زانکل در ساحل شمالی سیسیل آمده شهر هیمر را
که یک کیلومتر از دریا مسافت دارد بنا کردند

این شهر دارای چشمه های آب گرم میباشد و یونانیان نزدیک آنها معبد بزرگی ساختند

ساکنین سیسیل — پیشکه یونانیان در سیسیل متمرد گشتند این جزیره قسمت
شده بود سیکول ها و سیکان ها و الی مین ها سیکول ها در
مشرق مسکن داشتند و گویند شش قرن پیش از ایطالیا آمده بودند و زبان ایشان
شبیه به لاتینی بوده

سیکول ها با یونانیان نتوانستند مقاومت کنند از اینجهت تسلیم شدند ولی چند
شهر کوچک از قبیل اِنّا و غیره در جبال مستقل مانده و دمتر الهه ورز و زراعه میپرستیدند
سیکان ها زارع بودند و چند شهر در قلهٔ جبال مرکزیهٔ جزیره بنا کرده بودند
الی مین ها در مغرب قرار گرفته چند شهر محکم از قبیل سِژِست و اریکس
مالک بودند در اریکس معبد استارت الههٔ فنیقیها واقع بوده

مدتی فنیقیها سفاین چندی به سیسیل فرستاده گندم و پشم و پوست و آسفالت
(قسمی قطران یا قفر الیهود) تجارت میکردند

ساحل جنوبی جزیره را فنیقیها متصرف شده شهرهای پانُرمُس و مازارا
و مُتی را بنا کرده بودند

چون یونانیان مصمم سیسیل گشتند فنیقیها تاب مقاومت نداشته عقب نشستند

و در شمال شهر پانرم (پالرم) را که اول بندر سیسیل میباشد بنا کردند
کم کم سیکولها و سیکانها عادات و زبان یونانیان را اختیار نمودند
فنیقیها همیشه رقیب یونانیان بوده و از اینجهت کارتاژها را بجنگ یونانیان تحریص
نموده و دو قرن این جنگ طول کشید

ایطالیا

کوُم و ناپل — یونانیان فقط یک مهاجرنشین در ساحل ایطالیا داشتند بعد
مهاجرین اُب آمده در جزایر پیتکوز (جزایر میمونها) مسکن کردند بعد از آنجا
کوچ کرده شهر بزرگی روی صخرهٔ آتش فشانی بنا کردند این صخره صد متر از سطح
دریا مرتفعتر و آن شهر را کوُم نامیدند در کوم معبدی بجهت آپلن ساخته و بتی از چوب
بارتفاع پنج متر در آن قرار دادند

کوم شهر تجارتی بوده و ملاحانش در دریا راهزنی میکردند
ملاحان کوم در دریای تیرنی پن حرکت نموده سفاین اترُوسک ها را
اسیر و جزایرشانرا غارت میکردند

روی سکوکات کوم ها تصویر صدف یا ماهی یا نباتات بحری منقش بود تجار
کوم گندم بیونان فروخته و در عوض ظروف وغیره میگرفتند چون

یونانیان کوههای آتش‌فشان و چشمه‌های آب گرم و گوگرد را در این محل دیدند
بسیار وحشت نموده تصور میکردند که این ناحیه در جهنم میباشد
گویند اولیس پادشاه در این ناحیه استعانت از ارواح خواست در کوم زنی
بود که ارواح اموات را ظاهر میساخت موسوم به سیبیل و کوم بوده
کوم‌ها شهری در ساحل بنا نموده آنرا ناپل (شهر جدید) موسوم کردند

سی باریس — در سال هفتصد و بیست آشئن‌ها و ترزن‌ها بریاست
ایرس و هلیک آمده در زمینی باتلاقی و حاصلخیز ما بین دو رودخانه
شهر سیباریس را بنا کردند
این شهر مستعمرات زیادی در شمال بنا کرد و مشهورترین آنها پزیدنی میباشد
که آنرا بعد پستم نامیدند محصولات این ناحیه گندم و شراب و روغن و کتان بود
سیباریس از دو طرف دریا بندر داشته از اینجهت زود ترقی نموده اول شهر
یونان گشت
سیباریت‌ها عیاش و تن‌پرور بودند مثلاً اگر شخصی ضیافت یا مهمانی بزرگی
میکرد پادشاه باو جایزه عطا مینمود اطفال همیشه با لباس ارغوانی و
زلف‌های مجعد حرکت میکردند در اعیاد سوارها روی زره خود پارچه زردوز شده

داری پوشیدند یکی از سپارتیها دهقانی دید که زمین را با کلنگ حفر میکند
بدو گفت بازویت را آنقدر بلند مکن من خسته شدم

کرتن — بعد از بنای سپارتیس عده از آتنیها در جنوب آمده شهر کرتن را
در ساحل دریا بنا کردند و نزدیک آن معبدی برای هرا ساختند
محصولات عمده کرتن مو و زیتون بوده و اسبهای کرتن خیلی مشهور بوده اند

لکری — در جنوب ایطالیا مهاجرین لکر آمده اول در زفیریون مسکن نموده بعد
قدری دورتر رفته نزدیک کوه کالابو شهر لکری را بنا نمودند
افسانه زیادی در باب بنای این شهر نقل میکنند
مهاجرین اول مقصرین غلامانی بودند که زنان نجبای لکری را با خود آورده بودند
چون با ایطالیا رسیدند با ساکنین آنجا قسم یاد نمودند که همیشه با ایشان متحد و دوست
باشند اما زود پیمان را شکسته و مقداری از ایشان را کشتند
لکریها همه قوانین زالکوس را پیروی میکردند و زندگانی این مقنن را بدین نحو
نقل میکنند
چون در لکری شورش و انقلاب شدیدی بود لکریها از دلفی رای خواستند وحی
رسید که باید زالکوس چوپان را مقنن خود قرار دهید

زالکوس قوانین چندی برای آنها معین نمود و هرچه از او سؤال میکردند جواب میداد
آرتمیس ربّ النوع درخواب این قوانین را بمن الهام کرده است
گویند در اول قوانین زالکوس این عبارت نوشته شده بود
ترتیب تنظیم امور دنیوی وجود خدا را ثابت مینماید
قوانین زالکوس بسیار سخت بوده اگر یکی از لکریها قانون جدیدی درست
میکرد فی الفور طناب بگردن خود انداخته با انجمن هزار نماینده میرفت اگر قانون
انشخص مطبوع نمایندگان انجمن نمیشد او را با طنابش خفه میکردند
گویند زالکوس قرار داده بود که هرکس مسلح وارد میدانهای شهر شود او را بکشند
روزی خودش از جنگ مراجعت مینمود مسلح وارد میدان شد شخصی بدو گفت چرا
متابعت قانون خود را نکردی جواب داد من خود تابع قانون هستم فی الفور شمشیر
خود را از غلاف کشیده شکم خود را پاره نمود
تارانت — چون بنای شهر کرتن تمام گشت مهاجرین لاکنی بجنوب ایطالیا
آمده شهر تارانت را بنا نمودند این شهر اول بندر ایطالیا باشد تارانتیها اراضی
اطراف را متصرف شدند ایشان از دریا ماهی صدف قرمز صید میکردند در اراضی
تارانت گوسفندهائی بودند که پشم آنها بسیار لطیف بود و تارانتیها در پارچه‌ها

ترقی کرده و پارچه‌پشمی ایشان در تمام یونان معروف شد

بنای شهر تارانت را بدین نحو نقل میکنند

گویند در جنگ اسپارت با مسنی عده از اسپارتها بجنگ نرفتند و از اینجهت سایرین آنها را حقیر شمرده در مجالس و محافل داخل نمیکردند بعد ایشان جمع شده بریاست فالانتس خواستند قضات را بقتل رسانند اما رئیس آنها گذاشت قضات جمع گشته ایشان را برای مهاجرنشینی فرستادند

فالانتس از دلف وحی خواست وحی رسید که در مملکت ایاپژین در جنوب ایطالیا شهری بنا کند از اینجهت فالانتس با ایطالیا آمده تارانت را بنا نمود سیبارتها از ترقی تارانتها متوحش گشته از آشئن‌ها کمک خواستند لیپ عده از آشئن‌ها را فرستاده شهر متاپنت را بنا نمودند

بعد ساکنین شهر کلفن از آسیای صغیر کوچ کرده و ما بین سیباریس و متاپنت شهر سیریس را بنا نمودند

یونان بزرگ در قرن ششم — مستعمرات یونان در ایطالیا بزودی جمعیت و از ممالک یونان بیشتر ترقی نموده و مملکت خود را از اینجهت یونان بزرگ نامیدند اما زود بواسطه جنگ و اغتشاش منهدم شدند

اول شهر سیباریس با کرتن متحد گشته شهر سیریس را خراب کردند بعد کرتن با رژینیا متحد گشته حمله به لکریا نمودند اما در جنگ بزرگی در کنار رود خانه ساگراس مغلوب شدند

گویند قشون لکریا بسیار کم بود و نزدیک بود شکست بخورند اما کاستر و پلوکس با شنل قرمز بکمک آنها رسیدند

بعد کرتن ها با سیباریس ها جنگ نموده و در سال پانصد و ده سیباریس را خراب کردند و این واقعه را چنین نقل میکنند

پادشاه سیباریس بسیار ظالم و خونخوار بود و پانصد نفر از رعایایش به کرتن پناه بردند پادشاه ایشانرا خواست اما کرتن ها امتناع کرده و جنگ شروع شد پادشاه سیباریس سیصد هزار قشون فرستاد و کرتن ها بسیار کم بودند ولی همه شجاع و میلن سردار ایشان در شجاعت مشهور بود

سیباریت ها اسبهای خود را رقص کردن آموخته بودند در جنگ کرتن ها نی و شیپور زده اسبها برقص درآمدند بعد حمله بایشان کرده و سیباریس را محاصره نموده پس از هفتاد روز آن را مسخر نمودند

کرتن ها شهر را خراب نموده رود کراتیس را از آن گذرانیدند میلن با

که تجارت با سیباریت داشتند چون این خبر را شنیدند بقدری متأثر و متأسف گشتند
که مدت چند روز تمام لباس عزا پوشیدند

فیثاغورث و شاگردانش — فیثاغورث در یکی از شهرهای ایتالیا
زندگی میکرده تولدش در سال ششصد و هفتاد در جزیره ساموس شده بود
این حکیم بزرگ مدتی در بابل و مصر سفر کرده و از ظلم پادشاه از شهر خود فرار نموده
بکروتن آمده بود

فیثاغورث ریاضی دان و منجم بوده گویند چرخیدن زمین را او ثابت کرده و گفته بود
که ستارهٔ اول شبان همان ستاره است که نزدیک طلوع آفتاب دیده میشود
فیثاغورث گفته که این دفعه پنجم میباشد که من بدنیا آمده ام و سابق بر این روح
من در جسد افربس پهلوان یونانی بوده گویند فیثاغورث اسلحه پهلوان را شناخت
دشمنان فیثاغورث او را مسخره کرده میگفتند روح یکی از دوستان حکیم در جسد
سگی بوده فیثاغورث گوشت حیوانات را نمیخورده و همیشه مردم را بعدل و داد
و اعتدال نصیحت مینمود

غالب نجبای ایطالیا شاگرد فیثاغورث بودند و ایشان همیشه او را محترم و مطلقاً
تابع حکم او بودند فیثاغورث شاگردان خود را در قریه جمع کرده بود که گویند

سیصد نفر شاگرد داشته و ایشان برحسب حکم او همیشه ساکت و آرام و گوشت حیوانات
نمیخوردند شاگردان فیثاغورث مدتی در کرتن حکومت نمودند اما بعد از تحریکات
سیباریس کرتن ها جمع گشته خواستند حکومت را تغییر دهند ایشان راضی نگشته از اینجهت
کرتن ها خانه ایشان را احاطه نموده مقدار زیادی از آنها را بقتل رسانیدند اما
فیثاغورث فرار نموده به متاپنت آمد

ملل دیگر تقلید کرتن ها را نموده مخصوصا در متاپنت تمام شاگردان فیثاغورث را
بغیر از دو نفرشان بقتل رسانیدند

مستعمرات یونان در گل — فسین ها که در آسیای صغیر بودند شغلشان
فقط دزدی دریائی بود و اول شهری که بمغرب حرکت نمود فسین ها بودند که
به پروانس آمدند

در سال ششصد مهاجرین فسین در مصب رُن مسکن کرده روی صخره
شهر مارسی (ماسالیا) را بنا کردند مارسی اول بندر مدیترانه بوده و بسیار شکیل
بنای مارسی را بدین قسم نقل میکنند.

یکی از تجار فسین موسوم به آگزنیس بناحیه سگبریژ واقع در مشرق رُن رسید
پادشاه این ناحیه عروسی دختر خود را مینمود آگزنیس را هم دعوت کرد و در اینزمان

رسم بود که هر زنی برای انتخاب شوهر خود مختار باشد از اینجهت دختر گیلاسی پ
ازشرابی بدست گرفته و درمیان تمام مدعوین به اگزنس تعارف نمود
پادشاه تاجر یونانی را بدامادی خود قبول نمود و اگزنس شهر مارسی را بنا کرد
اراضی مارسی سنگلاخ و محصولاتش مو و زیتون بوده اما چون در کنار دریا واقعست
بزودی ترقی کرده بندر بزرگی شد

مارسی با کمک فینوزها مستعمرات زیادی از آلپ تا اسپانی بنا کردند و مشهورترینها
عبارتست از اُلبیا (هیر) و آنتی پلیس (آنتیب) و نیکا (نیس)
و آگاتا (اگد)

مستعمرات اسپانی — فینیها قبل از یونانیان با اسپانی تجارت داشتند
یکی از تجار ساموس بمصر میرفت باد کشتی او را بسمت اسپانی راند شخص مزبور تارتسیس
آمده مال التجارهٔ خود را فروخته و مقدار زیادی طلا و نقره گرفت چون بوطن
خود مراجعت کرد بمعبد هرا رفته و دیگ بزرگی برای الهه وقف نمود
از آن بعد یونانیان راه اسپانی را شناخته و عدهٔ مهاجر از فوسه بانجا رفتند
پادشاه تارتسیس محبت زیادی بمهاجرین یونانی کرده و خواهش نمود که در مملکت او
متوطن شوند اما ایشان امتناع کرده نپذیرفتند

مهاجرین در پائین جبال پرنه شهر امپوریون را با معبدی برای آرتمیس بنا کردند

امپوریونها در ساحل رُدا (رزاس) را ساختند

یونانیان مستعمرات زیادی در مغرب تا مالاگا داشتند و معروفترین آنها

همره سکپیون میباشد

فصل یازدهم

اوّلین نموّ و ترقی تجارت و صنعت

تجارت یونان — در مدیترانه یا بحرالروم فقط سفاین یونانیان و فنیقیها

حرکت میکرده یونانیان فنیقیها را مجبور نمودند که سفاین خود را فقط در مغرب

مدیترانه حرکت دهند

بزرگترین شهر تجارتی آسیا میلِت بود این شهر نزدیک مصب یا [illegible] واقع

و محصولات لیدی به آنجا میآمده و میلِت پارچه‌های پشمی و فرشهای آنرا میساختند

تجار میلِت با سه ناحیه تجارت داشتند در جنوب مصر و در شمال مستعمرات یونان و در

مغرب با مملکت یونان مخصوصاً از ارتری و سیباریس تجار میلِت و از آن

نواحی شیشه و جواهر و پارچه‌های کتانی و مس و آهن و پوست و ابریشم و [illegible]

و روغن میخریدند

ناحیه فنی در ساحل میل واقع وساکنینش قطاع الطریق و با مملکت گل و سپانی تجارت داشتند

ساموس اول بندر آسیا بوده و تجارت آنجا با کرنت و کالسیس بوده

شهر تجارتی یونان غالباً در جزیره یا ساحل دریا واقع بوده

کالسیس نزدیک اریپ واقع و محصولاتش پشم و صدف قرمز رنگ و مس و آهن

بوده آنشهر دارای کارخانه های اسلحه سازی و پارچه بافی بوده

چون ناحیه پاتی بی بندر بود کالسیس برای آنها تجارت میکردند

برتری بواسطه جلگه بزرگی از کالسیس جدا بوده

در کرنت ظروف گلی و فلزی میساختند سفاین کرنت بسیار متعدد و گویند

مخترع کشتی کرنتیها بوده اند

سفاین کرنت در دو دریا حرکت میکردند یکی در دریای اژه با ساموس و کالسیس

دیگری در دریای آدریاتیک با جزیره سیسیل و سیراکوز

اثین در جزیره صخره واقع و تجارت عمده آن ظروف فلزی و آلات مشغول بود

مگار فقط تجارت گندم داشته و آنرا بواسطه مستعمراتش از بسفر میگذرانیده

بنادر همه یونان در آدریاتیک از انحصار بوده اند کرسیر که تجارت اینها را

میکرده سیراکوز در جزیره سیسیل و تارانت در ایطالیا که گندم و روغن

یونانیان فرستاده و چون ظروف گلی نفیس دریافت میکرده

غالب شهرهای تجارتی رقیب و دشمن یکدیگر بوده اند مثلا آتن و مگار ضد کرنت و ساموس و کرنت ضد میل و کالسیس و میل ضد ارتری و ارتری با سیبارس [illegible] متحد گشته دشمنی سیبارتیس را مینمودند

جنگ للانتی میان کالسیس و ارتری واقع شد کالسیس با کرنت و ساموس متحد گشت و ارتری با میل. سرداران قرار داده بودند با تیر و کمان جنگ کنند ارتری مغلوب گشت

اصل و مبدأ صنایع — در عصر هُمر عمارات و آلات جنگی را بطرز مشرق زمین شبیه میساختند بعد یونانیان آسیا تقلید ممالک مجاور خود فنیقیان و لیبیان و لیدیان را کرده بعضی اختراعات هم نمودند

حجاری و بنائی و نقاشی و شعر و غیره بزودی در شهرهای بزرگ یونان ترقی کرد

حجاری — مجسمه های قدیمی خدایان از چوب بوده. گویند دِدال یکی از حجاران آتن مجسمه هائی ساخت که دارای حس باصره و حرکت بودند و چنانکه مذکور شد چون این حجار را در لابیرنت حبس نمودند با بالهائی خود تعبیه نموده از محبس فرار کرد

یونانیان بعد ظروف گلی و نقاشی را یاد گرفتند و افسانه در این باب نقل کرده اند

دختر بوتادس شبی با شوهرش در اطاقی ایستاده بود سایه شوهر روی دیوار
نمودار شد دختر اطراف سایه را خط کشیده و پدرش او را با گل مجسم کرد

حجارهای قدیم یونان اسلحه سازی و ظروف سازی را از مصر آموخته بودند فیدیان
فقط با مفرغ کار میکردند اول قطعات مجسمه را ساخته و بعد آنرا با میخ وصل مینمودند
حجاران ساموس قالب ساختن را اختراع کردند گویند مخترع این طرح
رُکُس و پسرانش تئودُرُس و تِلِکلِس بودند که مجسمه برای آپلن ساختند
گلاکس یکی از حجاران شیئُس لحیم کردن را اختراع نمود

چهار طایفه حجار در شیئُس زندگی میکردند ملاس و میکیادس و
آکرمس و بوپالس

در کرت حجاران مشهوری بودند و دو نفر از ایشان دی پونس و اسکیلیس
به سیون آمدند و در قرن ششم سیون بواسطه مجسمه های فلزیش
در تمام یونان مشهور گشت

معروفترین آنها کاناخس بود که آفرودیت را با طلا و عاج ساخته
و در اطرافش دو مجسمه آپلن را گذاشته بودند
در اسپارت و المپی و آرگس و کرنت و از این حجاران مشهور مسکن گرفتند

حجاران اژین مجسمه‌هایی پهلوانان را باسم ساخته بودند

در سال هزار و هشتصد و یازده مجسمه زیادی در اژین پیدا کردند که در جلو معبد آتینا

بوده و آنها را از شکسته‌ها نامیدند حال در باویر در موزهٔ مونیک

(آلمان) میباشد

در بالای جلوخان معبد جنگ یونان با تروا را حجاری کرده‌اند ص ۳۸
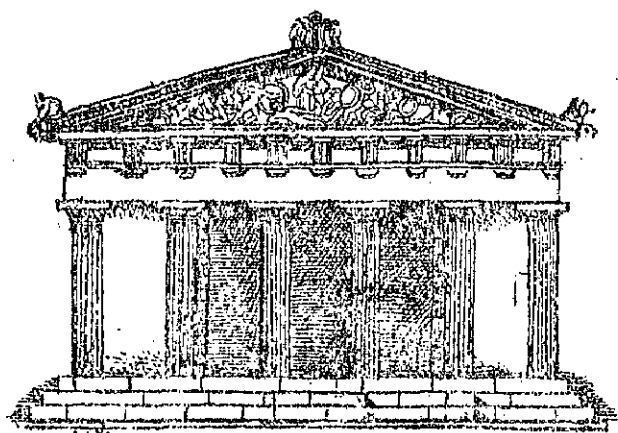
ص ۳ جلوخان معبد اژین

در یک طرف تلامون پادشاه اژین در طرف دیگر لائومدن پادشاه تروا

با هرکلس در طرف دیگر آژاکس و ترودها که پاترکل را احاطه کرده‌اند

در وسط این مجلس آتن با نیزه ایستاده نعش پاترکل مقابل و دست از یکطرف

یونانیان ایونی هم از طرف دیگر ترو و دیوار با استفاده از این حجاری را بشکل مثلث بالای معبد قرار داده و تمام این نقشها دیر متصل میباشند

حجاران آتن مجسمه های زیادی ساخته در آکروپل قرار میدادند و در هزار و هشتصد و هشتاد و پنج پادشاهان یونان حفریات زیادی در آکروپل کرده مجسمه زیادی یافتند

غالب مجسمه ها شکل زنانی بودند که با لباس طویل و موهای مجعد و تاج حجاری شده

مجسمه های سنگی و مرمری را الوان میزدند

نقاشی — یونانیان نقاشی را هم از آسیا مخصوصا ارلیدی تقلید کرده بودند اما اطلاع صحیحی در نقاشی آن عصر نداریم و آنچه را که می شناسیم هیچ شباهتی بشرقیها ندارد

در قرن پنجم و ششم یونانیان معبدها ساختند که حالا تمام منهدم شده و چند خرابه در سیسیل و یلی ننت و مخصوصا پستوم (س ۳۹) در ایطالیا و چند ستون در کرنت و از این بیشتر باقی نمانده

ظروف منقوشه — اطلاع صحیحی در باب نقاشان قرن پنجم نداریم لکن ظروف منقوشه زیادی در یونان آسیا و در ایطالیا یافته اند که در روی بعضی از آن ظروف اسم صانعین آنها حکاکی شده
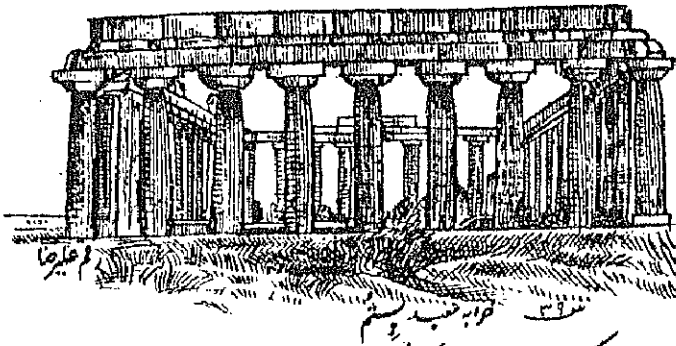
شکل ۳۹ خرابه معبد پستم

ظروف معمولی کراتر (ظرف دهن گشاد) بود که در آن آب را با شراب مخلوط کرده میآشامیدند ش ۴۰

شکل ۴۰ کراتر یا ظرف دهن گشاد

شکل ۴۱ لیسیت

پلیت ش ۴۱ ظرفی بوده که
در آن عطریات میگذاشتند و کوپ
(جام) ش ۴۲ که با آن آب
مینوشیدند در روی غالب ظروف
تصویر خدایان و جنگ ترو و او
هرکلس نقش میکردند

ش ۴۲ کوپ یا جام

موسیقی و شعر — گویند مخترع نی چوپانان فریژی بوده اند و افسانهٔ
مارسیاس فریژی را بدین نحو نقل میکنند
مارسیاس چوپان آپلن ب انواع موسیقی حقیر شمرده و هر دو نزد میداس
پادشاه فریژی آمدند پادشاه مارسیاس را در فن ترجیح داد آپلن متغیر گشته مارسیاس
بدبخت را بقتل رسانید و گوش طویلی برای پادشاه خلق کرد
آوازه خوانی یونانیان بطرز فریژین و لیدین در این ها بوده
آلات موسیقی یونانیان نی و سیتار بوده
مغنیان قرن هشتم و هفتم در تمام یونان مشهور و اسم آنها را فقط میدانیم آلکمان
که از سارد به اسپارت آمده بود ترپاندر و آلسی و آریون
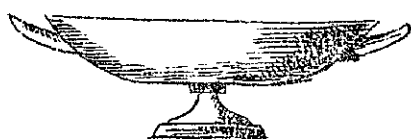
و ساف (شاعره) که از لسبس بیونان آمده بودند

گویند روزی آریون وچار راهزنان دریا شد و خواستند او را بدریا اندازند اما قبل از این عمل چنگ را گرفته وچنان مقامی نواخت که حیوانات دریا سر از آب برای استماع بیرون آوردند و چون او را در دریا انداختند دلفنی (خوک دریائی) او را بپشت گرفته بساحل رسانید

شعرای مشهور کالینوس و آرشیلاک و سلن و تیکیس و سیمنید بوده اند

سیمنید همیشه مدح فاتحین را میگفته و حکایتی در باب او نقل میکنند روزی سیمنید قصیده برای دو برادر ساخته و در آن مدح زیادی از کاستر و پلوکس نمود و چون صله خواست بد و گفتند باید از کاستر و پلوکس دریافت نمائی زیرا که تو فقط برای آنها قصیده ساخته و مدح کرده

سیمنید جائی دعوت داشت ناگاه بد و گفتند دو نفر منتظر تو میباشند شاعر بیرون آمده فی الفور سقف طاق پائین آمده و تمام مدعوین کشته شدند و آن دو نفر کاستر و پلوکس بودند

عقلا — در شهرهای یونان مخصوصاً در میلت عقلای چندی بودند

که درباب آثار طبیعت و نجوم و ریاضی و هندسه و سایر علوم سخن میراندند
اقوال این عقلا بسیار مشهور میباشد کلماتی چند از گفتارشان در اینجا ذکر میشود
خود را بشناس — در دنیا چیز زیادی نیست — غلط حرف مزن — حکومت
کسیرا پسند است که اطاعت را اول آموخته باشد — زیاد گوش بده و کم حرف بزن
— مپسند بکس آنچه بخود نپسندی — از حد تجاوز مکن — آزادی حقیقی وجدان صاف است —
بهترین خصایل عقل است — بزرگترین بدبختی تحمل نکردن یک بدبختی است —
تجربه انسان را عاقل کند — با آرامی شروع کن و با استقامت ادامه بنما —
غالب این عقلا خیالات خود را بشعر در میآوردند تا این عقلا قرن ششم و هفت
نفر را مشخص نموده و آنها را عقلای سبعه مینامند چهار نفر از مشاهیر آنها از این قرارند

تالیس ملتی (تالیس) و بیاس پریینی و پیتاکوس
میتیلنی و سُلُن آتنی

این دو شخص آخری بقدری معروف و مشهور شدند که بعضی ممالک آنها را
مقنن خود قرار دادند

گویند چون شهر پریاس را غارت نمودند این عاقل عریان از شهر بیرون آمده
گفت من همه چیز را با خود بردم

تالس در سال ششصد و چهل قبل از میلاد تولد یافت این شخص فیلسوف و منجم بوده و سبب خسوف و کسوف را کشف نمود مدتی در مصر تحصیلات ریاضی کرده و قضایای مثلث و هرم را آموخت تالس آب را عنصر اصلی دنیا دانسته و گفته هر شیء از آب تشکیل میشود و دوباره به آن مراجعت میکند یونانیان تالس را خلاق فیلسوفی میدانند

سه اشخاص دیگر کلیبول پادشاه لیندسس و شیلن اسپارتی و پریاندر پادشاه کرنت بوده اند

همچنین آریستدم اسپارتی و اپیمنید کرتی و بسیت را جزو عقلا سبعه محسوب میدارند

فصل دوازدهم نژاد هلنی

اتحاد هلنی — حد یونان قدیم از بحر اسود تا تنگه جبل الطارق بوده و این مملکت عظیم به قطعات بسیار کوچکی تقسیم شده بود که هر کدام حکومت و مذهب و قوانین علیحده داشته اند غالب شهرها با هم جنگ مینمودند و هر قلعه که تسخیر می شد ساکنین آنجا را فروخته یا بقتل میرسانیدند با وجود تمام این اختلافات یونانیان خود را از یک سلسله و از یک نژاد میدانستند

یونانیان همت ملی را بسایر ملل ترجیح داده و چهار دسته مورخ اختلافات

هلن ها را چنین نقل میکند

هلن ها دارای یک خون و یک زبان میباشند خدایان و معابد و قربانیهای
ایشان مختلف نیست

زبان هلن ها یونانی و تمام خود را از نسل دکالی یُن میدانستند

ستایش خدایان — یونانیان خدایان را موجودات قادر دانسته
و خوبی و بدبختی را بایشان نسبت داده و آنها را خلاق تمام از طبیعت میدانستند
یونانیان خدایان را متکبر و متغیر و زودرنجه و بدبینه نسبت به آنها چاپلوسی و تملق کرده
و صدقه و اعمال خوب در راه آنها مینمودند

گزنفون میگوید کسی محبوب خدایان گردد که برای آنها خدمت نماید

چون دختر کریزس را یونانیان دزدیدند بمعبد اپلن آمده گفت ای
رب النوع نوردار خلاق موسیقی مدتی خدمت نمودم و معبدت را با گلهای
قشنگ زینت دادم و حال نزد تو آمده قصاص میطلبم

اپلن رحم به کریزس نموده و ناخوشی سختی به یونانیان فرستاده که مقدار
زیادی از آنها را هلاک نمود

یونانیان تحفه و هدایای یا از قبیل البسه و جواهر و ظروف شراب و شیر بمعبد خدایان

میبردند گویند در وقت شرب مقداری شراب در راه خدایان بزمین میریختند در معابد روی محراب با عود و عنبر میسوزاندند

قربانی — غالب قربانیها در قلل جبال یا جنگلها و یا در غارها میشده در ابتدا روی محراب معبد عود و عنبر سوزانیده و حیوان قربانی را در پائین آن نگاه میداشتند س ۴۳
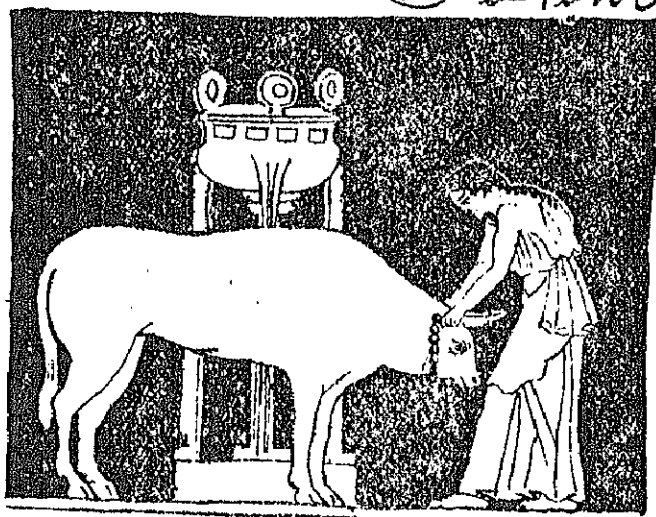
س ۴۳ تدارک یک قربانی

حیوانات قربانی غالباً گاو یا میش یا قوچ و یا خوک بوده اول تاجی بر حیوان گذاشته و شاخه گلی بگردنش آویزان مینمودند بعد جو بو داده روی سرش ریخته و با گرز یا تبری او را میکشتند و خون او را جمع کرده در معبد میپاشیدند

هنگام قربانی شخصی نی میزده و بعد گوشت او را قطعه قطعه نموده با عطر و
با عود و عنبر مخلوط نموده در روی محراب میسوزانیدند
گاهی حیوان را میسوزانیده و اینعمل را هلوکاست میگفتند هکاتمب قربانی
کردن صد حیوان بوده
ادعیه — برای قربانی ابتدا در چشمه غسل نموده لباس پاکیزه و نظیف
پوشیده در جلو محراب معبد می ایستاده و شروع بخواندن ادعیه مینمودند
اغلب اوقات کشیشی نزد شخص قربانی کن ایستاده و ادعیه مخصوصی برای
اینعمل باو تعلیم میکرده
برای قصاص و خونخواهی مبادا خدایان غضب و مخصوصاً ارینی ها میرفتند
اهالی آتن برای اطاعت قانون اینعبارت را نوشته بودند
کسیکه از اطاعت قانون سرپیچید خود و خانواده اش بقتل خواهد رسید
برای قسم خوردن اول دعا خوانده و بعد خدایان را بشهادت میطلبیدند مثلاً
قسمنامه ذیل را در یکی از نیخ کرت یافته اند
من هستیا و زئوس و هرا و آتن و آپلن و لیت . آرتمیس
و آرس و آفرودیت (حوریها) و کریبانتها و تمام خدایان

و آلهه آثار ایشها و سنت عظیم

در معاهدات جنگی و غیره بسر داران و بزرگان شهر قسم میخوردند
یکی از خطبای یونان قدیم چنین گفته — شهر و ملت یونان را قسم نگاهداشته زیرا که
هرکس مخالفت قسم و قول خود را نماید خدایان به غضب آمده و مجازات سخت
او را خواهند نمود

الوهیت و تمثال — یونانیان خدایان را ناصح و مشفق تصور مینمودند
میگفتند خدایان شبها بخواب بعضی اشخاص آمده و الهامات چندی بآنها مینمایند
و هُمِر گفته است که خوابها از مکان خدایان خارج شده بر دو قسمند یکی فریبنده
که از در عاج خارج میشود دیگری حقیقی که از در شاخ خارج میگردد
خدایان معجزه و بعضی الهامات بمردمان مقدس آموخته و چنین اشخاص را مفسر فال
بین خطاب نموده و دولت ماهیانه برای ایشان مقرری میکرد
سبب خسوف و کسوف و زمین لرزه و امراض مسریه را بخدایان نسبت میدادند
در جنگ پادشاه حیوانی را قربانی نموده و امعاء و معده او را ملاحظه میکرد
و از این رو راضی بودن خدایان را بجنگ ملتفت میگشت

ستایش پهلوانان — ستایش پهلوانان در یونان وجوب و تأکید

زیاد و پرستایش آنها داشتند و تصور میکردند که ارواح آنها در بعضی اماکنه و مخصوصاً
در جنگها نمایان میشود

تحف و هدایا برای پهلوانان شیر و شراب بوده و آنها را روی زمین میپاشیدند
و بعضی اوقات لباس و آلات زینت در مقابر پهلوانان محتوی میکردند
این اعمال را نه فقط برای پهلوانان مجری میداشتند بلکه بعد از فوت رؤسای
هر خانواده معمول و مجری می شده است

یونانیان معتقد بودند که اجساد را دفن نمایند و میگفتند چون مرده بقبر باشد روحش
سرگردان و بیخانمان خواهد ماند ازینجهت بعضی را دفن و بعضی را سوزانده استخوانشان را
دفن میکردند

ستایش آتش مقدس — در هر خانه و در هر شهری آتش مقدس بود و
هرگز او را خاموش نگاه نمیداشتند

قبل از نهار و شام رئیس خانواده قدری شراب روی آتش میریخته و اطفال جدید
الولاده را اول نزد آتش مقدس میبردند
آتشکده هر شهری مستحفظ زیادی داشته مثلاً در آتن اعضای شوری مستحفظ آتشکده
پرستیان بوده اند

چون شهری را بنا میکردند قدری از آتش مقدس را بانجا برده و آتشکده جدیدی در آنجا ترتیب میدادند

معابد — یونانیان معابد زیادی برای خدایان ساخته و در آنها بتی از چوب یا فلز و یا مرمر و عاج گذاشته البسه قیمتی بآنها میپوشانیدند

همچنین پارچه های قیمتی و ظروف طلا و نقره در معابد برده برای خدایان وقف میکردند

هر معبدی دارای چند خادم و یک متولی بوده در اعیاد یونانیان بمعابد آمده اوراد و سرودی خوانده و بعد نی یا چنگ میزدند

یونان دارای چند هزار معبد بوده ولی مشهورترین معابد دلف والمپی میباشد

دلف — معبد دلف در دامنه کوه فسید واقع و ششصد متر از سطح دریا مرتفع میباشد س ۴۴

گویند مار بزرگی موسوم به پی تن سابق در یکی از غارهای این کوه مسکن کرده و خسارات زیادی بسواکن آنمحل میرسانید روزی آپلن از این مکان عبور نموده و مار را کشته و معبدی در آنجا بجهت خود بنا نمود

یونانیان معابد بزرگی در پایین کوه پارناس ساخته چشمه های بزرگی از کوه جاری بوده و معروفترین آنها کاستالی است که درختهای شجر الغار بر آن احاطه کرده

رقم علیرضا

دلف ۴۳

گویند در نزدیکی این چشمه سوزها یا رب النوع آواز جمع میشده و اپلن چنگ میزده
در وسط معبد سنگی بیضی شکل بوده که اطراف آن دو عقاب طلائی قرار داده بودند
و آنرا ناف زمین میگفتند

یونانیان تصور میکردند که این سنگ در وسط زمین قرار دارد گویند رب الارباب
دو عقاب را بگردش کردن دور زمین مأمور کرد و این دو عقاب همدیگر را در دلف
ملاقات کردند در انتهای معبد سه پایه بزرگی در مقابل شکاف صخره قرار داده
شده بود گویند نسیم سردی از این شکاف بیرون آمده و هرکس آنرا تنفس میکرد حرفهای
بمعنی میزد زنی موسوم به پیتی بعد از آنکه یک هفته روزه گرفت بمعبد آمد

روی سه پایه نشست چون بسیم سر والهی به درسید نگش پریده و عضلاتش سست شده

دروغ نشست که الهام آمد شروع به هذیان نمود

خدام معبد آنچه را که بشعر در آورده و آنرا وحی نامیدند

درین هنگام جنگ و پریشانی به دلف آمده وحی طلب میکردند یونانیان هم تقلید

آنها را نموده و تمام معبد اپلن پیش میآمدند خدام و کشیشهای معبد بزودی

ترقی نموده اول متمول دولت شدند

اشخاصیکه به دلف میآمدند اول در چشمه کاستالی غسل کرده بعد بمعبد میرفتند

در یکی از دالانهای معبد دلف این پندهای عاقلانه را بخط طلا حکاکی کرده بودند

(خودت را بشناس) (در دنیا چیز زیادی نیست)

چون از هر مملکت البسه و ظروف و سه پایه و مجسمه بدلف میآوردند کم کم معبد مورد تجزیه گردید

آمفیکتیون — اهل کوهستانی اطراف دلف مجلسی مرکب از دوازده نفر

تشکیل داده و آنرا شورای آمفیکتیون نامیدند

این مجلس سالی دو مرتبه منعقد شده یکی در بهار نزدیک معبد دیمتر در (ترمپیل)

و دیگری در پاییز نزدیک معبد آپلن در (دلف)

آمفیکتیونها احترام زیادی برقرار گذاشته و قسم خورده بودند که هر کس ملک و

وقفیات خدایان را غصب کند بقتل رسانند   در سال ششصد کیشهای دلف
شکایت نزد سواکن کریسا بردند
در این عصر کریسا یکی از شهرهای بزرگ و حاصلخیز فسید بود و کریسا ها قرار دادند
مقداری پول برای حق راه داری از زوار دلف دریافت کنند
از دلف وحی به آمفیکتیونها رسید که با کریسا جنگ کرده مال آنها را غارت
و زنانشان را اسیر و مردان آنها را برای خدایان باید قربانی نمایید
سلن قشون را مرتب کرده و بسرداری اریلک سپارتی و کلیستین پادشاه
سیون قشون را روانه کریسا نمودند اول آمفیکتیونها چشمه را که نزدیک کریسا
بود مسموم کردند و بعد از ده سال شهر را مسخر نموده ساکنینش را فروخته و یا بقتل رساندند
و قدغن کردند که در زمین کریسا هیچکس بنائی ننماید و آن ناحیه را وقف نمودند
دلس — یکی از معابد دیگر آپلن دلس بوده و ساکنین جزایر یونی ین به آنجا میآمدند
گویند لت الهه از ترس هرا زن رب الارباب به دلس پناه آورد و آپلن
و آرتمیس در این ناحیه زاد و متولد گشتند آپلن محرابی از شاخ حیواناتی که شکار کرده بود
بنا کرد یونیها اول مقابل محراب شاخی ادعیه میخواندند اما بعد محراب
و معبدی از مرمر بجهت رب النوع ساختند

در هر سال از تمام شهرها مخصوصا از آتن به دلفس آمده بعد از آوازه خواندن رقص
مخصوصی موسوم برقص ثِرانس میکردند

اُلمپی — در مغرب پلپنز در دره ستور از درخت محراب محقری بجهت رب الارباب
ساخته بودند و در هر چهار سال بدانجا آمده دعا میخواندند این مکان موسوم
المپی بوده گویند اعیاد المپی را پلپس و هرکلس پهلوان برقرار کرده بودند
بعد پادشاه ناحیه الیفیتس با لیکورک اسپارتی متحد گشته قرار دادند که در
ناحیه المپی نگذارند جنگ واقع شود

اوّل در المپی فقط یک محراب و یک میدان اسب دوانی بیشتر نبوده و فقط ساکنین
پلپنز بدانجا میآمدند بعد یونانیان شهرهای دیگر بتقلید پلپنزها رفته برای اسب
دوانی بدانجا آمدند بعد کم کم یونانیان معابد و مجسمه‌های زیادی ساخته و بزودی
المپی یکی از معابد بزرگ یونان گشت

آلتیس دیوار سفیدی بوده که جنگل مقدس المپی را احاطه کرده بوده
معبد زوس بسیار بزرگ بوده طولش شصت و چهار متر و عرضش بیست و هفت متر
و ارتفاع آن بیست متر و دوازده ستون سنگی از آنکاه داشته بود
در بالای جلوخان معبد و مجلس را حجاری کرده بودند یکطرف ازنوماتوس

و پلپس که برای اسب دوانی خاص شده بودند معروف بازی جنگ سته
ذیمپیا در وسط معبدی از طلا با ارتفاع سیزده متر برای رب الارباب
ساخته بودند این بت روی تختی از طلا و عاج و مرمر قرار داده شده بود و میگفتند
اگر زئوس از روی تخت خود بلند شود سقف معبد مسبوط خواهد گرد
گویند چون خواستند بت را روی تخت قرار دهند فیدیاس مشهور خواست
رضایت رب الارباب را بداند از آنجهت تضرع زیادی نمود ناگاه صدای
مانند رعد در معبد منعکس شده و برقی از سقف معبد داخل گشت
نزدیک بت سنگی از مرمر و حلقه طلائی قرار داده بودند
در یکی از اطراف معبد آلتیس واقع بوده که در آن محراب قدیمی زئوس را با خاکستر
حیوانات قربانی ساخته بودند
در آلتیس چند معبد کوچک بوده و در پائین کوه ده طاق برای تحفی که یونانیان میآوردند
ساخته بودند در شرق این محوطه دالانی بود که در آن صدا هفت دفعه انعکاس
می‌یافته آلتیس کم کم بواسطه خرابی کوه و طغیان چند نهر منهدم شده و در سال
۱۸۷۵ آلمانیها حفریات زیادی مدت شش سال در آنجا نموده و یک ملیون
تقریبا خرج کردند چون این حفر نمودند چهل ابنیه و صد و سی مجسمه و هزار و

سیصد آلات مفرغی و هزار آلات گلی و چهارصد کتیبه پیدا کردند اما المانیها آنها را
تصاحب ننموده فقط قالب بعضی از آنها را ریختند

بازیهای المپی — هر چهار سال یونانیان به المپی آمده و پنج روز جشن میگرفتند
حوالی المپی در این مدت از خیمه و چادر مستور میشده برای شروع جشن اول حیوانی
قربانی نموده و بعد از طواف در معبد تحف و هدایای یاوی در آنجا قسم ادا میدادند
در این مدت ده قاضی موسوم به هلانُدیس (قضات هلن) تهیه جشن میگرفتند
هلن‌ها در معبد آمده قسم یاد میکردند که در وقت بازی قانونا رفتار نمایند

فردای آنروز تماشاچیان میدان استاد یا میدان دو جمع شده
(در این میدان چهل هزار نفر جا میگرفته) زنان و دختران حق دخول در آن
میدان نداشتند

در طلوع آفتاب شیپورها را صدا در آورده و قضات لباس ارغوانی داخل
میدان شده و کشتی گیران البته خود را در چادرها و خیمه‌ها میکنند

اول امتحان دو بوده و آن به چند قسم مجری میشده دو ساده که عبارت از
طی طول میدان دو مضاعف که طی دو برابر طول میدان بوده و دو
بطی که عبارت از دوازده دفعه گردیدن دور میدان بوده

گویند یک ارگسی در دو سبقت از همگنان جسته بوده و شب برای خبر دادن ظفر خود به ارگس رفت (فاصله المپی تا ارگس نود کیلومتر بوده)

بعد از دو کشتی میگرفتند (ش ۴۵) دو کشتی گیر اول عریان شده و روغن مخصوصی به بدنشان میمالیدند کسی غالب میشد که شانه حریف را سه دفعه بزمین میرسانید

بعد از کشتی پیسنت (جنگ با مشت) شروع میشده دو رقیب مشت خود را از تسمه های چرمی دباغیهای سربی احاطه میکرده

رقم علیرضا
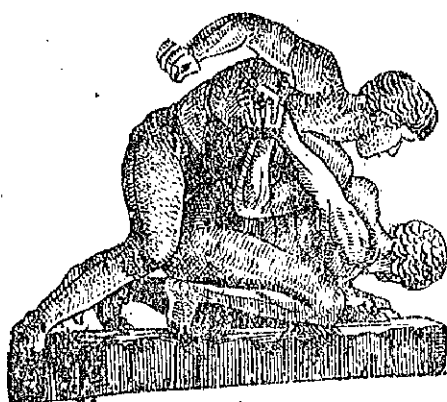
ش ۴۵ دو پهلوان

آنقدر بهمدیگر میزدند تا یکی اقرار بمغلوبیت خود کرده دست از کار باز میداشت بعد از پیسنت پانکراس میشده و آن ورزشی مرکب از کشتی و جنگ با مشت بوده این بازی قوت و مهارت زیاد لازم داشته و از اینجهت او را بزرگترین ورزشها تصور میکردند

روز دیگر جشن را در هیپودرم (میدان اسب دوانی) میگرفتند این میدان چهار برابر میدان سابق و حد تاخت و تاز هفتصد و هفتاد متر بوده

ابتدا تاخت و تاز با عرابه میشده این عرابه ها بسیار سبک و چهار اسب آنها را
میکشیده اول تمام عرابه ها را در عقب سدی نگاه داشته و با صدای شیپوری یکدفعه
تمام حرکت میکردند چون بانتهای میدان میرسیدند اسبها را برگردانیده و
یکدفعه دیگر حرکت میکردند برگردانیدن اسبها بسیار سخت و غالباً حیوانات بتخته
افتاده یا عرابه ها خورد میشد گویند تاراگزیپس شیطان در آن مکان مخفی شده
و اسبها را متوحش مینموده

بعد از عرابه اسب دوانی شروع میشده و سواران دوازده دفعه دور میدان میگشتند
جایزه تعلق بصاحب اسبها داشته نه بسواران مثلاً روزی مادیانی سوار خود را
پرت نموده و اول بمقصد رسید آنوقت جایزه را بصاحبش داده و مجسمه برای
مادیان ساختند

بعد از اسب دوانی تماشاچیان دوباره به استاد آمده منتظر ورزش پانتاتل
یا پنج خوان میشدند اول جست و خیز و بعد نیزه بازی
چهار نفر را که در اسب دوانی سبقت کرده سه نفرشان را برای ورزش دیسک
قبول میکردند (دیسک عبارت از سنگ بزرگی بوده که آنرا بفاصله معینی
پرت میکردند ۴۶ بعد از تمام این ورزشها جنگ با اسلحه شروع

عیشده جنگجویان لباس مخصوصی
پوشیده سپری در دست گرفته
دو دفعه در طول میدان
دو حرکت میکردند س ۲۰۴
روز پنجم تماشاچیان برای
جایزه دادن پهلوانان

س ۴۰۴ ورزش با دیسک

جمع میشده جایزهٔ عمده تاجی از شاخهٔ زیتون و شاخهٔ نخلی بوده این تاج بسیار
مقدس و چنانکه میگویند آنرا از درختی که هراکلس کاشته بود ترتیب میدادند

رفیع رضا

س ۴۰۴ دویدن جنگجویان سپر دار

تاج را روی میزی مقابل معبد قرار داده ویکی از پهلوانان بزرگ بلند شده شخص فاتح را
می طلبیده و بلاندیس ها تاج را بر سرا و میگذاشتند
چون شخص فاتح بوطن خود مراجعت میکرده رختی ارغوانی پوشیده بر عرابه چهار اسبه

سوار گشته داخل شهر میشد و فی الفور تاج را در معبد وطن خود تقدیم میداد
فاتحین المپی در مالیات دادن معاف و در هر تماشا در مجلس مجانا حق دخول داشتند
بزرگترین حظ یونانیان المپیونیک (فاتح بودن در بازیهای المپ) بود

چهار بازی بزرگ — در یونان چهار بازی بزرگ بوده و هر یونانیئی
در این بازیها حق شرکت داشته

بازیهای المپی که از تمام بازیها مشهورتر بوده و چنانکه مذکور شد این بازی در
الیس باقتخار رب الارباب میشده
بازی پی‌تیاک که در دلف نزدیک معبد آپلن و در هر چهار سال تشکیل می‌یافته
ابتدای این جشن نی و سیتار میزدند جایزه پهلوانان تاجی از شجر غار بوده
بازی ایسمیاک که باقتخار پزیدون در برزخ کرنت دو سال بدو سال میشده
بازی آتنا کشتی و اسب دوانی و جایزه پهلوانان تاجی از شقه صنوبر بوده
بازی نمئن که هر دو سال در دره نزدیک آرگلید باقتخار آرکمر پهلوان میشده
(آرکمر طفلی بود که ماری او را هلاک کرد) جایزه فاتحین تاجی از شقه بوده

پهلوانان — شغل پهلوانان ورزش بوده و مشهورترین آنها
میلن کرتنی بوده که حکایات عجیب از او نقل میکنند. گویند او را

که با سرعت حرکت میکرد میلش را با یک دست نگاه میداشت — گاو را بدوش
میکشید — گاهی طنابی بدور سر خود بسته و با عضلات سرش آن را پاره میکرد —
چون پیر شد قوت خود را خواست بیازماید دستش را در شکاف درختی نمود و خواست آن را
بکند اما بمقصود نرسیده دستش در شکاف درخت ماند تا اینکه گرگ یا شیری او را خورد

زورخانه ها — در هر شهر یونان یک زورخانه بوده که در آن آلات ورزش از همه قبیل یافت می شد و جوانان برای جنگ آزمودن بدانجا آمده جستن و دویدن و نیزه بازی کردن میآموختند گاهی هم عریان شده بار و غن و خاک به بدن خود را آغشته کرده کشتی میگرفتند چون کشتی تمام میشد با آلتی بدن خود را پاک کرده بعد در حمام میرفتند س ۳۸

س ۳۸ — کشتی گیر که بدنش را پاک میکند (رقم علیرضا)

غالبا در زورخانه ها مردمان برای تفرج آمده در آنجا استراحت میکردند

فصل سیزدهم

جنگ اوّل مدی

شهرهای یونانی آسیا که بپادشاه ایران تسلیم شدند

شهرهای یونانی آسیا پرجمعیت و باثروت‌تر از ممالک یونان بوده ولی چون مجاور ممالک آسیا بودند با قشون آسیائی مقاومت نکرده بزودی تسلیم شدند

یکی از ممالک بزرگ آسیا لیدی بود و پایتختش سارد در روی صخرهٔ نزدیک پاکتل بنا شده بود

قشون لیدی بحوالی بنی آمده و چند شهر آنها را گرفتند سایر شهرها تسلیم شده و سالی مبلغی مالیات میدادند

کرزوس پادشاه لیدی با یونانیان دوست گشت و یونانیان هرسال برای تماشا به لیدی میرفتند این پادشاه و زرای عمارات و گنجهای زیاد دیده و مغلوب لطف آمده و حق [illegible]

غالب ظروف طلائی که در دلف بود کرزوس فرستاده بود و بارای این پادشاه اوّل متمول آن عصر بوده.

در جنگ لیدی با ایران کرزوس مقداری قشون از اسپارت خواست کوروش (سیروس) پادشاه ایران خواست یونانیان آسیا را با خود متحد نماید ولی آنها قبول نکردند

کورش لیدی را مسخر کرده و کریزوس را کرفت

بعد از تسخیر لیدی پادشاه ایران بیونانیان حمله نمود و حکایتی در این باب نقل میکنند

یونانیان آسیا برای اطاعت قاصدی نزد پادشاه ایران روانه کردند کورش

این افسانه را در جواب کفت نی زنی در ساحل دریا نشسته میخواست که ماهیان

بصدای نی برقص در آیند هر چند کوشید فایده ندید تا اینکه عاقبت چند ماهی را دام

کرفته روی ساحل انداخت ماهیان شروع بحرکت کردند آنوقت نی زن کفت و قتیکه

شما را میخواستم کذشت حالا دیکر قطع امید کنید

شهر ملی با ایران متحد کشت و ساکنین جزایر مستقل ماندند زیرا که ایران آن عصر هیچ کشتی

نداشت ولی ساکنین سواحل متوحش کشته قلعه بندیهای محکمی نمودند و فسئین ها

برای امداد نزد اسپارتیها فرستادند

تمام شهرهای آسیائی یونان تسلیم شدند ولی فسئین ها عیال و اطفال خود را در چند

کشتی نشانیده بممالک یونان هجرت کردند و ایرانیها سخلوی در آنجا ترتیب دادند

فسئین ها چند جزیره میخواستند از شئین ها ابتیاع نمایند ولی آنها قبول نکردند

فسئین ها دو مرتبه بوطن خود مراجعت نموده مقداری عساکر ایرانی را بقتل رسانیدند

بعد چند قطعه آهن در دریا انداخته قسم خوردند که دیکر مراجعت نکنند مکر وقتیکه قطعات

آتن‌ها تاب بیرون آمدن نیاورده ولی مقدار زیادی را دفع نموده دو مرتبه به فسُس برگشتند
یُنی یِن‌ها خود را یک ملت تصور کرده و هر سال برای جشن تمام بمعبد پُزیدن رب
النوع دریا میآمده این معبد روی کوه میکال مقابل جزیره ساموس ساخته شده بود
و آنرا پانی یونیوم یا عید پانی یونی میگفتند
گویند عقلای مملکت دو دفعه یُنی یِن‌ها را باتحاد قسم داده بودند قبل از جنگ
تالس میل (ثالس) یُنی یِن‌ها را مجبور نموده بود که در تئُس واقع در مرکز
یُنی مجلسی تشکیل داده و از هر شهری چند وکیل بدانجا فرستند
بعد از جنگ بیاس پریِن حکم کرده بود که یُنی یِن‌ها ترک وطن خود گفته در جزیره
ساردِنی شهری بنا نمایند
یُنی یِن‌ها باین نصایح گوش نداده مغلوب پادشاه ایران شدند
شورش یُنی یِن‌ها — یُنی یِن‌ها مدت چهل سال مطیع و منقاد پادشاه ایران
بوده و حکام آنها یونانی بودند در جنگ داریوش با سیت‌ها این حکام او را همراهی کرده بودند
پادشاه ایران هیستیه حاکم یُنی را به شوش برده نگاه داشت و داماد خود
آریستاگراس در آنجا حاکم شد
روزی آریستاگراس با آرتافرن ساتراپ ایرانی نزاع نمود زیرا که ساتراپ

مقداری پول از حاکم یونانی قرض کرده و نمیخواست آنرا رد نماید از اینجهت اریستاگراس
قسم خورده که در ینی شورشی برپا کند

حکایت این شورش را بدین نحو نقل میکنند

هیستیه برای خلاصی از شورش هرچند کوشش کرد فایده نبخشید تا اینکه روزی
غلامی خریده سراورا تراشید و چند کلمه بنقش خال کوبی روی پوست سرش
نوشته او را نزد آریستاگراس فرستاد چون غلام بنزد آمد اریستاگراس سراورا
تراشیده و مضمون مطلب را فهمید

غالب شهرهای ینی شورش نموده حکام ایرانی را بقتل رسانیدند بعد برای محافظت شهرها
قشون بزرگی مرتب ساختند

پادشاه ایران چون از شورش ینی اطلاع یافت هیستیه را بدانجا مامور کرد و او
بسارد آمده سبب شورش را از آرتافرن ساتراپ ایرانی درخواست نمود
ساتراپ بدو چنین جواب داد — دلیلش واضح میباشد زیراکه تو خود کفش را
دوختی و او آنرا پوشید

حریق سارد — اریستاگراس از اسپارت کمک خواست ولی آنها
امتناع نمودند و حکایتی در این باب نقل میکنند.

اریستاگراس چون باسپارت آمد ورقهٔ از مفرغ که روی او عبارات ذیل حکاکی
شده بود به کلیومن پادشاه اسپارت نشان داد — ثروت ممالک آسیائی بی اندازه
میباشد قشون آنها کم اسلحهٔ آنها فقط تیر و کمان و نیزه است — تسخیر این ممالک بسیار
آسان است کلیومن برای جواب چند روز مهلت خواست

روز موعود کلیومن مسافت ما بین ایونی تا پایتخت ایران را از اریستاگراس سوال کرد
آریستاگراس جواب داد سه ماه راه لازم میباشد پادشاه گفت بدبخت آیا
تصور میکنی قشون لاسدمن مدت سه ماه بتواند حرکت کند

آریستاگراس هرچند جد و جهد کرد فایده ندید تا اینکه گرگو دختر هشت ساله
کلیومن گفت ای پدر یا عازم جنگ شو یا این اجنبی ترا ضایع خواهد کرد
آریستاگراس به آتن آمده بیست کشتی و عدهٔ قشون از آنها گرفت .

یونانیان در افز کشتی نشسته بسارد آمدند بعد از زمانی قشون ایران سارد را
احاطه کردند و یونانیان در وقت فرار سارد را آتش زدند

تسلیم شدن ایونی ها — یونانیان از سارد فرار کرده بممالک و جزایر
اروپا پناه بردند ایونیها یونانیان آسیا را بشورش تحریک کردند لیکن پادشاه
ایران سه دسته قشون بدان نواحی فرستاده و آنها را منظم کرد

آریستاگراس به تراس فرار کرده در آنجا مقتول شد و هیستیه هفت کشتی از
شی‌نیوا گرفته و در مدخل بحر اسود دزدی میکرد اما آخر الامر تسلیم یکی از ساتراپها
شده و او را در سارد بدار زدند

یونیها تمام متحد گشته و فسین دنی را رئیس خود قرار دادند
فسین سیصد و پنجاه و سه کشتی یونی را نزدیک جزیره لاد نگاهداشته و یونیها را
بحر پیمائی میآموخت اما اینها اطاعت فسین را نکردند

ابتدا شصت کشتی ایرانیها بیونانیان حمله نمود سفاین لسبس و ساموس بدون جنگ
فرار کردند فسین دنی بعد از اینکه سه کشتی ایرانیها را غرق کرد به فنیقیه آمد چند
کشتی دیگر گرفته به سیسیل فرار کرد

ایرانیان میلت را تسخیر کردند مردان را کشته زنان و اطفال را با ایران آورده
داریوش شهری نزدیک رود دجله برای ایشان بنا نمود

یونانیان چون فتح میلت را شنیدند بسیار متوحش گشتند

گویند فرینیخس شاعر تسخیر میلت را به تیاتر در آورده بود تماشاچیان بسیار
مغموم و محزون شده شاعر بدبخت را بدادن جریمهٔ بزرگی محکوم کردند

جنگ اول مدی — داریوش چون از حریق سارد مطلع گشت مصمم

شد که تلافی نماید گویند یکی از خادمان داریوش هر روز بپادشاه می گفت (پادشاها آتن ها را بخاطر بیاور)

چون داریوش از انتظام شهرهای یونانی آسیا فراغت یافت عازم جنگ با یونان شد و آنرا جنگ اول مدی مینامند

درسال ۴۹۳ ق.م. دُمُونُس داماد داریوش با قشون و کشتی زیادی بسمت یونان حرکت نمود چون نزدیک کوه آتس رسید طوفان سختی بلند شده و تمام سفاین را شکست گویند سیصد کشتی و بیست هزار نفر تلف شد و ماردونیوس بایران مراجعت نمود

داریوش در دفعه دویم چند قاصد بیونان فرستاده آب و خاک خواستند (آب و خاک علامت تسلیم و اطاعت کردن بوده) یونانیان جزایر تسلیم شدند اما اسپارتیها و آتنیها متحد شده قاصدها را کشتند

اسپارتیها قاصدین را در دریا و آتنیها آنها را در بارآتر انداختند (بارآتر چاهی بود که مقصرین را در آن میانداختند)

قشون ایرانی مرکب از پیاده و سواره بود که با تیر و شمشیر جنگ میکردند داریوش این قشون بزرگ را در ششصد کشتی نشانید

ایرانیان چون به ناکزس رسیدند آنجا را غارت کرده بعد آتش زدند از آنجا
به تراس آمده پس از شش روز آنجا را مسخر کرده آتش زدند چون ایرانیان
به آتیکا رسیدند از سفاین بیرون آمده در جلگه ماراتن سنه ۴۹۰ اردو زدند
آتنیها متوحش گشته از اسپارتیها کمک خواستند قاصد آتنی دویست و چهل
کیلومتر راه را در دو روز طی کرده به اسپارت آمد

اسپارتیها را رسم براین بود که برای جنگ در پانزدهم ماه حرکت نمایند و آنوقت
نهم ماه بود از این جهت آتنیها را لازم بود تنها جنگ نمایند

میلتیاد — میلتیاد یکی از نجیب زادگان آتن بود و مدتی در تراس
سلطنت کرده بعد از شکست ینی به آتن مراجعت کرد

چون ایرانیان در ماراتن اردو زدند قشون آتن هم از شهر خارج شده مقابل آنها
خیمه و چادر برپا کردند لباس جنگی آتنیها زره و مغفر و پابیچ و اسلحه آنها تیر و نیزه بود
تمام قشون آتن ده هزار بود و لی هزار نفر هم از **پلاته** کمک آنها فرستادند
رؤسای آتنیها ده **استراتژ** (سردار) بود میلتیاد یکی از این سرداران بود
آتنیها میان دو کوه نزدیک معبد هرکلس صف کشیده دو کوه را سنگر نمودند
سرداران خیال حمله نداشتند لیکن میلتیاد آنها را مجبور کرد آنوقت سرداران

میلتیاد را رئیس کل قشون نمودند

ش ۴۹ جلگهٔ ماراتن

جنگ ماراتن — ایرانیان جنگجویان مشهور را در مرکز قشون قرار داده
اسلحهٔ آنها فقط تیر و شمشیر بود فاصله میان دو قشون یک کیلومتر و نیم بود
آتنیها صف منظمی بسته و با قدم سریعی یکدفعه حمله به ایرانیان کردند جنگجویان مرکزی
آتنیها را عقب نشاندند لکن یونانیان قشون یمین و یسار ایرانیان را شکست داده و آنگاه
حمله بقشون مرکزی کرده آنصف را هم شکست دادند

ایرانیان فرار نموده خود را بکشتیها رسانیدند. آتنیها خواستند سفاین را آتش
زنند ولی بمقصود نرسیده هفت کشتی آنها را گرفتند

آرئیستن آتنی شجاعت زیادی در آنجنگ نمود ش ۵۵

سنژیر برادر اشیل شاعر در جنگ کشته شد وافسانه درباب او

نقل میکنند سینژیر یکی
از سفاین را بایکدست نگاه داشت
یک ایرانی دست او را باتبر
قطع نمود این پهلوان با دست دیگر
کشتی را نگاه داشت باز آنرا هم
قطع کردند اینده فعه سینژیر کشتی را
بدندان گرفته و مقتول شد
ایرانیان بدماغهٔ سونیوم آمده و
خواستند از آنجا به آتن مراجعت کنند
سرداران آتنیها را برداشته
به آتن آمده و در پائین کوهی اردو
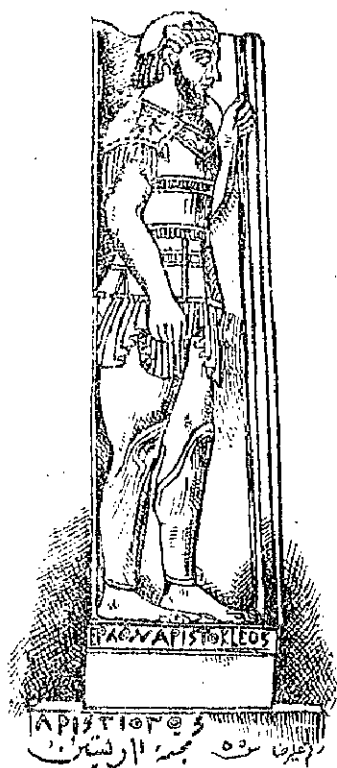
مجسمهٔ اریستیون

زدند ایرانیان چون به آنجا رسیدند آتنیها را مشاهده کرده فرار نمودند چند روز
بعد دو هزار اسپارتی به آتن آمده و تحسین یادی از آتنیها کردند
در جنگ ماراتن ششهزار و چهارصد ایرانی و صد و نود و دو آتنی مقتول شده بود
آتنیها دو مجسمهٔ بزرگ برای میلتیاد ساخته و آنها را در پرتیان و دلف قرار دادند

مرگ میلتیاد — بعد از شکست ایرانیان میلتیاد هفتاد کشتی و عدهٔ قشون
برداشته بجزیرهٔ پاروس آمد
قشون پاروس بکمک ایرانیان رفته بود از این جهت میلتیاد آنجا را به آسانی مسخر کرد
در این جنگ زخم برداشت گویند چون میلتیاد از حصار معبد دیمتر جست رانش شکست
میلتیاد چون مراجعت به آتن کرد گزانتیپ و چند آتنی دیگر او را خائن قلم
داده مقصرش نمودند
میلتیاد بدبخت بواسطهٔ رنج و درد شدید پایش بمحکمهٔ قضات نتوانست بیاید و دوستانش
هرقدر کوشش کردند اثری ننمود و او را بدادن پنجاه تالان (پول قدیم یونان)
محکوم کردند زخم میلتیاد کم کم شدید شده و به قانقرایا منجر گشت بنا بر
قول بعضی میلتیاد در محبس فوت نمود و آتنی ها جسد او را مدتی با غل و زنجیر نگاه داشتند
تمیستوکل — بعد از مرگ میلتیاد زمام اختیار آتن بدست تمیستوکل و آریستید افتاد
خانوادهٔ تمیستوکل نجیب نبود اما چون او در پیشرفت آتن کوشش نمود از جهت اول او در زمرهٔ
نجیبان محسوب میداشتند
تمیستوکل در جوانی تحصیل زیادی کرده بود آتنی ها او را مسخره نموده میگفتند تو از
موسیقی و آوازه خوانی هیچ بهره نداری تمیستوکل جواب داد بلی موسیقی و آواز

فن نی نمیدانم ولی ترقی دادن مملکت را نیکو آموخته ام

حکایات زیاد از اینشخص نقل میکنند

تمیستکل نویسندگان و صانعین را همیشه بخانه خود دعوت میکرد در مجالس و محافل
نطق در باب وطن و حکومت آتن مینمود بعد از شکست ایرانیان شخصی از اضطراب
وغمناکی او سوآل نمود تمیستکل جواب داد فتح میلتیاد مرا مضطرب ساخته

پدر تمیستکل پسرش را از تحصیل ممانعت میکرد ولی او به اگوش نداده و همیشه در فکر
ترقی دادن آتن بود آتینها تمیستکل را مقنن خود قرار دادند و کارهای عمده او ادا آتینها
آتینها کشتی بزرگ نداشتند مثلاً سفینه بزرگ آنها پانته کنتر (س ۵۱) بود که
بواسطه پنجاه پاروزن حرکت میکرد
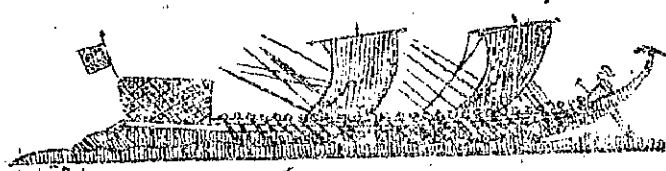
(س ۵۱) کشتی پانته کنتر

سفاین دیگر تریرمی نیز بوده (س ۵۲) که بواسطه صد و پنجاه پاروزن حرکت میکرد
این سفاین دارای چند شراع و در جلو آنها آلت تیزی قرار داده بودند که بواسطه
آن سفاین دشمن را سوراخ میکردند چون آتینها هیچ کشتی نداشتند از اینجهت در

جنگ بحری خیلی پست بودند

رقم علیرضا

۵۲ — کشتی ترے یراتیک
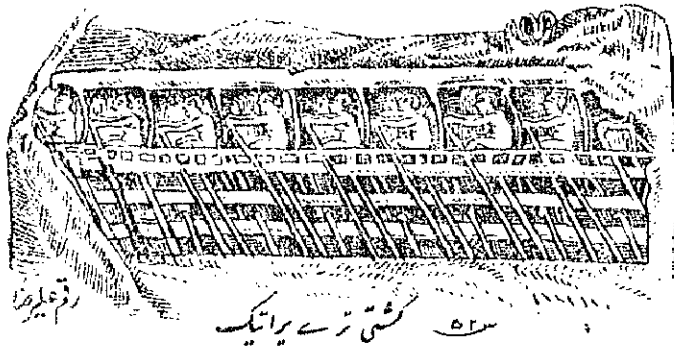
تیمستکل دویست کشتی بزرگ جنگی ساخت بعد برای منزل دادن سفاین بندر بزرگی
ساخته و آنرا پیره نامید
ملاحان این سفاین فقرای آتن بودند بعد کم کم از ممالک دیگر غلام خریده و آنها را
ملاح نمودند آتنیها این سفاین را برای جنگ با ارژین ساخته بودند لیکن جنگ با
ایران شد و بعدها آتن اول شهر بحری یونان گشت
ارستید — رقیب بزرگ تیمستکل ارستید بود که او هم دارای خانواده
نجیب بود این شخص در دیانت و عدالت مشهور شد و حکایات زیادی باب او نقل میکنند
گویند دو نفر روزی شکایت نزد ارستید آوردند یکی از آنها ارستید را مخاطب
قرار داده گفت رفیق من تو را فریب داده فی الفور ارستید متغیر گشته گفت شما

شکایت نزد من آورده اید نه من نزد شما

روزی قانونی وضع نمود مجلس یونان خواست رای در باب آن قانون دهد ناگاه ارستید
بمجلس آمده گفت من خود تازه ملتفت شده ام قانون من غلط میباشد

ارستید همیشه ضدیت با تمیستکل نموده و قوانین او را رد مینمود ارستید گفته است
آتن وقتی منتظم خواهد شد که ارستید و تمیستکل را در چاه بار اتر بیندازند
نزاع مابین این دو شخص بزرگ کم کم شدت نمود و قرار دادند چنانکه مذکور شد
موافق استراسیسم عمل نمایند اکثریت آرا بارستید افتاده و او را ده سال از
آتن اخراج کردند و این حکایت را بدینمنوال نقل میکنند

روز رای دادن ارستید در میدان بازار ایستاده بود دهقانی باو نزدیک
شده و خواهش کرد که روی صدف اسم ارستید را بنویسید ارستید متعجب شد گفت
آیا خبط و تقصیری از او دیده دهقان جواب داد خیر او را نمی شناسم بلکه هرگز او را
ندیده ام لیکن از بسکه او را ارستید عادل خطاب میکنند من خسته شده ام

گویند روزی که ارستید از شهر خارج میشد گفته بود خدا کند که آتنی ها دیگر از ارستید یادی نکنند

فصل چهاردهم جنگ دویم مدی

گزرسس (خشایارشا) — داریوش تهیهٔ جنگ دیگری با یونان میدید
لکن بمقصود نرسیده در سال (۴۸۶) قبل از میلاد بدرود زندگانی گفت

پسرش گزرسس بتخت نشست اول مصر را مطیع کرده بعد مصمم بجنگ یونان شد
یونانیان حکایت تولید آنجنگ را بدین نحو نقل میکنند

گزرسس اسباب تن پرور و عیاش بود و پسر عمویش مارد نیوس همیشه او را
بجنگ یونان ترغیب میکرد و پیزیستراتها هم او را کمک نموده میگفتند از —
اُنماکریت آن وحی آمده که یک ایرانی دو ساحل هلسپنت را بواسطه
پلی متصل خواهد کرد

ارتابان عموی پادشاه مخاطرات جنگ را ازپیش ملاحظه کرده او را منع
مینمود دو شب متوالی گزرسس شخصی را خواب دید که او را بجنگ یونان حکم میکند
شب سوم پادشاه عموی خود را در رختخوابش خوابانید ارتابان هم همانخواب را دید

گزرسس مدت چهار سال تهیهٔ جنگ یونان را نمود
برای عبور از کوه آتش زبانهٔ خاکی که شبه جزیره را بیونان وصل میکند گزرسس
بریده سفاین را از آنجا گذرانید
برای عبور قشون بری روی تنگهٔ هلسپنت دو پل قایقی بنا کردند این دو پل از شدت

چهارده قایق مرکب بود و آنها را بواسطه طنابهای کتانی بهم وصل کرده روی آنها تیر
انداخته بودند و بعد روی آنرا با خاک مستور نمودند یونانیان حکایت ساختن این
پل را بدین نحو نقل میکنند

گویند طوفانی پل اول را خراب کرد گزرسس حکم کرد سیصد شلاق بر سطح آب زده
گفتند ای آب شور و تلخ بصاحبت بی ادبی کردی حال بقوت و زور از تو عبور
خواهیم کرد بعد عمله جاتی که پل را ساخته بودند بقتل رسانید

قبل از جنگ پادشاه ایران قاصدهای چندی بتمام شهرهای یونان بغیر از اسپارت و آتن
فرستاده آذوقه طلب نمودند

جنگ گزرسس — در اواخر پائیز قشون ایران سارد آمد

زمستان را در آنجا گذرانیدند

در سال ۴۶۰ گزرسس برعرابه سلطنتی سوار شده و تمام قشون در عقب او
حرکت کرده تا هلسپان رسیدند در آنجا [illegible] در اراضی نزدیک ساحل
دریا قرار دادند فردای آن روز پادشاه ایران مقداری شراب در ظرف
طلائی ریخته برای خورشید وقف نمود و ظرفش را در دریا انداخت
بعد از قربانی مدت هفت شبانه روز متوالی قشون ایران عبور کرد در جلو

قشون ده هزار مرد جنگی بود که البته آنها زره زری و اسلحه آنها تیر و نیزه بود که گلوله
طلائی یا نقره منتهی میشد بعد از آنها هزار سوار بود که مستحفظ عرابه شاه و عرابه مقدس
بودند که هشت اسب سفید آنرا میکشیده

در این قشون بزرگ هر ملتی با لباس و اسلحه مخصوص خود جنگ میکرده مثلاً
ایرانیان و مدها سواره و لباس آنها زره بوده و بآن ترکشی بسته بودند اسلحه
آنها تیر و شمشیر و سپر آنها از نی بود

آشوریها دارای مغفر فلزی و زره کتانی و گرز چوبی بودند

ساکسها از ساحل دریاچه آرال آمده اسلحه آنها تیر و شمشیر بود

هندیان با لباس پنبه و تیر و کمان آنها با چوب خیزران بود

تمام جنگجویان ممالک ایران (آریی و پارتی و سغدیان و کرمنی)

ساکنین بحر خزر و قفقاز که پوست بز پوشیده اسلحه آنها بیشتر (نوعی ساطور) بود

عربان لباس عریضی پوشیده و روی آن کمربند بسته بودند

سیاهان افریقا که از پوست ببر یا شیر خود را مستور کرده و نصف بدنشان را سفید
و نصف دیگر را قرمز کرده بودند

عربان نوک تیرهای خود را از سنگ چخماق و نوک نیزه ها را از شاخ [illegible] کرده بودند

اتیوپی‌ها سر خود را از پوست کله اسبی مستور کرده بودند

لیبیائی‌ها با لباس پوستی

تمام ملل آسیای صغیر تقریبا البسه و جنگ آلاتشان شبیه یونانیان بود

سواران ایرانی و مدیا با اسب و اعراب با شتر و هندیان با گورخر حرکت میکردند

گویند قشون پیاده یک میلیون و هفتصد هزار و قشون سواره هشتاد هزار و عرابه سواران

بیست هزار بوده اند   عده قشون را بدین قسم معین کرده بودند

چون در دوریسکس به دره هبر رسیدند ده هزار سرباز را در محوطه نگاه داشته بعد
خارج کردند و عده دیگر را در آن محوطه داخل نمودند خلاصه این عمل را صد و هفتاد دفعه
تکرار کردند   در عقب این قشون بزرگ تعداد زیادی غلام و ساربان و مهتر و نعلبند بود
ایرانیان زنان خود را هم همراه برده بودند   گویند رود و خانه هائیکه در نزدیکی قشون
ایران بود خشک شدند تمام صحرا بی علف ماند زیرا که فقط خرج یک غذای آنها
چهارصد تالان بوده

در آبدر شخصی خدایان را تشکر کرده گفت ستایش میکنیم خدایان را که ایرانیان فقط
یکدفعه غذا میخورند اگر دو دفعه میخوردند دیگر در دنیا چیزی پیدا نمیشد

سفاین ایرانی عبارت از ۱۲۰۷ کشتی جنگی بود که از ملل سواحل مدیترانه گرفته بودند

مثلا سیصد کشتی فنیقی و دویست مصری و ۱۵۰ قبرسی و ۱۰۰ کالیسی و ۱۰ کاریانی ۲۰۷

و ۲۰۰ کشتی یونانیان آسیا

در هر سفینه ۳۰ نفر نشسته بود و مجموع جمعیت سفاین دویست و هفتاد و شش هزار بود

سه هزار قایق حمل و نقل آذوقه و آلات جنگی مینمودند

هردوت مورخ گوید قشون جنگی گزرسس ۲۶۴۰۰۰۰ و اگر تمام را بغیر از

زنان حساب کنند ۵۲۸۰۰۰۰ نفر میشده

مقاومت یونانیان

— چون ممالک یونان از قصد ایرانیان مخبر گشتند

متوحش گشته بعضی تسلیم و برخی با هم متحد گشتند رؤسای طوایف قرار دادند که در

مدت جنگ نزاع شهری ننمایند و از هر ناحیه مقداری جنگجو و کشتی بفرستند

چون اسپارتها در جنگ ید طولانی داشتند از اینجهت یونانیان یکسر آنها را رئیس

قشون بحری و بری نمودند

وکلا از سیراکوز و کرسیره و کرت کمک خواستند

چون ژلن پادشاه سیراکوز با کارتاژها جنگ میکرد کمک نتوانست بکند کرتیها هم

دخالت در جنگ نکردند فقط کرسیر چند کشتی فرستاده و چون بجنوب پلپنز رسیدند

برگشتند خلاصه غالب شهرهای بزرگ کمک با سپارت و آتن نکردند

ممالک متحده یونان از اینقرار مرتب شدند

مگار - آتن - کالسیس - ارتری - اپیترس -
سیفنس - سیتنس - پلات - تس پی - اسپارت
و تمام پلپنز - آشن ها - آرکادین ها - تسالی ها - و
باقی ها در قشون ایران داخل شدند

مدافعت ترمپیل — در راه پلپنز سه معبر تنگ بود (۱) معبر تامپ
در جلو تسالی (۲) معبر ترمپیل در جلو یونان مرکزی (۳) معبر برزخ
کرنت در جلو پلپنز

ده هزار نفر در کشتی نشسته خواستند معبر تامپ را نگاهداری نمایند اما پادشاه [illegible]
آنهارا ممانعت نمود زیراکه ایرانیان از راه دیگر بخوبی میتوانستند بیایند

سرداران یونانی در برزخ کرنت جنگ خشکی را در معبر ترمپیل قرار دادند این معبر
بقدری تنگ بود که دو عرابه فقط میتوانست از آنجا بگذرد در نزدیکی معبر جائیکه
بود که در آن چشمه های آب گرم و آب گوگردی جاری بود اینمکانرا از این جهت
ترمپیل (ارض چشمه آب گرم دار) نامیدند

در انتهای معبر محرابی بجهت هرکلس ساخته و معبر را بواسطه دیوار و دری مسدود کرده بودند

قشون بریاست لئونیداس پادشاه اسپارت نزدیک معبر رسیدند این قشون کم
بود از ۳۰۰ اسپارتی و ۱۰۰۰ اپریکت و ۵۰۰ تژه و ۵۰۰ مانتنی و ۱۲۰ ارخمنی
و ۱۰۰۰ ارکادی و ۲۰۰ فلیئنت و ۸۰ میسین و ۴۰۰ کرنتی و ۷۰۰ تسپی
و ۱۰۰۰ فسید

خلاصه مجموع تمام این قشون [illegible] جنگجو بود بغیر از لکرین ها
چون گزرسس نزدیک شد لئونیداس قاصدی اسپارت فرستاده کمک خواست
اما چون اسپارتیها عید اپلن کارنین را گرفته بودند نتوانستند بیایند
چون پادشاه نزدیک به ترموپیل رسید تصور کرد اسپارتیها فرار خواهند کرد لکن
برعکس شد گزرسس چهار روز استراحت نمود در روز پنجم حکم حمله داد یونانیان
آنها را عقب نشانیدند پادشاه متغیر شده قشون عمده را روانه نمود آنها هم نتوانستند
کاری بکنند و جنگ دو روز طول کشید و عاقبت یونانیان فائق آمدند
اسلحه یونانیان بزرگتر و محکمتر از اسلحه ایرانیان بود بعلاوه اسپارتیها جنگ
و گریز را خوب آموخته بودند
پادشاه در این مدت روی تختی نشسته تماشای جنگ را میکرد شب هیدارن
یکی از سرداران ایران عده قشون برداشته از کوه بالا آمد فوسیدها که مستحفظ کوه

بود آنها را مشاهده نکردند زیرا که درختهای بلوط زیادی در کوه روئیده بود صبح
در طلوع آفتاب قشون ایران از کوه پائین آمده خود را نزدیک معبر رسانیدند
جاسوسان یونانی لئونیداس را مخبر کردند تمام سرداران جمع گشته مصمم فرار شدند
لئونیداس گفت من با سیصد نفر اسپارتیم تا جان دارم جنگ خواهم نمود اگر شما
میل رفتن دارید بروید تمام سربازان یونانی بغیر از تس پی ها و تب ها فرار کردند

قتل لئونیداس — در طلوع آفتاب دو مرتبه جنگ شروع شد اسپارتیها
آنروز تمام از جان خود گذشته خود را بقشون ایران زدند آنروز ایرانی زیادی مقتول
و بعضی خود را بدریا انداخته غرق شدند ٭

یونانیان چون صف قشون دشمن را بهم زدند شمشیرها را کشیده حمله نمودند لئونیداس
کشته شد یونانیان اطراف او جمع شده جنگ نمودند در چهار حمله چهار دفعه ایرانیان
مغلوب شدند

قشون هیدران از عقب یونانیان را احاطه کرده تمام آنها را بی استثنا در معبر
ترموپیل بقتل رسانیدند
یونانیان چون فتح ترموپیل را شنیدند تحسین زیادی از اسپارتیها نموده لئونیداس را
یکی از پهلوانان بزرگ دانسته بنای بزرگی در معبر ترموپیل بجهت او ساختند بعد

سنگی عبارت سیمنید شاعر را حکاکی کردند

(ای عابرین به اسپارتیها بگوئید ما در اینجا قانون را متابعت کرده و تمام کشته شدیم)

در میان همین قبرستانی برای مقتولین بنا کرده عبارت ذیل را نزدیک آن روی سنگی حکاکی نمودند

(اینجاست که ۴۰۰ پلپنزی با شش کرور ایرانی جنگ کرده)

حکایات زیادی درباب اینجنگ نقل میکنند

قبل از جنگ گزرسس قاصدی نزد لئونیداس فرستاده گفته بود اگر تسلیم شوی ترا پادشاه کل یونان خواهم نمود پادشاه اسپارت جواب داد بهتر است برای وطن بمیرم تا آنرا حکومت کنم

گزرسس نوشته بود خلع اسلحه نماید لئونیداس جواب داده بود خودت بیا و اسلحه را ضبط نما

چون جنگ شروع شد یک یونانی نزد پادشاه اسپارت آمده گفت ایرانیان نزدیک هستند پادشاه جواب داد بلی ما نزدیک آنها شدیم

و در روز آخر که تمام اسپارتیها مقتول شدند لئونیداس قشون را غذای کمی خورانیده گفت شام را امشب نزد هادیس رب النوع جهنم صرف خواهیم کرد

یک اسپارتی موسوم به دی ینسس جواب بزرگی داده است یکی از ساکنین مملکت

بدو گفت قشون ایران بقدری زیاد است که اگر تیر رها کنند جلو خورشید گرفته
میشود دی‌ینسس جواب داد بهتر از این وقت ما در سایه جنگ خواهیم کرد
لئونیداس میخواست دو نفر اسپارتی را از جنگ بگریزاند برای آنکه پیغام او را
به اسپارت ببرند آنها امتناع کرده جواب دادند ما برای جنگ کردن آمده‌ایم
نه برای پیغام بردن
دو نفر اسپارتی ناخوش بودند یکی چشم درد داشت روز آخر اسلحه بر خود مرتب کرده
خود را در میدان جنگ رسانیده مقتول گردید دیگری موسوم به آریستودم باسپارت
برگشت رفقایش با او اعتنا نکرده او را بی غیرت خطاب میکردند
یکنفر اسپارتی پیغامی به تسالی برده دیگر مراجعت نکرد رفقایش او را بی غیرت و
بی شرف خطاب میکردند این اسپارتی از خجالت خود را خفه کرد
گویند چون گزرسس یونانیان معبر ترمپیل را بقتل رسانید سر لئونیداس پادشاه
اسپارت را بریده جسد او را بدار آویخت

جنگ بحری آرتمیزیوم — مدت جنگ بری سفاین یونان نزدیک
دماغه آرتمیزیوم توقف کرده بودند عده سفاین ۱۸۰ بود و ۱۷۰ کشتی تعلق باتنیها داشت
۱۲۰۰ کشتی ایران در ساحل ماگنزی توقف کردند اول صبح طوفان شدیدی شد

دسته روز طول کشید و چند کشتی ایرانیان را خورد کرد ولی سفاین یونانیان صدمه
وارد نیامد از این جهت یونانیان تشکر زیادی از پزیدن رب النوع دریا نموده و
حیوانی بجهت او قربانی کردند

چون طوفان تمام گشت سفاین ایران بخلیج پاگازتیک آمده لنگر انداختند سفاین
ایران بریاست اُریبیاد و اسپارتی خواستند فرار نمایند اما تمیستکل آنها را
منع نموده گفت باید ساکنین اثب را با اطفال و اموالشان بکشتی نشانیده آنوقت
فرار نمائیم

گویند ساکنین اثب ۳۰ تالان به تمیستکل داده بودند تمیستکل ۵ تالان به اُریبیاد
داده و ۳ تالان به آدیمانت امیرالبحر سفاین داد

ایرانیان ۲۰۰ کشتی برای محاصره سفاین یونانی حرکت دادند یونانیان خواستند
شب فرار نمایند اما بالاخره مصمم جنگ شدند و سفاین اتکل با وزنی مرتب کرده
حمله نمودند این دفعه سی کشتی ایرانی را تسخیر نمودند

بعد سفاین یونان برگشته در ساحل دریا لنگر انداختند شب طوفان سختی شده چند
سفاین ایرانی را خورد کرد آنوقت دو روز ایرانیان با یونانیان در دریا جنگ
کرده بعد برگشتند هنگام رفتن تمیستکل نزدیک چشمه که ایرانیان آرد

زده بودند عبارت ذیل را روی سنگی حکاکی نمود

ای بیچاره‌ها ای هموطنان عزیز شما وطن خود را ترک کرده جنبیان را کمک میکنید
حال بهتر است اگر میل کمک بوطن ندارید اقلا ترک جنبیان گفته بشهر خود کوچ کنید

تسخیر آتن — چون آتن از تمام نواحی یونان بیشتر در خطر بود از دلف وحی
خواستند پی تی دلف جواب داد ای ملت بدبخت چرا آرام و ساکت نشسته اید
ترک خانه و وطن خود گفته فرار نمائید وطن شما را خراب خواهند کرد و از این
رب النوع جنگ معابد شما را آتش خواهد زد

آتنیها ناامید شده اینده شاخه زیتونی (علامت خواهش) بدست گرفته در معبد
ایستادند پی تی جواب داد بیهوده منتظر نشوید تمام خدایان از اعمال شما خشمناکند
لکن رب الارباب دیوار چوبی را از تمام مخاطرات محفوظ میدارد و شما تمام
میتوانید در آن پناه ببرید

آتنیها معنی دیوار چوبی را نمی فهمیدند و گمان میکردند دیوار چوبی مقصود از معبد
آکرپل میباشد تمیستکل گفت دیوار چوبی باید کشتی باشد

آتنیها تمام حرف تمیستکل را تصدیق نموده در تمام آتیک جار زدند که هر کس عیال
و اطفال خود را برداشته بساحل دریا بیاید ربانان معبد ارکتئون برای آتنیها

خبر آورد که مار مقدس معبد امروز برای غذا از لانه خود بیرون نیامده و گفت
کویا رب النوع آتن شهر را ترک کرده باشد یونانیان آتن عیال و اطفال خود را برداشته
در بنادر سالامین و ازین و تریزن بکشتی نشستند از طرف دیگر جنگجویان در میدان
جنگی قرار گرفتند

ایرانیان چون به آتن رسیدند شهر را خالی دیده به آکرپل آمدند چند آتنی روی تپه
سنگر بسته و مدت دو هفته با آنها جنگ کردند آنوقت دسته از سربازان ایران از طرف
دیگر تپه بالا آمده حمله بیونانیان کرده تمام آنها را بقتل رساندند بعد آکرپل را
غارت کرده آتش زدند

گویند ایرانیان درخت زیتون مقدسی را که آتن رب النوع کاشته بود سوزانیدند
ولی بعد از چند روز شاخه از آن روئید

هرودت مورخ گفته است آتنیها نجات دهنده یونان بوده اند ولی حقیقة
اگر آتنیها با ایرانیان کمک میکردند هیچ ملتی در جنگ بحری با آنها مقاومت نمیکرد

جنگ سالامین — سفاین یونان در سالامین لنگر انداخته بوده
عده آنها ۳۸۷ بوده
۱۸۰ کشتی آتنی و ۴۰ فروند از کرنت و ۵۰ از ازین و ۱۱۷ فروند کشتی

فقط ہمسپار تنها داشتند سایر سفاین بجزایر کالسیس و ناگزس و ملس چراکه
پلینز (سیون و ایپادور و تریزن و هرمیون) داشته
سرداران یونان از حریق آتن خبر شده خواستند سفاین را در برزخ کرنت جمع
نمایند اما تمیستکل مانع شده از اریباد امیر البحر خواهش نمود که جنگ دیگری
در سالامین ص ۵۳ بنمایند

صورت ۵۳ لشکرگاه سالامین

تمیستکل گفت اگر سفاین از خلیج بیرون رویم بزودی ایرانیان سفاین ما را تسخیر
کرده تمام زنان و اطفال ما بدست آنها خواهد افتاد باری مباحثه و مشاجرهٔ زیادی
در این باب نمودند گویند اریباد آخر الامر خسته شده خواست تمیستکل را با چوب
بزند تمیستکل گفت هرچه خواهی بزن ولی یک کمی هم حرف مرا گوش ده
او نمانست یکی از سرداران کرنت گفته بود نباید حرف این بی شرف بی وطن را

کوشش داد تمیستکل جواب داده بود وطن من همین دو بیست سفینه است که می بینی و من
افتخار دارم که وطنم بهتر و با قدرت تر از وطن تو میباشد

خلاصه تمیستکل خواست سفاین آتن را به ایطالیا برد اما اریبیاد و سرداران دیگر او
ممانعت نموده قرار دادند که جنگی در سالامین با ایرانیان نمایند

چند روز بعد مطلع شدند که سفاین ایران نزدیک برزخ کرنت رسیده سرداران
بسیار متوحش گشته اریبیاد را مجبور بفرار نمودند تمیستکل برای ممانعت کردن آنها
یکی از معتمدین خود را موسوم به سیکینس بسمت ایرانیان فرستاده و کاغذی
بدو داد که بپادشاه ایران دهد مضمون آن نامه از اینقرار است چون من ترقی
شاهنشاه را خواهانم خواهش مینمایم سرداران ایران را از فرار ممانعت نمایند
شب از روز ارستید خبر آورد که سفاین ایران جلو خلیج را سد کرده اند
گزرسس هزار کشتی فنیقی را در جلو خلیج نگاه داشته بود چون روز شد آتنیها
سفاین خود را مقابل فنیقیها نگاه داشتند اول سرود جنگی مخصوصی خواندند
یکدفعه تمام حمله بقشون دشمن نمودند

بعد از جنگ سختی فنیقیها را عقب نشانیده حمله بسایر سفاین نمودند گزرسس
روی تختی از نقره نزدیک دماغه دریا نشسته تماشای جنگ را میکرد.

ایرانیانی که در جزیره پزیتالی مانده بودند تمام مقتول شدند گویند در این جنگ
سیصد کشتی از ایران و ۴۰ کشتی از یونان تلف شد

فرار گزرسس — بعد از فتح سالامین یونانیان منتظر واقعه دیگری بودند گزرسس
خیال داشت سدی در خلیج سالامین بنا کند

سفاین یونان تا جزیره آندرس ایرانیان را تعاقب کرده بعد در آنجا توقف
کردند تمیستکل خواست تا هلسپن رود اما سرداران او را ممانعت کردند از اینجهت
تمیستکل دو مرتبه سکینس را نزد گزرسس فرستاده و پیغام داد که من یونانیان را
از تخریب هلسپن ممانعت کرده‌ام و شاهنشاه بآسانی میتواند بآسیا رود

گزرسس دیگر میل ماندن یونان را نداشت و پسر عموی خویش مردنیوس را با مقداری
قشون در تسالی گذاشته خود بآسیا مراجعت کرد در مراجعت مقدار زیادی ایرانی
بواسطه قحطی و ناخوشی هلاک شدند

گویند چون گزرسس مصب استریمن رسید طوفان سختی پیدا شد و نزدیک بود تمام
سفاین غرق شوند پادشاه ایران بهمراهان خود گفت زندگانی من در این لحظه بسته
بهلاکت شماست خواهش میکنم مرا از این طوفان نجات دهید ایرانیان تشکر
زیادی نموده و مقدار زیادی خود را بدریا انداختند آنوقت سفاین سبک گشت

گزرسس چون بایران رسید تاج طلائی برئیس ملاحان جایزه داد و بعد سر او را
برید زیرا که ایرانیان در کشتی او هلاک شده بودند

ماردنیوس در یونان — بعد از فرار گزرسس یونانیان دچار ماردنیوس
شدند قشون او مرکب از ۳۰۰۰۰۰ ایرانی و متحدین قشون تسالی و بئوتی
و یونان شمالی بود

چون بعد از جنگ سالامین یونانیان خواستند ایرانیان را تعاقب نمایند کلئومبروت
اسپارتی حیوانی قربانی کرد و در آن روز کسوفی واقع شد یونانیان این واقعه را
شوم تصور کرده به پلپونز مراجعت کردند

یونانیان چون مملکت کاریستین ها (در جنوب اوبه) را غارت کردند به سالامین
برگشته و مجسمه بزرگی برای آپلن ساخته آنرا در دلف قرار دادند

بعد تمام رؤسای قشون بحری جمع شده برای جایزه سرداران مشورت کردند

قرعه ها در محراب پزئیدن کشیده شد و جایزه را به تمیستکل دادند

بعد ها تمیستکل به اسپارت سفر کرد ساکنین این ناحیه ضیافت بزرگی از او نمودند
و تاجی از شاخه زیتون مقدس باو جایزه دادند و در مراجعتش سیصد اسپارتی
او را همراهی کردند چون تمیستکل به آتن آمد رقیبهای خود را مصدر کارهای عمده

دید مثلاً آریستید رئیس قشون برّی و گزانتیپ رئیس قشون بحری شده بود
ماردنیوس در بهار به آتن آمده و یکی از یونانیان هلسپن را برای صلح نزد یونانیان
فرستاد آتنیها راضی نگشتند و آخرالامر لیسیداس قاصد ایرانی را با عیالش
بضرب سنگ هلاک کردند

بعد آتنیها قاصدی به اسپارت فرستاده کمک طلبیدند مفتشین اسپارت امتناع
کرده گفتند هنوز عید هیاسنت تمام نشده خلاصه مدت ده روز آتنیها را معطل
کرده و هیچ جوابی ندادند

باری بالاصرار زیادی اسپارتیها ۵۰۰۰ هیلت اسپارتی و ۵۰۰۰ سرباز برای کمک
به آتن فرستاده هر اسپارتی هفت هیلت مسلح همراه خود برده بود که مجموع
قشون اسپارتی چهل هزار نفر میبود

گویند یکی از ساکنین تژه به مفتشی گفته بود اگر آتنیها با ایرانیان متحد شوند تمام مملکت ما
خراب خواهد شد

جنگ پلاته — ماردنیوس بعد از آنکه آتن را آتش زد قشون را بجلگه
پلاته آورد ایرانیان در این جلگه اردو زده و اطراف آنرا خندق کندند
قشون ماردنیوس مرکب از ۳۰۰۰۰۰ ایرانی و ۵۰۰۰۰ یونانی بود

اسپارتیها و آتنیها و تمام متحدینشان در جلگه نزدیک چشمه گارگافی اردو زدند
و قشون آنها مرکب از ۳۸۰۰۰ هپلیت و ۰۰۰۰۰ سپاه بار مسلح به تیر و نیزه بود
رئیس کل قشون یونان پزانیاس اسپارتی بود

اسپارتیها در طرف یمین و آتنیها بریاست ارستید در طرف یسار صف کشیدند
آتنیها نزدیک بود که برای مکان جنگ با اسپارتیها نزاع کنند لیکن اریستید آنها را
خاموش نموده گفت برای نزاع کردن با هم نیامده‌ایم بلکه ما تمام قوای یونان را در
اینجا جمع کرده میخواهیم دشمن بزرگ را از پیش برداریم

قشون مرکزی یونان عبارت بود از ۱۵۰۰ تژه و ۵۰۰۰ کرنتی و ۳۰۰۰ مگا
و ۶۰۰ ارکمن و ۳۰۰ سیونی و ۸۰۰ اپیداور و ۱۰۰۰ ترزن و ۴۰۰
میسنی و ۱۰۰۰ فیلنت و ۸۰۰ هرمیون و ۶۰۰ ارتری و ۴۰۰ کالسیس
و ۵۰۰ آمبراسی و ۸۰۰ لکاد و ۲۰۰ سفالنی مجموع تمام قشون مرکزی
۱۶۹۰۰ نفر بود

مدت ده روز جنگ واقع نشد و هرچه از دو طرف قربانی میکردند اثر نیکو دیده
نمیشد تا اینکه ماردونیوس شروع بجنگ کرد
شب این خبر را اسکندر کبیر برای آتنیها آورد

روز جنگ اسپارتیها مقابل پرزایان و آتنیها مقابل یونانیانی که مطیع پادشاه ایران
شده بودند صف کشیدند پزانیاس محل ایشان را تغییر داد زیرا که آتنیها طرز جنگ کردن
ایرانیان را بهتر میدانستند ماردنیوس هم ملتفت شده او هم مکان قشون خود را تغییر داد
ایرانیان چشمه گارگافی را خراب نمودند شب پزانیاس قشون را بطرف پلاته
حرکت داد اتفاقا قشون یونانی به سه دسته شده و تمام از هم جدا ماندند
در طلوع آفتاب ماردنیوس ملتفت حرکت یونانیان گشته و حکم جنگ داد پزانیاس
خواست قشون آتنی را که جدا مانده بود بکمک اسپارت بیاورد اما آنهم با ایرانیان
جنگ میکردند پس در آن واحد دو جنگ اتفاق افتاد

پزانیاس برحسب عادت حیوانی قربانی کرده امعاء او را ملاحظه مینمود ولی اثر
نیکوئی در آن نمیدید و حیوان دیگر قربانی میکرد

ماردنیوس وقت را غنیمت شمرده قشون ایرانی را نزدیک اسپارتیها آورد
ایرانیان سپر خود را سنگر کرده اسپارتیها را هدف گلوله مینمودند ناگاه پزانیاس
ملاحظه کرد که اگر لحظه صبر نماید تمام قشونش تلف خواهد گشت از اینجهت صورت
خود را بطرف معبد هرا زن رب الارباب نموده از ته قلب بنالید و آلهه را بکمک
خواست دعایش بزودی مستجاب گشته و امعاء حیوانی را که تازه قربانی

کرده بودند که یافت فی الفور قشون را منظم نموده و با ایرانیان حمله نمود این جنگ
مدتی طول کشید ماردونیوس خود سوار اسب سفیدی شده فرمان جنگ را میداد ناگاه
تیری باو خورد و سردار ایرانی را هلاک نمود ایرانیان بی سردار مانده باردوی
خود فرار نمودند اسپارتیها آنها را تعاقب کرده تا خندق رسیده منتظر ورود
آتنیها شدند.

آتنیها از آنطرف یونانیان مطیع ایران را شکست داده باسپارتیها ملحق شدند
در آخر روز راهی ساخته و از خندق گذشته تمام ایرانیان را در آنجا بقتل رسانیدند
گویند در این جنگ ۲۶۰۰۰۰ ایرانی و ۹۱ اسپارتی و ۱۶ تژه و ۵۲ آتنی
تلف شد قشون مرکزی یونان جنگ نکرده بودند یونانیان خیمه های ایرانیان را
غارت کرده مقدار زیادی اسلحه و جواهر و رختخواب و میز و پارچه های قیمتی و طلا
و نقره یافتند عشر این غنائم را برای خدایان خرج کردند مثلا دو مجسمه فلزی
برای زئوس المپی و پزیدن کرنتی ساختند برای آپلن یک سه پایه طلائی
ساخته که آنرا سه مار بهم پیچیده نگاه میداشتند (ش ۵۴) این سه پایه را در دلف
قرار داده و روی ستون آن اسم ۳۱ ملتی که در جنگ ایران باهم متحد شده بودند
حکاکی کردند خلاصه در سال ۴۷۹ قبل از میلاد یونانیان بکلی از جنگ با ایران

فارغ شدند

جنگ میکال

— در این مدت [illegible] سفاین یونانی بسرداری لئوتی‌شیدس اسپارتی سواحل آسیای صغیر را طی کرد خواست یونانیان آسیا را به ایرانیان بشوراند چون سفاین به دلس رسید در آنجا توقف نمود ساموسها میخواستند سفاین را به آسیا برند اما سرداران بحری تعلل میکردند بالاخره یکنفر ساموسی به لئوتی‌شیدس گفت چه لقب هژسیستراتُس (رئیس کل) را بشما داده‌اند لئوتی‌شیدس خجل گشته و بلا درنگ حکم حرکت داد قشون ایرانی که مرکب از ۶۰۰۰۰ نفر بود در دامنه میکال اردو زده بودند از ۳۰۰ سفاین ایرانی هم بدانجا رفتند یونانیان آنها را تعاقب نموده بمیکال آمده و مقابل آنها اردو زدند
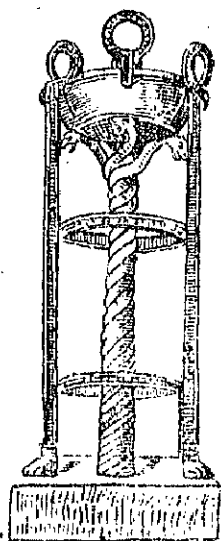
ایرانیان چون از یونانی‌هائی که همراهشان بود خوف داشتند اسلحه آنها را گرفته و

عکس سه پایهٔ طلائی

رقم علیرضا

آنها را

انها را مستحفظ اردو قرار دادند آتنیها از طرف جلگه و اسپارتیها از طرف کوه
یکدفعه حمله کردند تژئی ها با آنها متحد شده تمام ایرانیان را بقتل رسانیدند
یونانیان بعد از غارت کردن اردو سفاین ایران را آتش زدند
گویند جنگ پلاته و میکال در یک روز واقع شده بود و یونانیانی که در میکال جنگ میکردند
باینها الهام شده بود که یونانیان دیگر هم در پلاته فتح خواهند کرد

فصل پانزدهم دولت آتن

تجدید بناء حصار آتن — هرودت مورخ گوید آتنیها آزاد کنندهٔ
یونانند وطن پرستی را به یونانیان آموختند بعد از خدایان کسی که توانست ایرانیها را
مغلوب کند آتنیها بوده اند راستی هرودت صحیح فهمیده زیرا که آتنیها هر قدر قوه
داشتند بکار بردند هرچند مملکتشان خراب و سوخته شد
تمیستکل خواست حصار شهر را مجدداً بنا نماید از اینجهت قرار داد هر خانواده اول
حصار آتن را تشکیل داده بعد منازل خود را بسازند
مقصود اسپارتیها این بود که چون شهر محکم گردد ممکن است ساخلو دشمن شود از
اینجهت بنای حصار آتن را جایز نمیدانستند تمیستکل گوش بحرف آنها نکرده همیشه
جد و جهد زیادی برای بنای حصار مینمود

چون تمیستکل به اسپارت رفت مدت ده روز در آنجا توقف کرده به منزل مفتشین
رفت و به مجلس اسپارت خاطرنشان کرد که من فقط معطل رفقای خود هستم و ممکن است
برای ایشان کاری اتفاق افتاده باشد که نتوانسته‌اند بیایند

اسپارتیها چند نفر برای تحقیق بنای حصار به آتن روانه کردند تمیستکل به آتنیها پیغام
فرستاد که قاصدین اسپارت را تا مراجعتش توقیف کنند

چون حصار تمام گشت تمیستکل به آتن مراجعت کرد

حصار جدید بزرگتر از قدیمی بود و اجنبیان زیادی بدانجا آمده مسکن نمودند

خیانت و قتل پزانیاس — بعد از فتح میکال شهرهای یونان آسیا
متحد گشته سفاین را به هلسپنت آوردند در آنجا جنگی با ایرانیان نموده و آنها را از
تراس خارج کردند

پزانیاس امیرالبحر به بیزانس (قسطنطنیه) آمده کم کم عادات ایرانیان را اختیار
کرده لباس آنها را می‌پوشید بار عام می‌داد و مصریها او را همراهی کرده و غالب بزرگان
ایرانی با او دوست شدند چنانکه امیرالبحر یونانی خواست دختر گزرسس را بعقد خود درآورد
و در عوض او میخواست یونان را برای پادشاه ایران مسخر نماید

پزانیاس بدرفتاری زیاد به یونانیها نمود و لشکرها ترک خدمتش گفته به مملکت خود

برگشتند یونانیان چندی بعد ریاست سفاین را به آریستید دادند و از آن وقت
اسپارت در جنگ با ایران مخالفت نمود

مفتشین پزانیاس را به اسپارت آوردند ولی دو مرتبه به بیزانس آمده با ارتاباز
ساتراپ ایرانی متحد گشت یونانیان این دفعه پزانیاس را حبس کردند ولی چندی
پول داده از حبس خلاص شد پزانیاس کوشش زیادی برای شورانیدن [illegible]
نمود ولی فایده نبخشید

روزی قاصدی نزد آرتاباز فرستاد و از او کمک خواست قاصد کاغذ را باز نمود
و ملاحظه کرد که در آن نوشته بود حامل کاغذ را بقتل رسانید قاصد کاغذ را به مفتشین
نشان داد و آنها خواستند پزانیاس را استنطاق کنند

قاصد در رفتن استماع کرده به معبد پزیدن واقع در نزدیکی دماغه تنار پناه برد
پزانیاس نیز نزد قاصد رفته و او را مجبور به بردن پیام نمود

مفتشین قرار دادند که او را هلاک کنند یکی از آنها او را مخبر کرد پزانیاس به معبد آتن
کالکی‌کس (خانه فلزی) پناه برد آتنیها در معبد را از سنگ مسدود کردند
و اول کسی که سنگش را آورد مادر پزانیاس بود

سرباز را تا چند روز در معبد بسر برد تا موتش رسید آنوقت او را بیرون آوردند

اسپارتیها تصور کردند که الهه از عمل قبیح (قتل پزنیاس) متغیر گشته از
اینجهت دو مجسمه بزرگ بجهت او ساختند

اتحاد دِلُس — ساکنین جزایر و سواحل یونان مدتی با ایرانیان جنگ کرده
عاقبت خواستند اتحاد نمایند ارستید رئیس قشون بحری تمام مبعوثین شهرها را
در دِلس نزدیک معبد آپلن جمع نموده قرار دادند که هر شهری مقداری
پول و قشون و کشتی بفرستند

یونانیان چون از جنگ خسته شده بودند فقط مبلغ ۴۶۰ تالان (پنج کرور فرانک)
فرستادند این پول را در تحت نظارت آتنیها در معبد آپلن قرار دادند
ارستید برای نگاهداری عهدنامه آهن گداخته در دریا انداخت و تمام مبعوثین
قسم خوردند که خلاف معاهده رفتار نمایند تا اینکه قطعهٔ آهن از آب بیرون آید
(۴۷۶) تمام شهرهای متحده بیک خود حکومت میکردند ولی تمام
در تحت حکم و نظارت آتن بودند

اخراج و مرگ تمیستکل — آتنیها بزودی از تمیستکل برگشته او را امکا
و خائن قلمداد دند زیرا که با هیچ خانواده رابطه نمیکرد و زود متمول گشته بود
چنانکه میگویند صد تالان داشته است

روزی تمیستکل صفات لازمه سردار بودن را بیان میکرد اریستید باو گفت خصوصیت را
فراموش کرده اید و آن بیغرض بودن است.

تمیستکل خواست صحبت مخفیانه در مجلس بکند اریستید صحبت او را سؤال کرد تمیستکل
گفت خوبست سفاین متحده آتن را آتش زنیم برای اینکه آتنیها فقط کشتی داشته باشند:
اریستید گفت حرف شما صحیحست لکن این ظلم بزرگیست

بعد از جنگ سالامین دیگر تمیستکل را سردار نکردند و پس از مدتی موافق استراسیسم
او را اخراج کردند تمیستکل به آرگس رفت

چون پزانیاس درگذشت آتنیها خواستند تمیستکل را هلاک کنند سردار یونانی به
کرسیر فرار کرده و از آنجا به اپیر رفت آدمت پادشاه ملس ها دشمن او بود
روزی تمیستکل را در خانه خود دید که نزدیک آتش مقدس نشسته و بچه را در بغل دارد
آدمت مغموم گشته و او را بمقصد پیدنا روانه کرد

از آنجا تمیستکل بکشتی نشسته خواست به آسیا رود اما طوفان سختی پدید شده کشتی را
به ناکزس برد و سردار یونانی خود را به رئیس کشتی معرفی نموده گفت اگر به آتن رویم
من و تو مقتول خواهیم شد رئیس کشتی متوحش گشته کشتی را در دریا نگاه داشت
چون کشتی به افز رسید تمیستکل خواست بخانه پادشاه ایران رود پادشاه ایران هم

پول گزافی داده بود برای اینکه تمیستکل را بیاورند سردار یونانی خود را در غیرها مخفی کرده به سوز (شوش پایتخت قدیم ایران) رسید بعد از آنجا نزد ارتاکزرسیس (اردشیر درازدست) جانشین کزرسیس رفته خود را معرفی نمود پادشاه از جرئت تمیستکل تعجب نموده سه شهر با و عطا کرد

تمیستکل در ماینزی مسکن کرده و در آنجا بدرود زندگانی گفت ایرانیان مقبره بزرگی برای او ساخته و دوستان یونانیش استخوان او را از قبر بیرون آورده مخفیانه در اتیک دفن کردند

گویند تمیستکل وعده تسخیر یونان را به پادشاه ایران داده بود و چون نتوانست بهره‌مند شود خود را با خون گاو ناخوشی مسموم کرد

سیمن — پسر میلتیاد نتوانست جریمه پدرش را ادا نماید ولی خواهرش موسوم الپی نیس که در وجاهت از تمام زنان آتنی گوی سبقت برده بود زن کالیاس متمول گشته و جریمه را ادا کرد

سیمن ساخلو ایرانی را که در شهر ایئن واقع در مصب استریمن بود محاصره کرد ایرانیان مقاومت نموده شهر را آتش زدند و از این جنگ بعد دیگر دشمنی در طرف تراس نبود سیمن چون از جنگ مراجعت کرد عمارات و معابد زیادی

در آن

در آتن بنا نمود

سیمن بسیار مهمان نواز و فقیر دوست بود مشار و زهی نمود که مهمان در خانه او نباشد

در بازیهای المپی جایزه بزرگی بسیمن عطا کردند

آتنیها جزیره کوچک سیرس را غصب کرده ساکنینش را فروخته و رعایای آتن را

در آنجا مسکن داده بودند گویند تزاوس پادشاه آتن در این جزیره مدفون بود

روزی عقابی خاک محلی از آنجا را با چنگالش عقب نمود سیمن همانجا را حفر کرده

استخوانهای درشتی یافتند سیمن استخوانها را به آتن آورده و در سال ۴۶۹

قبل از میلاد معبد بزرگی ساخته و آنرا تزئیون نام نهاد ش ۵۵

رقم علیرضا

ش ۵۵ معبد تزه در آتن
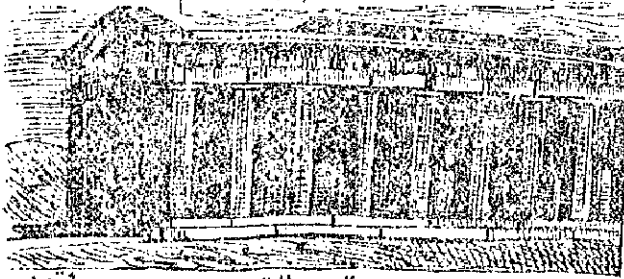
سیمن با ۲۰۰ کشتی سواحل جنوبی آسیای صغیر را حمله کرده و یونانیان آسیا را

بشورانید بعد سفاین فنیسی را شکست داد (۴۶۵)

چون به آتن مراجعت کرد درخت نخلی از مفرغ ساخته و آنرا در سال ۴۶۵ در معبد

این نتیجه را داد

گویند در جنگ مذکور سیمن ۲۰۰ کشتی دشمن را اسیر نمود و آتنیها را لباس ایرانی پوشانده بدینقسم ایرانیان را فریب داد سیمن با ۳۴۰ کشتی و ۲۰۰۰۰ محبوس به آتن مراجعت کرد

طغیان و اطاعت متحدین آتن — یونانیان جزایر و سواحل اول به آتنیها اطاعت کردند ولی بزودی از حکم آنها سر پیچیده و آتنیها برای گوشمال آنها کشتی و قشون فرستادند

ناکزس که باثروت ترین شهرها بودند قدری مقاومت کرد ولی آتنیها آنرا محاصره کرده در سال ۴۶۶ تسخیرش نمودند آتنیها ده هزار مهاجر به تراس فرستاده خواستند معادن طلای آنجا را ضبط نمایند تاذس ادعای ملکیت نمودند مدت سه سال آتنیها این شهر را محاصره کردند تازس عاقبت تسلیم شده سفاین و معادنشان را به آتنیها واگذاردند

چون آتنیها گنج دلس را به آتن بردند اسپارتیها بر آنها شوریدند آخرالامر سیصد شهر واقع در دریای اژه بغیر از چهار شهر به آتن تسلیم شده تمام سالی ۶۰۰ تالان به آتن میدادند

انقطاع بین اسپارت و آتن — اسپارتیها از ترقی و ثروت آتنیها متوحش گشته

خواستند تا پرسها را در جنگ کمک نمایند

در سال ۴۶۴ زمین لرزه سختی در لاکونی شد ۲۰۰۰۰ نفر تلف شدند تمام خانه های اسپارت بغیر از پنج خانه خراب شد هیلت ها وقت را غنیمت شمرده خواستند خود را از قید اسپارتیها خلاص کنند اما ارکیداموس پادشاه فی الفور قشون بزرگی ترتیب داد و هیلت ها جرئت جنگ نکردند

مسنی ها قشون بکوه ایتم فرستاده و در آنجا قلعه بندی مینمودند اسپارتیها آنجا را محاصره کرده و سیصد نفر از ایشان کشته شد آنوقت از آتنیها کمک طلبیدند سیمن پسر میلتیاد دوست اسپارتیها بود و یکی از پسرانش را لاسیدمنیاس نام نهاده بود خطبای آتن کمک فرستادن را جایز نمیدانستند لکن سیمن در مجلس حاضر شده گفت آتن و اسپارت دو پای یونانند اگر اسپارت منهدم گردد یونان فالج خواهد باند سیمن با عده هیلت با اسپارت رفت با مسنیها کشت نخوردند اسپارتیها از آتنیها مظنون گشته و آنها را برای کمک قبول نکردند چون سیمن با آتن مراجعت کرد آتنیها و بزرگان از او نفرت نمودند و موافق استراسیسم او را نفی بلد کردند

خلاصه مدت ده سال مسنیها ایتم را دفاع نموده و بعد تسلیم شدند اسپارتیها هم آنها را

از پلنیز اخراج کردند
آتنیها شهر نپاکت را که در برزخ کرنت و جهت تسخیر نموده و مسنیها را در آنجا
منزل دادند از آن زمان به بعد مسنیها با آتنیها متحد گشته و دشمن اسپارتیها شدند
جنگ و شورش زیادی مدتی در یونان طول کشید و اطلاع صحیحی در باب آنها نداریم
زیرا که هیچ مورخی آنها را تشریح نکرده است
کرنت و اژین رقیب آتنیها بودند مگارا و آتنیها متحد گشته ۷۰ کشتی به اژین
روانه نمودند کرنت مگارا را غارت کردند ولی از آنطرف آتنیها اژین را باتفاق
داموس غصب نمودند (۴۵۷)
اسپارتیها قشونی بجهت تسخیر فسید فرستاده بودند این قشون در راه به آتنیها خورد
و آنها را عقب نشانیدند اسپارتیها از این فتح بسیار شاد شده و سپری از طلا ساخته
در معبد المپی قرار دادند
سیمون در این جنگ بار دوی آتنیها رفت لکن سرداران ورا نپذیرفتند سیمون
اسلحه خود را در آنجا نهاد سرداران برای اسلحه او نزاع کرده و در سال ۴۵۷
یکدیگر را مشغول کردند بعد از مدتی بار سیمون را سردار کردند و مدت پنج سال
نزاع آتنیها با اسپارت متارکه شد سیمون دویست کشتی برای تسخیر جزیره قبرس

حمل نمود و خود نیز در آنجا درگذشت

باز جنگ در یونان شروع شد آتن و مگارو تریزن و آرگس با هم متحد شده با
پلپونیسی‌ها و اسپارت جنگ کردند چون غالب شهرهای یونان میل زیاد با اسپارتی‌ها
داشتند کم کم ترک آتنی‌ها را نمودند مثلاً مگار ساخلو آتنی‌ها را بقتل رسانیدند و تسلط
اب ملاحان سفاین آتنی را کشتند
بالاخره آتنی‌ها دوباره اُب را مسخر کرده و تمام ممالک متحده از آنها برگشتند آتن
بنابر معاهده سی سال ترک جنگ با اسپارت نمود (۴۴۵)
اتمام جنگ با ایرانیان — چون آتنی‌ها شهرهای یونانی آسیا را از دست
ایران گرفتند خواستند مالک جزیره قبرس و مملکت مصر شوند
در این زمان یکی از شاهزادگان افریقا موسوم به اینارس بر پادشاه ایران بشورید
آتنی‌ها بکمک این شاهزاده برخاستند و شهر منفیس را مسخر کردند
ایرانیان در ساخلو **شات بلان** (قصر ابیض) جنگ میکردند پادشاه ایران
مگابازر را پول زیادی برای شوراندن اسپارتی‌ها فرستاد اما بهره مند نشد زیرا که
یکدسته قشون ایرانی بمصر آمده و آنجا را از آتنی‌ها تخلیه کرد یونانیان در جزیره
مسکن کرده مدت هیجده ماه جنگ کرده تا اینکه ایرانیان تمام آنها را بقتل رسانیدند

ایرانیان اینا رس افریقائی را با رزده و دویست و پنجاه کشتی آتن بدست تنها افتاد (۴۴۵ — ۴۵۹)

بعد از این جنگ آتنیها سفیری بشوسش فرستاده و با ایرانیان عهدنامه نوشتند که پادشاه ایران دیگر از شهرهای یونانی آسیا مالیات نگیرد و سفاین جنگی ایران در دریای اژه سیر نکند گویند این سفیر سیمن پسر میلتیاد بوده و از اینجهت این عهد نامه را صلح سیمن نامیدند

فصل شانزدهم
دیمکراتی یا حکومت عامه

تشکیل دیمکراتی — قبل از جنگ مذکور حق حکومت و شغلهای عمده و انتخاب وکلاء بنا بر قوانین سلن فقط با طایفه نجبا بود و چنانکه مذکور شد ملت آتن بچهار طبقه تقسیم شده بود تتِت ها که در طبقه چهارم محسوب میشدند نه حق دخول در اراکنت داشتند و نه حق انتخاب

چون تتِت ها در جنگ با ایران زحمات و صدمات فوق العاده کشیدند آریستید قانونی وضع نموده و ملت آتن را در جلو قانون مساوی ساخت

هنگام جنگ مجلس اریوپاژ مرکب از اجزائی چندی بود که خدمت زیادی بملت

نمود و بهریک کدام پنج درهم دادند رئیس این مجلس پریکلیس بود

مجلس دیگری در عصر ریاست افیالت منعقد شد این شخص رقابت زیادی

با سیمن داشت تا اینکه موافق استراسیسم او را اخراج نمودند

بعد ده قبیله بزرگ آتن ده استراتژ انتخاب کردند ریاست قشون و حکومت

و نظم شهر با این اشخاص بود

پریکلس — چون افیالت رئیس طایفه دیگر را بقتل رساندند پریکلس

جانشین او گشت

شکل ۵ — مجسمه‌ی پریکلس

پریکلس شکل ۵ از طایفه آلکمئنیدها بوده مادرش خواهرزاده کلیستن و پدرش گزانتیپ تحت نفوذ سیلتیاد بود پریکلس دارای قیافه ملیح و نظری ثابت

بوده در جوانی میل زیادی بعلوم داشته و دامن معلم موسیقی او بود

دوستان پریکلس با علم و تربیت شده بودند مثل زنون حکیم مشهور الیائی

در ایطالیا و آناگزاگر

روزی پرکلس در یک کشتی نشسته بود ناگاه کسوفی پیدا شد ملاح متوحش گشته کشتی را نگاه داشت پرکلس لباسش را بر سر ملاح انداخته گفت آیا چیزی فوق العاده می‌بینی ملاح جواب داد خیر آنوقت پرکلس باو گفت ای احمق چه فرقی میان لباس من است با آن شیئ که خورشید را مستور نموده است

پرکلس همیشه میل زیادی بحکومت داشته و خود را چنان بدیانت مشهور کرد که آتنیها او را به پرنیتیرانت تشبیه نموده و او در رئیس مملکت نام نهادند در مجالس و محافل حرافی نمینمود و خاموشی پیشه نها خود کرده و یونانیان از اینجهت او را المپی ین لقب داده بودند

پرکلس فقط در خانه خود زندگی میکرده و هر سال حاصل ملکش را فروخته صرف معاش قرار میداد روزی در یکی از خیابانهای آتن گردش مینمود شخصی او را تا نزدیک منزلش همراهی کرده و دشنام چندی بد و داد پرکلس چون بمنزل رسید خادم را گفت که مشعلی بردار و اینشخص را بمنزلش راهنمائی کن

آناگزاگراس و پرتاگراس و سقراط حکیم و فیدیاس صنعت گر و سفکل و اری پید شاعر رفقای پرکلس بوده اند

شکل ۵۷ دو زارع که حاصل زرعشان را وزن میکنند

هوش و ذکاوت آنها میگردد

شکل ۵۸ کارخانهٔ آهنگری

حکومت ملت — حکومت آتن بواسطهٔ ملت انجام میگرفت مثلاً ملت در روز

معینی عده وکیل برای مجلس شوری یا قضاوت انتخاب میکرده و دولت بهر وکیل مجلس یک درهم (تقریباً یک فرانک) وبعضو محکمه قضاوت روزی سه ابل (۴۵ سانتیم) میداده

یونانیان این قسم حکومت را دِمکراتی (حکومت عامه) میگفتند و ترتیب حکومت قدیم را که با نجبا بود آریستکراسی (حکومت اشراف) یا الیگارشی (حکومت منحصره) مینامیدند

شورای پانصد نفری — بغیر از مجلس شوری مجلس دیگری بود مرکب از پانصد نفر که هر سال تجدید میشده برای انتخاب این اشخاص رای را روی باقلاهای سیاه و سفید می نوشتند

برای انعقاد این مجلس اول اعضایش تاجی بر سر گذاشته و حیوانی بجهت ارباب الانواع یا آتن رب النوع قربانی مینمودند در یکطرف این مجلس ستونی بنا کرده بودند برای اینکه تماشاچیان مخلوط با اعضای شوری نگردند

سان دیدن قشون و محافظت آتش مقدس با این مجلس بوده مثلا این پانصد نفر را بده قسمت نموده و هر قسمتی مدت پنج هفته آتشکده پرتیان را محافظت مینمود

قضات — در آتن قضات زیادی بوده و چنانکه مذکور شد از گذشته‌ها
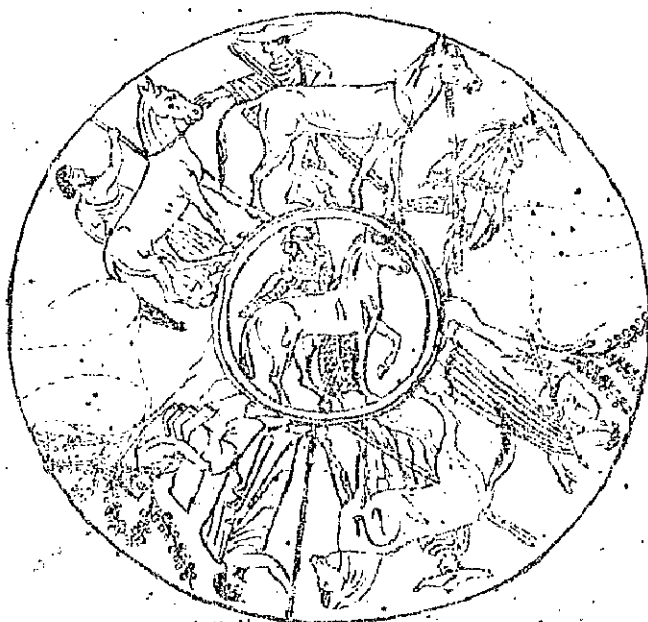
شکل ۵۱ — سان دیدن قشون در آتن

رؤسای قضات و ستراتژها رؤسای قشون بوده اند.

تنظیم شهر و طرق آن با شصت نفر بوده تمام این اشخاص را بغیر از ستراتژها با انتخاب میکردند و مدت شغل آنها یکسال و تمام مسئول ملت بوده اند شغل قضات اجرای قوانین مجلس بود.

دولت آتن — همانطوریکه در آتیک حکومت با ملت بود در جزایر و سواحل

آسیا با هم ثلث حکومت میکردند اغلب شهرهائی را که آتن مسخر کرده بود اهالیش را
از آنجا کوچ نموده و اشخاصی را در آنجا متوطن کرده بودند این اشخاص همیشه جزو ملت آتن
محسوب میشدند و با آنها تفاوت زیادی با مهاجرین داشتند زیرا که مهاجرین یک جائی را
وطن کرده بودند عده آنها پانزده هزار نفر و مسکنشان در جزایر لمنس و
ایمبرس و سیروس بود

دول متحده آتن حکومت علیحده داشتند و هر سال مبلغی مالیات به آتن میفرستادند
آتنیها ساکنین جزایر و سواحل را به پنج قسمت کرده بودند جزایر و تراس
و هلسپونت و یونی و کاری

اگر شهری از دادن مالیات امتناع میورزید فی الفور چند کشتی جنگی آتن به آنجا
رفته سبب امتناع را سئوال مینمود آتن اول شهر با ثروت و مقتدر یونان شد دول
متحده از این ترتیب شکایت کرده و عاقبت بعضی از آنها شوریدند

جزیره ساموس با میلت جنگ کرده بود آتنیها آنها را صلح داده و پریکلس را با چهل
کشتی جنگی به ساموس فرستادند پریکلس آنها را به ۲۰ تالان جریمه نموده و
۵۰۰ مرد اسیر نمود

یکی از شهرهای دیگر موسوم به بیزانس وقت را غنیمت شمرده خود را از تحت تسلط

آتنیها خارج کرد . در مراجعت پریکلس مقداری از آتنیها با ایرانیان تجدید شده
و ساختمانی را که در ساموس بود تقبل رسانیدند پریکلس ابتدا جزیره ساموس را محاصره کرده
و بعد از نه ماه آنجا را تسخیر کرد بعد تمام سفاین جنگی و خسارت جنگ را از ساموسها
گرفت آنوقت آتن مالک تمام جزایر و سواحل دریای اژه گشت

پیره — در مدت جنگ با ایرانیان آتنیها از ساختن پیره فارغ شدند
در ساحل جنوبی آتن با فاصله ... که در دریا واقع گشته و چند بندر طبیعی تشکیل
میدهد آتنیها این بنادر طبیعی را ترک گفته فقط در بندر کوچک فالر سفاین را
نگاه میداشتند

بنا بر سفارش تمیستوکل آتنیها اطراف ماغه را با قطعات سنگ و با میله‌های آهنی
که دارای ۱۱ متر طول و ۶ متر و نیم عرض بود پیوند کردند .
برای ارتباط بندر به آتن دو حصار متوازی بنا کرده و آنها را چهار دیوار طویل نامیدند
بعدا حصار دیگری از بندر فالر تا آتن ساختند
سفاین جنگی در دو بندر کوچک مونی شی . زیرا لنگر میانداختند در بندر زآ
۹۰ کشتی و در دو بی ۱۷۶ کشتی توقف مینمود .
آتنیها بندر پیره را به دو قسمت نموده بودند یکی برای سفاین تجارتی و دیگری برای

سفاین

سفاین جنگی در قورخانه در بندر دیگر این بندر قصبه ساخته شده آنرا پیره نامیدند سفاین تجارتی
در بندر لنگر انداخته و مال التجاره خود را در این قصبه میاوردند

تجارت آتن. — آتن در قرن پنجم اول شهر یونان بود و یکی از خطبای یونان
میگوید پیره بازار عمده آتن میباشد

چون زمین آتیک بقدر کفایت غله حاصل نمیکرد و سلن حمل و نقل گندم را بخارجه منع
نموده بود آتنیها ماهی و شراب و گندم از خارجه داخل کرده در عوض اسلحه و پارچه
و سایر اثاث البیت از قبیل کوزه و ظروف ساخته با آنها میفروختند تجارت
باین قسم مرتب شد که از سواحل بحر اسود گندم و ماهی و پوست و چوب و غلام خریده
و در عوض ظروف گلی و روغن و شراب میفرستادند آتنیها بندر دیگری در دریای اژه
داشته و از آنجا با ملیت ها تجارت میکردند.

چون آتنیها در تراس معادن چوب استخراج میکردند از اینجهت شهری در آنجا ساخته
آنرا آمفی پلیس نام نهادند

از طرف جنوب آتنیها با مصریها تجارت داشته و از آنجا گندم میآوردند
روزی یکی از شاهزادگان مصر موسوم به پسامتیک ۳۰۰۰۰
پود و اسمش گندم به آتنیها بخشید (بواسطه اینکه اورا در تهیه مهمات مساعدتها

۱۳ لیطر میباشد)

از طرف مغرب آتنیها با جنوب ایطالیا و مهاجرنشینها با سیباریس تجارت داشتند چون
سیباریس خراب شد ساکنینش از آتنیها کمک خواستند و آتنیها شهر توریئی را
در سال ۴۴۳ قبل از مسیح برای آنها بنا کردند

این شهر واسطه جاده ساحل ایطالیا و صل بود و آتنیها تا شهر ناپل و اتروری تجارت
میکردند بازرگانی آتنیها مسکوکاتشان از ساحل بحر اسود تا ایطالیا رواج داشت
روی این مسکوکات شکل جغد یا سر آتن ربة النوع نقش شده بود

چون در شهرهای یونان صرافخانه متعدد بوده از اینجهت در آتن همه قسم مسکوکات
یافت میشد و صرافان آتنی پول منفعت میدادند این اشخاص را تراپزیت
میگفتند در قدیم منفعت پول زیاد بوده مثلا صدی پانزده یا صدی بیست
منفعت میدادند

فصل دهم

ابنیه یادگاری و آکروپول آتن

تزیینات آتن — بعد از جنگ با ایران آتنیها زحمات و صدمات زیاد
کشیده شهر خود را بهتر از پیش بنا نمودند

سیمن پولی را که از غارت بعضی شهرها حاصل کرده بود برای زینت آتن بکار برد مثلا در
میدانهای شهر درختهای چنار کاشته و چند دالان ستون دار در اطراف آنها بنا نمود
یکی از این دالانها موسوم به فسیل (ملون) بود زیرا که پلیگنت تاژسی
آنجا را رنگ آمیزی کرده بود این نقاش وطن خود را ترک کفته با سیمن به آتن آمده
و در آنجا تسخیر گردید و الپی نیس خواهر سیمن را نقاشی نمود چون سیمن در گذشت و نقاش
تزئین فسیل را اتمام نموده و جنگ ماراتن را در لحظه که آتنیها حمله با یرانیان کرده بودند
رسم نمود و در این پرده تصویر میلتیاد و سی نژیر اهم رسم کرده بودند
چنانکه مذکور شد سیمن معبد تزئون را بنا کرده و در جنگل آکادموس که خارج شهر
آتن و در خانه عیاشد مجسمه های بزرگ قرار داد
پریکلس اعمال سیمن را بانجام رسانیده و مقداری پول از گنج آتن برداشته برای
مخارج آنها صرف کرد
آکرپل — آتنیها ابنیه عالی و مجسمه های قشنگی ساخته در آکرپل و معبد آتن
رب النوع قرار دادند حصاری را که سیمن میخواست بدور آکرپل بنا نماید پریکلس
بانجام رسانیده و فاصله بین حصار و صخره آکرپل را پر نمود
آکرپل شبیه بمجسمه بزرگی بود که روی پایه قرار داشته باشد

پیکلس دیر بزرگی برای آکرپل ساخته و مخارج آن دو هزار تالان شد
اگر از پائین صخره آکرپل عبور کنیم به دهلیزی خواهیم رسید که موسوم به پرپیل میباشد
در وسط این دهلیز دیواری بنا شده که بجلوخانی مرکب از شش ستون ختم میگردد
در اطراف این جلوخان دو بنای دیگر است که هر کدام را سه ستون نگاه داشته
یکی در شمال موسوم به پیناکتک و سقف آن از مرمر ساخته شده
در عقب بنای جنوبی معبد نیکیتوار (فتح) واقع شده و چهار ستون هر جلوخان
آنرا نگاه داشته در اطرافش کتیبه هائی است که رب النوع فتح را در روی آنها رسم
نموده‌اند حال اگر از پرپیل بگذریم بجاده مقدس خواهیم رسید که در آنجا معبد
آتن از دور نمایان است ص ۶۰

در این معبد مجسمه آتن پرماشس را از مفرغ و نیزه ساخته در بالای آکرپل قرار
دادند اشخاصیکه از طرف دریا به آتیک میرسیده از دور حقیقه مغفر رب النوع را
مشاهده میکردند

چون جاده مقدس را طی کنیم به دو بنای مشهور آکرپل خواهیم رسید یکی پارتنن
در طرف راست و دیگری ارکتئیون در طرف چپ

ارکتئیون نزدیک درخت زیتون مقدس واقع بود و بنا بر قول بعضی مورخین

اکرپل ایتن
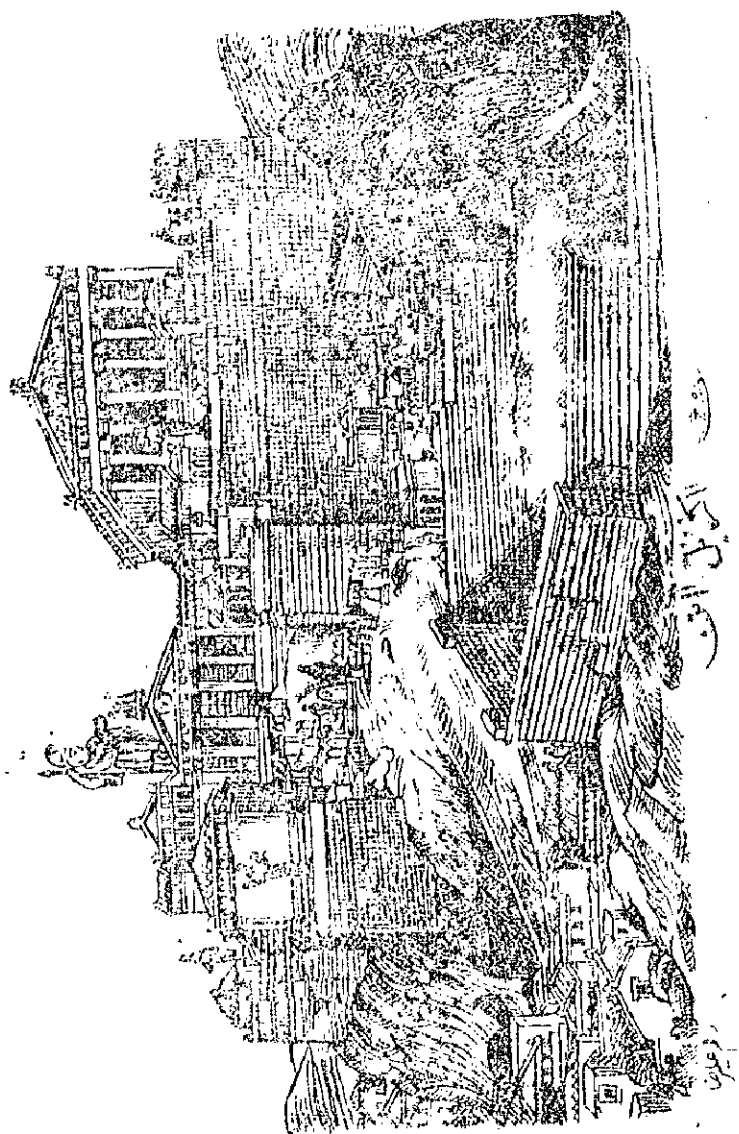
بتی چوبی از آسمان در این مکان افتاده آتنیها ارِکتِ پهلوان آتن را
در پانتیون ستایش میکردند بنای این معبد از مرمر بود و در سقفش مجسمه چند دختر
موسوم به کاریاتید نصب کرده بودند
در کنار آکرپل معابد پرتیدن و هفائیتس و چند غار بجهت اگلروس و
پان و آپلن بنا شده بود در آکرپل داوی و مسکنی نبود فقط آنجا را برای
خدایان وقف کرده بودند
پارتِنُن — مشهورترین بنای آکرپل پارتنن است که در آن معبد آتن ساخته شد
و پنج سال بنای آن طول کشیده
تمام پارتنن را از مرمر معادن پنتلیک ساخته بودند
شکل این معبد مستطیل و دارای شصت و هشت متر طول و سی متر عرض میباشد
هشت ستون در عرض و بیست و هفت ستون در طولش قرار داده بودند
در این معبد بسمت مشرق باز میشده و در مقابلش جلوخان بزرگی بود که هشت
ستون آنرا نگاه میداشته
در بالای ستونها چند سنگ موسوم به آرشی تِرا و قرار داده و در فوق آن
قطعات سنگی دیگری موسوم به فریز گذاشته بودند در فواصل انقطاعات مرمر نصب

کرده بودند انتهای قطعات را ترکیب و مرمرها را [illegible]
در روی سنگهای مرمر چند کتیبه حجاری نموده و جنگ سانترها و حوادث ارکتیا را
روی آنها رسم کرده بودند

در اطراف تحتانی جلوخان معبد چند کله شیر ساخته و لوله های ناودان آبگیر را بآنها
وصل نموده بودند در اطراف فوقانی چند مجسمه قرار دادند

چون از جلوخان بگذریم به دهلیزی میرسیم موسوم به پرنائس (منزل اول)
در عقب این دهلیز معبد حقیقی نائس (منزل) واقعست در جلو معبد شش والان
باشد و هر کدام دو ردیف ستون دارند

در نائس مجسمه آتن را که فیدیاس ساخته بود در روی پایه قرار داده او را رب النوع
زره طلائی پوشیده در دستش نیزه و در پائین پایش سپر و ماری گذاشته شده
صورت و دستهای الهه را از عاج ساخته اند

گویند فیدیاس میخواست مجسمه را از مرمر بسازد آتینیها او را از این خیال برگردانیده
گفتند صرفه جوئی برای خدایان حرام میباشد و باید تمام مجسمه از طلا ریخته شود
در اطراف معبد اسلحه زیادی از قبیل سپر و ظروف طلائی یا نقره آویخته بود
در عقب نائس در کوچکی بود که به تالاری موسوم به اپیس تدمس (منزل آخر)
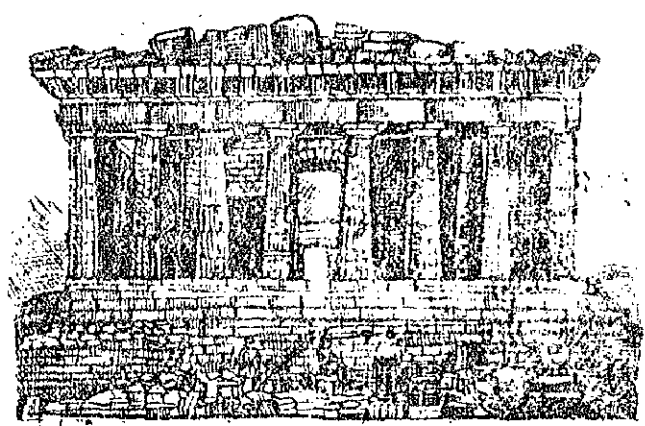
معماری یونان — یونانیان در معماری مهارت زیاد داشتند و مخصوصاً
ید طولائی در ساختن ستونها داشتند. یونانیان غالباً به سبک دُرین و
یُنیاین و کُرنتین بناها میساختند. سبک دُرین قدیمی و تقریباً از قرن
ششم در جزیره سیسیل و ایطالیا معمول بود (ش ۶۲).
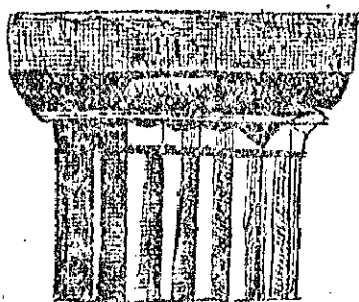
سبک یُنیاین مثل مشرق
زمینها بود و این سبک از
قرن هفتم قبل از میلاد تا قرن
چهارم بعد از میلاد معمول بود
(ش ۶۳).
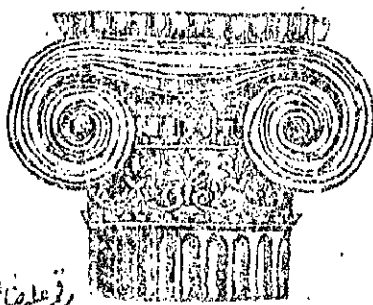
ش ۶۲ — سرستون به سبک دُرین

سبک کرنتین در عصر پریکلس
اختراع شد و اصل آن را
بدین نحو نقل میکنند (ش ۶۴):
یکی از دختران کرنت چون
مُرد دایه‌اش آلات زینتی
که این دختر مالک بود در

رقم علیرضا

ش ۶۳ — سرستون به سبک یُنیاین

بهترین نشانه او سبدی را روی آن نهاده گذاشت بعد بر روی یک سبد پیچکی از زمین بیرون
آمده و آنرا از اثر آنها این ستون بنا نمود کالیماک حجار مشاهده کرده و سر ستونی بدین ترتیب
ساخت
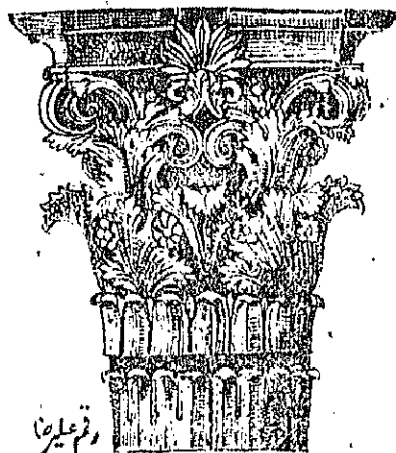
منظر معبد بر حسب تدریج
تغییر میکند مثلاً ستونهای
معابد قدیم کوتاه و باریک
و ستونهای جدید بلند و
ظریف بود معابد
یونان غالباً ملون بسرخ

رقم علیرضا

شکل ۶۳ سر ستون بسبک کرنتی ین

و آبی و زرد و سبز بوده غالباً کتیبه ها را قرمز میکردند معابد قدیم تمام ملون ولی
معابد جدید فقط ستونها و مجسمه ایش ملون بود

فیدیاس — اطلاع صحیحی درباب زندگانی حجاران و معماران نداریم ولی
فقط میدانیم فیدیاس مشهورترین آنها بوده
این شخص حجاری را اول نزد اژلاداس ارگسی آموخت و در عصر سیمن مجسمه
آتنه پرماشس را ساخت بعد پریکلس او را برای حجاری پارتنن آورد

چند معمار و حجار قابل نظارت او میکردند اما خود فیدیاس مجسمهٔ آتنیا را از طلا
و عاج ساخته و شاگردانش فریز پارتنن را ساختند

گویند چون مجسمه تمام شد آتنیها فیدیاس را فرمان قلم دادند زیرا که روی سپر رب النوع
تصویر خود و پریکلس را حجاری نموده بود و جبراً از شهر او را اخراج کردند

فیدیاس به المپی رفته و مجسمهٔ بزرگی برای رب الارباب ساخت این مجسمه بقدری
قشنگ و ظریف بود که هر کس آنرا ندیده بود خود را بدبخت تصور میکرد. در پایهٔ مجسمه
این کلمات از قول رب الارباب حجاری شده بود
(فیدیاس پسر شارمیدس این مجسمه را برای من ساخته است)

عید پاناتن — در آتن اعیاد چندی برای رب النوع مرسوم بود ولی مشهورترین
اعیاد عید پاناتن بود که هر چهار سال منعقد میگشت. س ۶۵ س ۶۴

س ۶۵ عید پاناتن

روز عید تمام نژاد ارجمع گشته نقابی برای مستور کردن بت رب النوع میبردند دختران
نجبا بدست خود این نقاب را بافته بودند اطراف آن زردوزی و در وسطش
جنگ خدایان الهی را با تیتان‌ها (عفریتان یا دیوان) ظاهر ساخته بودند

جشن عید پاناتن نشان نقاب برنده

تمام نژاد از قبیله سرامیک جمع گشته بجاده مقدس میآیند بعد از آنجا به آتن
میرفتند در جلو کشیشان حرکت میکردند و یکدسته دختر لباس طویلی پوشیده هر کدام
ظرفی در دست میگرفتند در عقب آنها یکدسته دختر دیگر موسوم به کانفراشیا
مقدس را در زنبیلی کرده روی سرشان گذارده میبردند این دختران از
طایفه نجبا بوده اند
دختران متمکن ها (جنبیان) در عقب و هر کدام آفتابه یا چتری در دست داشتند
بعد از دختران حیوانات قربانی را میآوردند در جلو و عقب حیوانات چنگ نی‌ها

می نواختند

بعد از اینها پیران حرکت میکردند و هر کدام شاخه زیتونی در دست داشتند و در عقب ایشان
جوانان و سواران (شکل ۶۷) و قشون پیاده

شکل ۶۷ سواران یونانی در روز عید پاتن

تمام این جمعیت مقابل پارتنن صف کشیده قربانی میکردند بعد کشیشها در معبد را باز نموده
و تمام مجسمه آتن رب النوع را مشاهده کرده تعظیم مینمودند.

ایجاد دیونیزس و تراژدی — در آتن چند عید برای دیونیزس
رب النوع نباتات مرسوم بود

در عید گلها (آنتس تری) یعنی در اواخر زمستان ملت محصول شراب را در خمها
یا ظروف گلی ریخته بافتخار رب النوع خود مینوشیدند

روز عید تمام کلاهی از گل ترتیب داده بر سر میگذاشتند و هر کدام شیشه لبریز شراب

درظرفی ریخته و درهنگامی که بریاست ارکنت پادشاه می نشستند بعد بصدای شیپور یکدفعه ظروف را برداشته و نوش باد گویان سر میکشیدند هر کس که ظرفش زودتر خالی میگشت او را جایزه و انعام میدادند

چون تمام شرابها نوشیده میشد تاجهای گل را در معبد رب النوع قرار داده و زن ارکنت پادشاه با چهارده زن دیگر حیوانی قربانی میکرد

بعد از یکماه عید دیونیزی شروع میشد اول بت رب النوع را در قصبه سیر میگردانده و در جلو محراب معبد دیونیزس آوازخوانی مخصوصی موسوم به دیتیرامب میخواندند این جمع آوازه خوانرا تراژیک (تراگس یعنی بز) میگفتند زیراکه آوازه خوانان بشکل ساتیرها لباس میپوشیده

بعد از ساتیرها شخصی با نقاب کتانی ظاهر شده و او را دیونیزس مینامیدند این شخص در روی عرابه سوار شده با همراهانش صحبت مینمود

غالبا این عید را نزدیک تبریزی سیاسی که در میدان بازار واقع بود منعقد مینمودند باید دانست که این اعیاد نه فقط مخصوص به دیونیزس بود بلکه آنها را برای خدایان و پهلوانان هم تشکیل میدادند فرینیکوس مجلس تیاتری تشکیل داده و تسخیر میلت را ظاهر ساخت در این تیاتر بازیگران بلباس زنان درآمده بودند

اشیل که ملقب به خلاق تراژدی میباشد تیاتراو تماشاخانه های بزرگ
ترتیب داده و تراژدی (تیاتر غم انگیز) بنفیس مرسوم گشت

کمدی — بعد از خوشه چینی در یونانیان عیدی لن تراتشکیل میدادند در آن
عید مقداری شراب برای دیونیزس دقت نموده و مجالس مهمانی منعقد میشد در تمام
شهر با فتخار خدایان آوازه میخواندند بعد چند نفر امثل ساتیرا و باکانت ها
لباس پوشانیده و صورت آنها را از تفاله شراب طوتن میکردند تماشاچیان بدور
این اشخاص جمع گشته رقص و طرب نموده گاهی هم دشنام و کلمات مسخره آمیز
بهمدیگر میگفتند اینوضع موسوم به کمس بود
اطلاع صحیحی در باب این عیاد نداریم لکن چیزی که واضح میباشد اینست که
سوزاریون این عیدرا در مگار مرسوم نموده و آتنیها تقلید او را نمودند بعد کم کم
این عید مرسوم گشته و بازیگران چندی در روی عرابه سوار گشته مجلس رقص و طرب
در سیا آوردند با این قسم کمدی (تیاتر مضحک آمیز) تشکیل یافت

تیاتر — تراژدی و کمدی را اول روی عرابه ظاهر میساختند بعد چون
این اعمال صعب و دشوار بود بنای بزرگی برای تماشاچیان و بازیگران
ساختند این بنا در دامنه تپه واقع شده و سنگهای تپه را حجاری نموده طبقات

چند یافتند تمام این شبیه به یک نیم دایره بود (این نیم دایره را تیاتر یا تماشاخانه نامیدند)

در سه طبقه پایین کشیشها و در طبقات دیگر تماشاچیان می‌نشستند در پایین تیه بنا دیگری بود آنهم بشکل نیم دایره و آنجا را ارکستر (محل رقص) نامیدند در وسط این جا محراب رب النوع واقع بوده و آوازه خوانان و موزیکچیان بدور آن میگشتند س ۱ و ۶

در مقابل تماشاچیان محوطه موسوم به سِن (مجلس) واقع بود و در جلو آن فضای بزرگی بود که بازیگران در آنجا می‌ایستادند این تیاتر شبیه به یک عید مذهبی بوده و هر سال آنرا تجدید مینمودند
یک ارکنت رئیس این عید بود و دولت یکی از نجبا را برای تهیه آلات و ادوات تیاتر انتخاب کرده او را کُرِژ لقب میدادند

مخارج این تیاتر به پانصد درهم میرسید برای تراژدی پنجاه پسر و برای کمدی بیست و پنج پسر حاضر نموده و پول زیادی به آوازه خوانی داده پسرها را آواز خواندن میآموزاندند مخارج بازیگران و موزیکچیان هم با ارکنت بوده
این تیاتر مدت ده روز طول میکشید زیرا که ارکنتها با هم رقیب بودند مثلاً

۵۶ — تھیئٹر ڈیونیسس
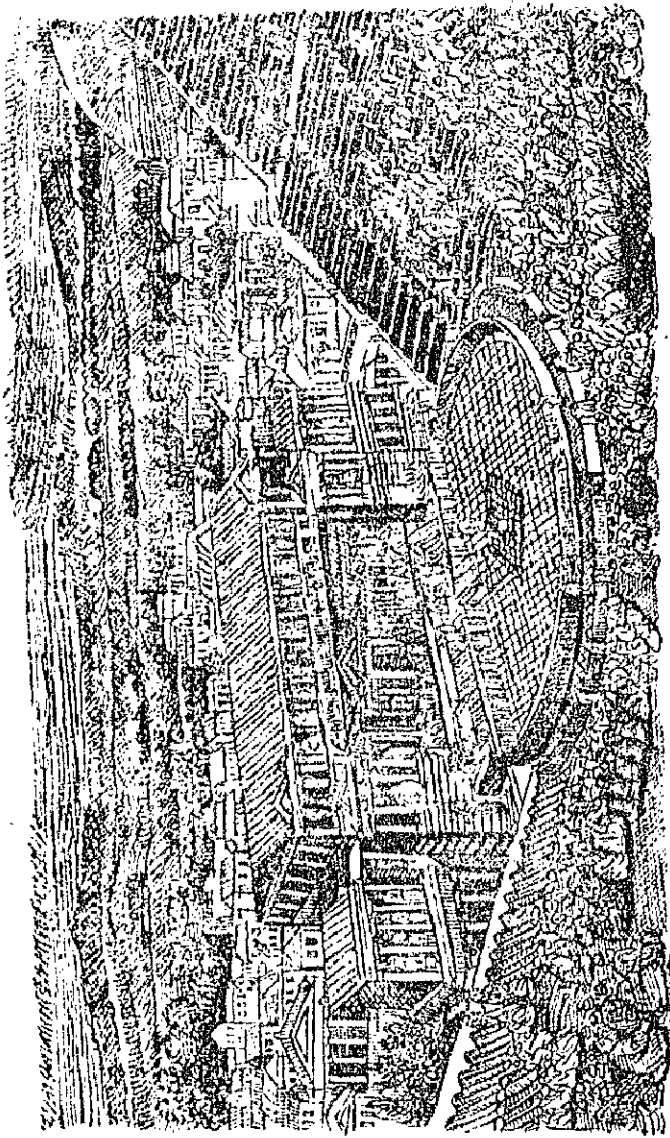
سه دفعه ترادی و پنج دفعه کمدی بجا میآوردند هر قطعه یک روز طول میکشید
هر مجمع تراژیک مرکب از سه ترادی (ترلیژی) و یک قصیده ساتیرک بود
در طلوع آفتاب تیاتر شروع میشد سی هزار نفر در آن میتوانستند حضور یابند
قیمت دخول نفری دو ابل بود

آوازه خوانان اول بر اکستر آمده دور محراب طواف میکردند بازیگران نقابی بر صورت
آویخته در روی پله که ارتفاعش یکمتر و نیم بود می ایستادند

البته بازیگران ترادی شبیه بشرق نما بود ولی بازیگران کمدی لباس کوتاهی
پوشیده و نقابهای مضحک و عجیب و غریب بصورت میآویختند

هر قطعه تیاتر با سه بازیگر مجری میشد و مرتب کردن تمام آنها با کرف بود

بعد از اتمام تیاتر قضات برای جایزه دادن رو بها جمع گشته و اسم آنها را روی
سه پایه می نوشتند

مصنفین درام — (درام تیاتریست مرکب از ترادی و کمدی) مصنفین
درام شعرای مشهور یونان بودند اغلب تیاتر آنها تلف گشته ولی اسم سه شاعر
با اشعارشان از برای ترادی و یک شاعر از برای کمدی بیادگار مانده
مشهورترین مصنفین ترادی اشیل میباشد برادرش سنجیژیر در جنگ
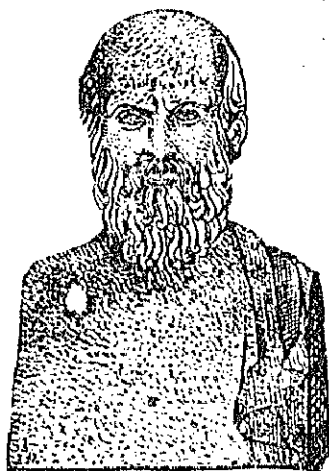
ماراتن کشته شد س ۴۹۰
شاعر خودش در سالامین
جنگ کرده و از آنجا به آتن
آمده تیاتری منعقد نمود در
اواخر عمر اشیل بجزیره سیسیل
رفته و در آنجا بدرود زندگانی
گفت

س ۹۶ اشیل

شاعر دویم سفکل ست ۴۹۵ میباشد این شاعر مدتی در آتن کار کرده و صد تراژدی
تالیف نموده آتنیها همیشه او را محترم
نگاه داشته وحتی دو دفعه او را استراتژ
نمودند سفکل در نود سالگی درگذشت
شاعر سیم اُرِپید است که پسر
یک سبزی فروش بوده همیشه با سقراط
دانا کزاگر فیلسوف مراوده مینمود
غالب اشعار این شاعر مذهبی و اخلاقی

س ۹۷ سفکل

بوده چون اشعار اری پیدا فیلسوفی و اخلاقی میدیدند با و محبت نمیکردند از اینجهت شاعر بقدونیه آمده و از آنجا به تراس رفت س ۷۱

آریستفان شاعر کمدی بوده است مدت چهل سال اشعار مضحک آمیز ترتیب داده و همیشه بر ضد حکومت عامه و مجلس و فیلسوفان و مخصوصا بر ضد کلئن رییس دیمکراتها و سقراط و اری پید سخن میراند چون کمدی نوشتن در آتن آزاد بود از اینجهت حکومت او را ممانعت نمیکرد

(۷۱) اری پید

رقم علیرضا

این چهار شاعر در یونان بلکه در تمام عالم مشهور میباشند و هنوز اشعار و قصاید آنها در دست میباشد

فصل هجدهم
زندگانی در یونان و ادبیات

زندگانی مادی — چنانکه سابقا مذکور شد آب و هوای یونان بسیار گرم و خشک میباشد و در تمام فصول میتوان با کمی لباس و خوراک زندگانی

تو در مدت چند قرن البسه یونانیان
فقط از یک لباس پشمی طولانی که بر بدن
شیتن لباس کتانی طولی بود
که یونانیها می‌پوشیدند لباس
مردان و زنان سـ ۷۲ تقریبا
بهم یکی شبیه بود باید دانست که
یونانیان تقلید آسیائیها را کرده
و بعد مثل آنها لباس پوشیدند

سـ ۷۱ یک زن یونانی که لباس می‌پوشد

یونانیان چون از خانه بیرون می‌آمدند قسمی شنل کوتاهی روی لباس خود می‌پوشیدند
کفش آنها از چوب بوده و بواسطه چند تسمه آن را به پا می‌بستند سـ ۷۳

سـ ۷۴ سـ ۷۵ سـ ۷۶

زنان گیسوان خود را گلوله نموده و بعقب سر می‌بستند مردان لباس سر برهنه
و ریش و سبیل را می‌تراشیدند در سفر یک قسم کلاه نمدی بسر می‌گذاشتند
غذای یونانیان بسیار مشروع بوده و طباخ قابل داشتند سـ ۷۷
غالبا با قسمی عصیده و نانهای کلفت خود را تغذیه می‌نمودند

س ۷۳ رقاص زرین

س ۷۴ یک زن یونانی

یونانیان شراب کم استعمال میکردند و غالباً آن را با آب مخلوط مینمودند
اغذیه نجبا و اغنیا از زیتون و روغن س ۷۸ و باقلا و پیاز و انجیر و پنیر مرکب بوده

یونانیان اول نشسته غذا میخوردند بعد تقلید آسیائیها را نموده غذا را روی بستر صرف میکردند

صورت ۷۴ دو زن یونانی که آب میبرند
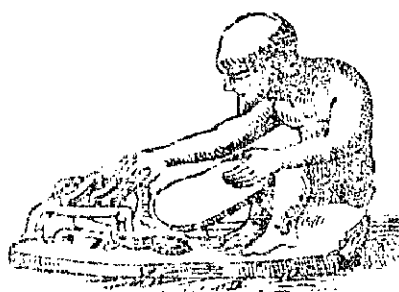
صورت ۷۵ دو جوان یونانی

معابد یونانیان از مرمر و خیلی
باشکوه بود ولی شهرهای ایشان کثیف
و دارای خیابانهای تنگ بود
دیوار منازل کوتاه و غالبا
دزدها آنها را خراب مینمودند
اطاقهای منازل بی پنجره و گلی
بود مردان فقط برای خواب بخانه میآمدند زیرا که زندگانی ایشان فقط در کوچه‌ها

صورت ۷۶ طباخ یونانی

س ۷۸ دو ورزشکار روغن میگیرند

در زورخانه‌ها بود و برای کسب خبر گاهی در دکان دلاکان یا آهنگران میرفتند

در یونان چون شخصی میمرد او را در عرابه گذاشته و چند نفر پارچه بر سر انداخته مرده را تا قبرستان همراهی میکردند س ۸۹

س ۷۹ تشییع جنازه یک یونانی

غلامان و کنیزان — در شهرهای یونان عدهٔ غلامان و کنیزان بیشتر از یونانیان بوده

یونانیان غالبا از ممالک لیدی و فریژی و سیری غلام میخریدند
طباخی و اعمال مشکل با غلامان بود بعضی از کنیزان پارچه میبافند و برخی گندم
آسیا نموده نان می پختند.

س ۸۰

هر خانواده
اقلا ده غلام و کنیز داشتند
نجبا و اغنیا صد غلام
و مقدار زیادی کنیز داشتند
بعضی از غلامان آهنگری
یا نقاشی یا اسلحه سازی و یا دلاکی (س ۸۱) مینمودند و در آتن غالب غلامان
ملاح یا تاجر بوده اند مثلا
هر کدام در دکانی نشسته نصف
دخل را برای خود و نصف
دیگر را بصاحبانشان میدادند
غلامان حق دخول در جاهای عمومی
شهر و در خانه ها و مجالس

س ۸۱ دلاک یونانی

نداشتند ارسطو میگوید غلام آلت ذی روح میباشد

در یونان غلامان را بسیار اذیت میکردند مثلاً در آتن چون نزاعی بین دو شخص
واقع میشد غلامان همدیگر را ضبط نموده و برای بروز دادن خبر صدمه زیادی
بآنها وارد میآوردند

یکی از خطبای یونان میگوید برای اثبات گناه و تقصیر شکنجه بهترین وسایل است

زنان — تقریباً در تمام شهرهای یونان زنان غالباً در اطاقی موسوم به
ژینِسِ (منزل زنان)
می‌نشستند در طفولیت همیشه نزد
مادر بودند س ۸۴
درس یا نوع شغل زنان
فقط منحصر به بافتن و زردوزی
کردن یا نساجی س ۸۳ بوده
زنان را درس نمیخواندند
صفات عمده زنان منحصر
باطاعت و سکوت بود

رقم علیرضا

س ۸۳ یک دختر یونانی با مادرش

ش ۸۳ زنان نساج

در پانزده سالگی (سن تزویج) پدر دخترش را بیکی از دوستانش تزویج مینمود
چون زن بخانهٔ شوهر داخل میشد فی الفور در اطاق مخصوص خود در تحت مواظبت غلامان
و تهیهٔ کارهای خانواده را مینمود ش ۸۳

در اعیاد مذهبی زنان با غلامان از خانه بیرون میآمدند و اگر زنی بی اذن
شوهرش بمکانی میرفت او را جزو زنان نانجیب محسوب میداشتند

اطفال — تربیت اطفال با پدران نبوده فقط چون طفل تولد میشد
او را نزد پدرش میبردند اگر پسند واقع نمیشد فی الفور او را در خیابانهای
شهر میگذاشتند تا آنکه کسی او را بخانه خود برد گاهی اطفال جدید الولاده را

کسی بر نمیداشت و بدبختانه
میمردند اگر بر عکس طفل مطبوع
پدر واقع میشد مادر بچه را نگاه
خود میسپرد اگر دختر بود او را
از بیرون آمدن منع میکرد
ولی پسر را تا هفت سال
فقط در خانه نگاه میداشته

رقم علیرضا

یک زن آتنی ش ۸۱

اطفال بچهارزه به پداگگ ها (لله) می سپردند و تربیت اطفال با آنها بود
در مدارس آتن خواندن و نوشتن و حساب کردن و آوازه خواندن را باطفال
میآموزاندند اطفال غالبا اشعار همر را حفظ میکردند
تحصیل در این زمان بسیار مشکل بود زیرا که علوم را روی پاپیروس (گیاهی
که در مصر میروید) می نوشته و این نسخ خطی نادر و گران بود
برای نوشتن صفحات چوبی یا آهنی را از موم مستور کرده و با سوزنهای موسوم
به استیل روی آنها می نوشتند
درسن بلوغ اطفال بزورخانه رفته جنگ کردن ش ۸۵ و کشتی گرفتن و

و دویدن میآموختند

درآتن دو دورخانهٔ عمده بود یکی برای نجبا و دیگری برای اجنبیان موسوم به
سینُ زارژ بود

۸۵ — شد جوان سرباز آتنی

اطفال در نوزده سالگی در ادارات نظامی داخل گشته مدت دو سال خدمت مینمودند

انجمن عامه — تمام کارهای عمده و ترتیبات حکومت با نجبای آتن بود غالباً
آنها در مکانی جمع گشته و در باب کارها مشورت میکردند

این انجمنهای سه مرتبه منعقد میشد در قرن پنجم در میدان آگرا جمع میشدند ولی
در قرن ششم در پنیکس که در دامنهٔ صخره‌ایست مجلس میکردند

در بام این انجمن بیرقی گذاشته بودند اعضاء انجمن روی تپه‌ها نشسته در مقابل
ایشان سکوئی جهت خطابات ساخته بودند

برای انعقاد انجمن قضات چند بچه خوک در مجلس گردانده بعد آنها را ذبح نموده زمین را
بخون آنها آغشته میکردند بعد یکی از قضات دعائی خوانده ولعن [illegible]
چون تمام اعضاء در جای خود می نشستند یکی از روسای شورای پانصد نفر از جای
خود بلند شده مقالاتی را که در آن باب باید صحبت شود پیشنهاد انجمن عامه مینمود
خطبا در باب کارها صحبت نموده از انجمن جواب میطلبیدند هر کس که آن مقالات را
نمی پسندید دستش را بلند میکرد

اگر قانونی را از انجمن عامه بمحکمهٔ قضاوت میفرستادند رد می شد فی الفور
مقننین را از تمام کارهایش خلع نموده و غالبا او را در شمارهٔ ملت محسوب نمیداشتند

محاکم قضاوت — انتخاب قضات هم با ملت بود انجمن آنها موسوم
به هلیه داجرایش کمتر از انجمن حکومتی بود و هر روز اعضای انجمن در میدانی
جمع شده محل شوری و مرافعه را معین میکردند.

هر قاضی رئیس ۵۰۰ یا ۱۰۰۰ یا ۲۰۰۰ نفر بود در مجلس مقصر و مفتری
حاضر شده مرافعه خود را بیان میکردند قضات بعد از اتمام حرف ایشان
چند ریگ سفید یا سیاه در ظرفی موسوم به اورن میانداختند (اورن
ظرفی بود که در آن خاکستر نعش مردها را میگذاشتند)

خطباء — در آتن خطبا بسیار محترم و با قیمت بوده اند بعضی مثل پریکلس با مردم گفتگو داشتن و دموستن در باب جنگ و صلح و ترقیات حکومت صحبت میکرده برخی در باب تئوری مذهبی سخن میسرائیده

در آتن کسی حق وکیل گرفتن نداشته ولی از ابتدای قرن پنجم هرکس مقتدری بود پول بخطبا داده بیشتر از وکیل میشود مشهورترین وکلا ایزه و لیزیاس بوده اند خطبای قدیم مقالات خود را نمی نوشته از اینجهت اطلاع صحیحی در باب آنها نداریم ولی از قرن پنجم خطبا مقالات خود را نوشته اند و مقالات ده نفر از آنها بیادگار مانده و آنها را ده خطیب آتیک مینامند

مورخین — در قرن ششم مردمان زیادی مخصوصا در شهرهای یونانی آسیا زندگانی خود را وقف بتاریخ نوشتن کرده بودند و آنها موسوم بلگوگراف میباشند

مورخین مشهور اول آتنی بوده اند هرودت مورخ قدیمی یونانیها است این مورخ در یکی از شهرهای آسیای صغیر موسوم بهالیکارناس متولد گشته و مدتی در ممالک آشور و مصر و اروپا سفر کرده جنگ ایران و یونان و عادات و رسوم ایرانیها را در تاریخ خود نقل کرده

تاریخ هرودت به نه قسمت بوده و هر کدام برای یکی از موزها (در ربة النوع
طرب) نوشته شده بود
هرودت در تاریخش محسنات زیادی از آتنیها نموده بود و حکومت آتن ازین بابت
ده تالان باو جایزه داد
توسیدیت مورخ آتنی بوده و معادن طلای زیادی در تراس مالک بود
ریاست سفاین جنگی آتن مدتی با توسیدیت بود لکن او را متهم کرده و از آتن
اخراجش نمودند مورخ بدبخت به اسکاپت هیل که در تراس واقع است
رفته و تاریخ جنگ پلپنز را نوشت بیچاره هنوز تاریخش را اتمام نکرده بود که او را
بقتل رسانیدند سنه ۸۴
گزنفن تاریخ توسیدیت را اتمام نمود این مورخ یکی از سرداران بزرگ
آتن بوده و مدتی در اسپارت جنگ نموده ولی فایده از فتوحاتش نبرده او را
از آتن اخراج کردند گزنفن به الید که یکی از شهرهای اسپارت است رفته
در آنجا متوطن گشت گزنفن تاریخش را بزبان ساده نوشته و مخصوصاً مراجعت
ده هزار نفر را که خود سردار آنها بوده و بعدها مذکور خواهد شد بخوبی نمایانده
سوفسطائیان عالمین معانی و بیان — در عصر پریکلس
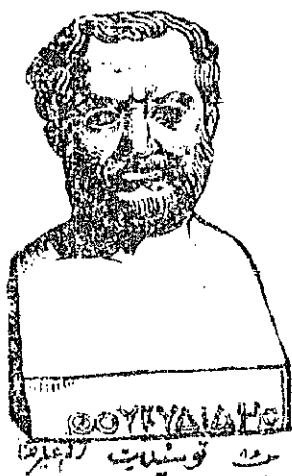
مردمان چندی به آتن آمده
از تقوی و حوادث دنیوی
داعجاز سخن میسرانند یکی
از آنها موسوم به هیپیاس
گفته من بر طبیعت کار
میکنم

توسیدیت

این اشخاص دوست و دشمن زیاد داشتند زیراکه غالبا اعتقاد بخدایان یونان
نداشتند مثلا پرتاگراس که معروف ترین آنهاست گفته انسان مقیاس
هر شیئی است وجود خدایان را نمیتوانیم ثابت نمائیم آتنیها از این مقالات
متغیر گشته کمر قتل او را بستند پرتاگراس فرار نمود
دیاگراس که از ساکنین ملس بود عبادت مذهبی الوزیس را مسخره نمود آتنیها
او را تعاقب کردند دیاگراس بشهری فرار نموده خود را خلاص کرد
اطلاع صحیحی درباب سوفسطائیان نداریم لیکن واضح است که پرتاگراس و پرودیکوس
اشخاص حکیم عاقلی بودند
در همین عصر مردمان دیگری به آتن آمده مقالات زیادی در فصاحت و بلاغت

زیستند مشهورترین این علما از جزیرهٔ سیسیل آمده اند

گرژیاس که از ساکنین لئونتینی است در مقالات خود میگوید بلاغت
و فصاحت را میتوان آموزاند ولی تعلیم کردن عقل محالست — هیچ موجودی نیست
— اگر موجودی باشد شناختن آن محال است — اگر هم شناخته شود آن را باثبات
نخواهند توانست برسانند

گرژیاس وقتی در آتن بسر برد و عقیده او را محترم میداشتند هرچند از اهل سیسیل بود
لکن مقالاتش را بزبان آتیک ها نوشته بود

یکی از علمای سیسیل موسوم به کراکس که از ساکنین سیراکوز بود مقالات چندی در
باب مرافعه و شکایت نوشته

تیزیاس یکی از شاگردان کراکس گفته بود اگر من بتوانم هر مرافعه را در محاکم قضاوت
باثبات رسانم مبلغی پول به استادم تقدیم خواهم کرد چون تعلیمش تمام شد کراکس
پول طلب کرد تیزیاس نداد کراکس شاگردش را بمحکمهٔ قضاوت برد تیزیاس در
مقابل تمام قضات بلند شد و گفت اگر معلم من چیزی ثابت کند من هیچ نخواهم داد
زیرا که من با او قرار داده ام که چون چیزی را من باثبات رسانم باو جایزه دهم قضات
متعجب گشته حرف او را پسندیدند

فصل نوزدهم

جنگ پلوپنز

آغاز جنگ — در وقتی که آتن با اسپارت صلح کرده بود یعنی در سال
۴۴۵ آتن اول شهر بحری و اسپارت اول شهر بری یونان گشت و هر کدام مقداری
متحد با خود داشتند

اسپارت تنها در ترتیبات حکومتی یونان مخالفت میکردند لکن کرنت که با اسپارت متحد
بود رقیب آتن شد زیرا که تجارتش ضرر میرسانیدند

کرنت با کرسیر که یکی از مستعمراتش بود جنگ میکرد زیرا که حیوانات قربانی را برای روز
عید کرنت نفرستاده بود کرسیر از آتن کمک خواستند و هم مقداری کشتی و قشون
به کرسیر فرستاد

در این زمان پتیدیا که یکی از مستعمرات آتن بود بر آتنیها شوریدند کرنتیها که رقیب آتن بودند
چند کشتی به کمک ساکنین پتیدیا روانه کردند

مگارها هم بر آتن شوریده و آتنیها قرار دادند که از آن زمان به بعد سفاین تجارتی مگار را
در بنادرشان داخل نمایند مگارها هم قسمتی از اراضی آتیک را غصب نموده و آنجا را
زراعت کرده برای دمیتر وقف نمودند

در جنگ کرنت با آتن نمایندگان اسپارت دیگر بار و کرنت جمع گشته از جنگ سخن

دادند ولی آتنیها یکه در مجلس حضور داشتند مخاطرات و صدمات جنگ را بایشان و مجلس گوشزد کردند

اسپارتیها کوشش آنها را بی ثمر فرض کرده و بریاست آرکیداموس پادشاه اسپارت در

سال ۴۳۲ قرار جنگ را دادند

اسپارتیها اول از دلف وحی خواستند وحی رسید که آتنیها را بقوت غلبه خواهید

کرد اسپارتیها در این باب با متحدین خود مشورت نموده و از گنج دلف و المپی مبلغی

پول برداشته چند سفینه جنگی ساختند

آتنیها پیغامی به اسپارت فرستادند که تصور نکنید آتن پست تر و ضعیف تر از اسپارت است

اگر مساوی شهر اسپارت نیست بلاشک از او قوی تر است

غفلت پلاتها — قبل از جنگ تب‌ها که دشمن آتنیها بودند کوشش زیادی

نموده و شهر کوچک پلات را تسخیر نمودند

در اوایل بهار سال ۴۳۱ سیصد مرد جنگی تب کمین نموده و در شبی بارانی داخل

پلات شده و فریاد کردند هر کس میخواهد آسوده باشد اسلحه خود را گرفته به ما رو آورد

پلاتها بجز تسلیم چاره ندیدند ولی چون صبح آمد پلاتها کوچه‌های شهر را سنگر

کرده حمله به تب‌ها نمودند زنان پلات از بالای بامها سنگ بسر دشمن میریختند تب‌ها

خود را بکالنهای تنگ شهر انداختند خواستند از دروازه که داخل شده بودند فرار نمایند
لکن دروازه بسته بود و از اینجهت عده مقتول رسیده و عده خود را از حصار شهر
پرت نموده هلاک شدند

پلات با ۱۸۰ اسیر خود برگشته و برای آتنیها خبر این فتح را دادند آتنیها
چند کشتی آذوقه بدانجا فرستاده و زنان پلاته را به آتیک آوردند

استیلاء اتیک — قشون آتن مرکب از ۱۳۰۰۰ سپلیت و ۱۶۰۰۰
نگاهدار و ۱۲۰۰ سوار و ۱۶۰۰۰ برای ساخلو بود

شهرهای متحده آتن ۳۰۰ کشتی و سالی ۱۰۰۰ تالان برای آتن میفرستادند
آتنیها در معبد پارتنن ۶۰۰۰ تالان بغیر از ۶۰۰ تالان و شمش طلای الهه مالک بودند

تمام شهرهای پلپونز بغیر از ارگس و آشئن با اسپارت متحد شدند
قشون اسپارت زیادتر از آتن بود لیکن بی پول و بی کشتی بودند پریکلس چنان
قوه بری اسپارت را میدانست آتنیها را مجبور بجنگ بحری نمود

تمام سکنه اتیک به آتن آمده در حوالی بندر پیرسکن نمودند اسپارت تمام
شهرهای متحده را جمع کرده و ۶۰۰۰۰ نفر بریاست ارکیدامس پادشاه اسپارت
در سال ۴۳۱ به اتیک روانه نمود چون اسپارتیها به اتیک رسیدند شهر را خالی دیدند

مقداری داخل شده و مقداری در بیرون چادر زدند
اسپارتیها آتیک را غارت کرده درختها را بریده و زرعها را آتش زدند آتنیها
از دور شعله آتش را مشاهده نموده خواستند از شهر به بیرون آمده جنگ نمایند
لیکن پریکلس آنها را ممانعت نموده گفت درخت اهمیت ندارد و باز سال دیگر
خواهد روئید ولی انسان چون کشته شد محال است دیگر زنده شود
بواسطه تنگی آذوقه اسپارتیها بعد از یکماه از آتیک بیرون آمدند
سفاین آتن از بندر بیرون آمده و سواحل پلوپونز را غارت نمودند
پریکلس بعد از غارت آتیک با ۱۳۰۰۰ پیاده به مگارا رفت ولی چون از [illegible]
مستوحش بود اول آنجا را مسخره کرده و آتنیها را در آنجا مسکن داد
طاعون آتن — در سال ۴۳۰ مجدداً اسپارتیها آتیک را غارت نمودند
در این زمان طاعون سختی در آتن بروز کرد گویند این طاعون از مصر با ایران سرایت
کرده بود زیرا که اول بواسطه تجاری که در بندر پیرائه آمده بودند ناخوشی
بروز کرد آتنیها تصور میکردند که آپلن رب النوع سبب وقوع طاعون شده
عده زیادی از ایشان هلاک شدند پریکلس با وجود ناخوشی جنگ سختی با آنها
نموده و ۱۰۰۰ نفر از قشونش هلاک شد ملت پریکلس را متهم نموده او را از

سرداری خلع نمودند و پسر و خواهر پریکلس از طاعون مردند ولی پریکلس هیچ
برگ آتنها اهمیت نداده و همیشه وطن را مدافعه نمود تا آنکه پسر آخرینش هلاک شد
پریکلس تاج عزا را بسر پسرش گذاشته گریه زیادی نمود و این اول دفعه بود
که این سردار بزرگ گریه و زاری نمود

آتنیها دو مرتبه پریکلس را سردار نمودند ولی اینده فعه بواسطه ضعف و غصه زیاد
این سردار بزرگ دچار طاعون گشته و در سال ۴۲۹ درگذشت

دوستان پریکلس در نزدیک مردنش بدور او جمع شده فتوحات او را بیاد
میآوردند سردار بزرگ با صدای ضعیفی دوستان را خطاب نموده گفت تمام حظ
دنیا را برده ام و تا بحال باعث مرگ کسی نشده ام

تسخیر پلات — مدت چند سال اسپارتیها به اتیک آمده آنجا را غارت
مینمودند از آنطرف هم آتنیها بسواحل پلپنز آمده آنجا را غارت میکردند اسپارتیها چون
سفاین تجارتی آتن را تسخیر مینمودند ملاحانش را در دریا میافکندند از آنطرف آتنیها نیز
قاصدین اسپارت را در چاه های عمیق میانداختند

قشون اسپارت پلات را محاصره نمودند در این شهر فقط یک دسته قشون و صد تن برای نان
پختن بود پادشاه اسپارت چند حیوان قربانی نموده و از خدایان حامی پلات خواهش

تسخیر شهر را نمود

چون حصار این شهر را محکم ساخته بودند سپارتیها نتوانستند زود آنجا را تسخیر کنند ازاینجهت خواستند آنجا را آتش بزنند ولی روسای قشون آن عمل را نپسندیده قرار دادند که سنگر محکمی با چند خندق بدور پلاته بسازند بالاخره مدت دو سال شهر را احاطه نمودند تا اینکه پلاتهایها تنگ آمده در شب تاریکی ۲۲۵ مرد جنگی از حصار پائین آمده و با خنجر و نیزه حمله به اسپارتیها نمودند بعد از جنگ فرار کرده به آتن رفتند سپارتیها شهر را تسخیر نموده تمام مردان را بقتل رسانیده زنان را اسیر نمودند بعد ابنیه شهر را خراب کرده ولایات را به تب بخشیدند

شورش و تسخیر میتیلن — میتیلن بزرگترین شهر لسبس بود ساکنین چون ضعف آتن را مشاهده کردند با پلپونزیها متحد شدند آتنیها ۲۵۰ کشتی و ۳ دسته قشون در پیتید و میتیلن را آکارنانی گذاشتند

میتیلنیها تسلیم شده و سپارتیهائی که در آنجا بودند بمعابد پناه بردند ولی آتنیها آنها را با سردارشان از معابد بیرون آورده با غل و زنجیر به آتن فرستاده و تمام آنحضار را بقتل رسانیدند

چون آتنیها از میتیلن فراغت حاصل کردند خواستند که شهرهای متحده دیگر مثل میتیلن

رفتار نکنند از اینجهت قرار دادند که تمام ساکنین میتیلن را بقتل رسانند ولی روز
دیگر از این حکم پشیمان گشته و قاصدی برای منع قتل میتیلن روانه نمودند
ساکنین میتیلن از قتل خلاص شدند ولی شهرشان خراب گشته و زمینش به ۳۰۰۰
قسمت شده و هر کدام را به یکی از نجبای آتن بخشیدند

نیسیاس و کلئن — بعد از مرگ پریکلس دو نفر در باب ریاست مجلس
آتن همیشه نزاع داشتند

رئیس دموکراتها کلئن بود این شخص دارای چند کارخانه دباغی بود (اریستفان
که رقیب او بود او را مسخره نموده دباغ خطابش میکرد)
کلئن حکم قتل میتیلنیها را داد زیرا که عداوت زیادی با اسپارتیها داشت و چنانکه
میگویند جنگرا او سبب شد

نیسیاس یکی از متمولین بزرگ آتن بود و چند معدن نقره در لُریوم مالک بود
گویند در معدن نقره اش ۱۰۰۰ غلام خدمت میکرده این شخص خطیب و عالم
نبوده لکن چون مهمان نواز و حامی ضعفا بود کم کم در آتن مشهور گشت
نیسیاس ضد دموکراتها بود و جد و جهد زیادی برای اصلاح نمود

وقایع پیلس و اسفاکتری — آتنیها برای حفظ شهر لیشنی تی کردار

جزیرهٔ سیسیل با شصت چند کشتی و عدهٔ قشون بریاست دمستن فرستاده بودند
این سردار فتوحات زیادی در اکارنانی کرده بود

دمستن برای حفظ پیلیانی که به اسپارت شوریده بودند خواست چند سنگر
روی کوهی که مشرف بر پیلس است بنا نماید سرداران از آن انحراف ورزیدند ولی بعدها
چند سنگر بنا که دمستن گفته بود ساختند در این ایام اسپارتیها عید داشتند و اتفاقاً مانع
از ساختن سنگرها نگردیدند

بعد از شش روز سفاین آتن از پیلس مراجعت نموده و دمستن را با پنج کشتی و مقداری
قشون در آنجا گذاشتند اسپارتیها بعد از عید قشون خود را از آتیک و کرسیر برگردانده
دمستن را محاصره نمودند

۴۲۰ هپلیت اسپارتی از کشتی بیرون آمده در جزیرهٔ سفاکتری اردو زدند دمستن
مقداری از قشونش را در دامنهٔ کوه نگاه داشته و خود با ۶۰ هپلیت جلو بندر
پیلس را نگاه داشته مدت دو روز جنگ کرد آخرالامر اسپارتیها خواستند حمله
نمایند ولی ۵۰ کشتی از آتن به کمک دمستن آمده و سفاین اسپارت را شکست
داد و چهارصد و بیست هپلیت اسپارتی که تمام از خانوادهٔ نجبا بودند بدست
سفاین و قشون آتن گرفتار شدند

مفتشین اسپارت برای خلاصی جزیرهٔ اسفاکتری بجز صلح چاره ندیدند از این جهت
چند قاصد به آتن فرستاده برای اینکه قرارداد صلح را بدهند

کلئن خواست که اسپارتیهای اسفاکتری تسلیم شوند ولی قضات با این عمل راضی نگشته
و جنگ دوباره شروع شد

حکومت اسپارت اعلان نمود که هیلت ها اگر آذوقه بجهت اسپارتیهای اسفاکتری
برسانند تمام آزاد خواهند شد هیلت ها از این خبر مشعوف گشته هر کدام مقداری
آذوقه بجهت آنها بردند

کلئن در مجلس آتن اظهار کرد که باید حکماً جزیرهٔ اسفاکتری را تصرف آورد
نیسیاس گفت اینکار را باید کلئن انجام دهد تمام اعضای مجلس رای بجهت کلئن دادند

کلئن قرار داد که پس از بیست روز به اسفاکتری خواهم رفت

کلئن چنانکه وعده داده بود بعد از بیست روز با عده قشون بکشتی نشسته روانه اسفاکتری
شد در این جزیره اسپارتیها در پناه چند درخت منزل کرده بودند از اتفاقات یکی
جرقهٔ آتشی پریده درختها را سوزانید اسپارتیها را در حرکت داده بعضی بنزدیک
چشمه و برخی در ساحل جزیره منزل نمودند

کلئن چون به اسفاکتری رسید قشونش را بدو قسمت نموده شب وارد جزیره شد

اول پیش قراولان اسپارت را بقتل رسانده و آنگاه مرتفعه جزیره را مسخر نمود
در طلوع آفتاب اسپارتیها خود را میان دو دسته دشمن دیدند از هر طرف که حمله
مینمودند بضرب تیر یا فلاخن پامال میشدند تا اینکه از گرسنگی و تشنگی خسته شده
از آن ۴۲۰ نفر فقط ۲۹۲ نفر باقی ماند

کلئون خواست آنها را زنده به آتن ببرد ولیکن اسپارتیها قرار دادند با قشونی
که در ساحل بندر پیلس منزل داشت مشورت نمایند در این بین کاغذی رسید
و در آن نوشته بود ای اسپارتیهای شجاع خود را تسلیم نموده سبب خفت
اسپارت نشوید

اسپارتیها تسلیم شدند و این اول دفعه بود که اسپارتی تسلیم شود زیرا که در موقع
خطر چون چاره نمیدیدند خودشان را میکشتند

شخصی یکی از محبوسین جزیره اسفاکتری گفت آیا اسپارتیهائیکه در جزیره کشته شدند
شجاع بودند محبوس جواب داد ولی تیرهای گران شجاعان را انتخاب میکنند

چون کلئون به آتن مراجعت نمود آتنیها تحسین زیادی از او نموده و او را با تعظیم اجازه دادند
که در معبد پریتان غذا خورد و در آکرپل مجسمه برای رب النوع ظفر بسازد (۴۲۵)

برازید آتش در آمفی پلیس —— آتنیها بعد از فتح اسفاکتری

قرار دادند که اگر اینبار دفعه اسپارتیها به آتیک حمله برند محبوسین اسفاکتری را بقتل
برسانند از اینجهت مدتی اسپارتیها جنگ نکردند

آتینیها باز عادت خود را ترک نکرده هر سال سواحل پلپونز را غارت مینمودند مثل اینکه
جزیرهٔ سیتر را تسخیر نموده و یک ساخلو آتنی در آنجا گذاشته بعد شهر تیر را که در آن
اژینتها مسکن نموده بودند تسخیر کرده و ساکنینش را به آتن فرستاده و در آنجا تمام را
بقتل رساندند

یکنفر اسپارتی موسوم به برازیداس که در شجاعت و عدالت مشهور بود
قصد کرد که آتینیها را از تراس خارج کند آتینیها احتیاج زیادی باین شهر داشتند
زیرا که معادن طلا و جنگلهای زیاد داشت

مفتشین ۱۰۰۰ سرباز پلپنزی و ۷۰۰ هیلت همراه برازیداس نمودند
برازیداس با کمال اطمینان از تسالی که یکی از شهرهای متحدهٔ آتن بود عبور کرد
نزد پردیکاس پادشاه مقدونیه رفت و خواست او را با اسپارتیها متحد کند
برازیداس از آنجا بکالسیدیک رفت یکی از ساکنین اغنیشیر موسوم به آکانت
خواست او را از عبور کالسیدیک منع کند ولی بهره مند نگشت

یک ساخلو آتنی در آمفی پلیس که نزدیک رود استریمن است توقف داشت برازید

اول پل رودخانه را بتصرف آورده بعد شهر را مسخر نمود و قرار داد که ساکنین یا تسلیم
شوند و یا شهر را تخلیه نمایند
برای مدد آتنی ها سپس توسیدید با هفت کشتی آمد ولی وقت گذشته بود آتنیها
توسیدید را اخراج کردند
شهرهای کالسیدیک تماماً بر ضد آتن شوریده و با اسپارتیها متحد شدند بعد تاج
طلائی به برازیداس جایزه دادند
کلئون چون از نتیجه آمفی پلیس مخبر گشت بمجلس آتن حاضر شده گفت حتماً باید این شهر بزرگ را
از تحت تصرف اسپارتیها خارج کنیم آتنیها او را سپهسالار نموده و با ۳۰ کشتی به
ایون که بندر آمفی پلیس بود روانه نمودند
کلئون در دامنه تپه های شهر اردو زد و برازیداس سربازانش را در شهر مخفی نمود
سردار آتنی مخبر گشته خواست به ایون فرار نماید اما برازیداس یک دفعه با ایشان حمله
نموده شکست فاحشی بانها داد کلئون در جنگ مقتول و ۶۰۰ نفر از همراهانش
هم کشت مقتولین اسپارت با خود برازیداس هفت نفر بود (۴۲۲)
صلح نیسیاس — در این مدت هر دو طرف از جنگ خسته شده
نیسیاس آتنی و پلیستوآناکس پادشاه اسپارت میل بصلح داشتند ولی

شهرهای کرنت و مگار و باقی همیشه در فکر جنگ بودند اسپارتیها صلح نموده قرار
دادند که مدت پنجاه سال جنگ نکنند برای استرداد و صلح هفده آتنی و هفده اسپارتی
قسم بوطن خوردند هر سال این قسم نامه مکرر میشد و آنرا روی سنگها حجاری نموده در معبد
اکرپل و اپلن آمیکلین و المپی و دلف قرار دادند این عهدنامه موسوم بصلح نیسیاس
میباشد (۴۲۱)

جنگ کرنت با آتن و اسپارت با ارگس هم که مدتی طول کشیده ارگسها با آرکادیها
مانتین و الیس متحد شده ولی باز از اسپارت شکست خوردند

الیس با رقابت نموده دیگر اسپارتیها را در بازیهای المپی داخل ننمودند لکن لیکاس
اسپارتی بدون معرفی کردن نفسش در بازیهای المپی حاضر شده و فاتح گشت
ولی چون بعد او را شناختند حکم قتل او را داده و لیکاس بدبخت را
بضرب چوب هلاک کردند

آلسی بیاد — در این عصر شخصی موسوم به آلسی بیاد در آتن مشهور گشت
خانواده این شخص از نجبا، مادرش از طایفه آلکمئون، و پدرش کلینیاس
که در یکی از جنگها مقتول شد در وجاهت و فصاحت از تمام آتنیها گوی سبقت
برده بود و حکایات زیادی در باب زندگانی او نقل میکنند

تخته نرد بازی می‌نمودند که
عرابه رسید رفقا از جای
خود بلند گشته راه گشاد
نمودند آلسی بیاد از عرابه‌چی
خواهش نمود که قدری

۸۳ ـ آلسی بیاد

صبر نماید تا بازی تمام شود عرابه‌چی اعتنائی نکرده پیش رفت فی الفور آلسی بیاد
در کوچه خوابیده گفت حال اگر میتوانی پیش بیا
روزی یکی از رفقایش را با دندان گاز گرفت رفیقش گفت تو مثل زنان گاز میگیری
آلسی بیاد جواب داد خیر آسوده باش مثل شیر گاز میگیرم
آلسی بیاد یک سگ قشنگی داشت که ۷۰۰۰ درهم قیمت او بود برای اینکه خود را در آتن
مشهور نماید دم سگ را برید
روزی با رفقایش شرط نمود که هیپنیکس را که در آتن مشهور بود سیلی زند
این عمل را انجام داده و روز دیگر نزد هیپنیکس رفته عذر خواهی نمود
زنش هیپاریت از بی‌ترتیبی زندگانی او شکایت نزد قضات برده و طلاق

خواست آلسی بیاد نزد قاضی رفته زنش را در بغل گرفته بخانه آورد و با او صلح نمود
روزی جائی دعوت داشت بعد از نهار ظروف غذا را تماما برده بیکی از رفقایش
بخشید صاحبخانه اظهار کرد که هرچه آلسی بیاد طلب کند دریغ نخواهم کرد
روزی بمدرسه رفته و ایلیاد هومر را در آنجا ندید. از این جهت یک سیلی بمعلم وارد آورد
خلاصه آلسی بیاد در تمام کارها سرآمد رفقای خود بود مثل اینکه در بازیهای
المپی هفت عرابه برده و دو جایزه گرفت همیشه با لباس ارغوانی و کفشهای
تنگ مشرق زمینها و گیسوان مجعد حرکت مینمود سپری داشت که از طلا و عاج
ساخته شده بود همیشه شبیه بزنان حرف میزد جوانان آتن وضع و ترتیب او را
تقلید میکردند

آلسی بیاد میل زیادی بموسیقی و فیلسوفی داشت چنانکه یکی از شاگردان سقراط
بود کم کم ترقی نمود و بزرگترین خطیب یونان گشت
آلسی بیاد خود را بتمام صدمات از قبیل گرسنگی و تشنگی و عریان بودن غیره عادت
داده بود چون با مجوسین جزیره ... مراوده میکرد کم کم مهر و محبت
اسپارتیها در قلبش نفوذ کرد ولکن اسپارتیها همیشه از او پرهیز میکردند آلسی بیاد
از آنها مأیوس شده در پیش دیگر اتباع آتن گشت و شوفی کمک چند شهری

که با سپارت جنگ میکردند فرستاد

سفر جنگی سیسیل — چون کلئن پادشاه سیسیل کارتاژها را در سال ۴۱۰ شکست داد سیراکوز شهر عمده سیسیل شد این شهر با کرنت متحد گشته و رقابت با آتن را مینمود آتنیها چند کشتی بکمک ساکنین شهر کوچک لئونتی که با سیراکوز جنگ میکردند فرستادند

چون سیسیل جزیره خوش آب و هوا و دارای مراتع عالی و بنادر زیبا بود آلسیبیاد در مجلس آتن اظهار کرد که باید آنجا را مسخر نمود این خبر کم کم در آتن منتشر شده در تمام زورخانه‌ها و میدانها از تسخیر سیسیل سخن راندند

نیسیاس این قصد را ناصواب دانسته میگفت حال که تمام مستعمرات ما در انقلاب است چگونه میتوان سیسیل را مسخر نمود ملت بسخن او گوش نداده و تهیه جنگ را دیدند مدت ۲۴ روز سفاین و قشون و آذوقه لازمه را حاضر کرده و بریاست سه سردار که عبارت از نیسیاس و لاماخس و آلسیبیاد باشد حرکت نمودند (۴۱۴)

یکشب قبل از حرکت قشون مجسمه هرمس در معبد افتاده شکست آتنیها این حادثه را شوم تصور کرده و آلسیبیاد را مقصر نمودند آلسیبیاد بیگناهی خود را باثبات رسانده و قشون را حرکت داد چون به بندر پیره رسیدند آلات حرب و آذوقه و قشون را در سفاین نشانیده و یکی از پهلوانان دعائی خوانده و قدری شراب با آب مخلوط

نموده و برای خدایان بدریا ریخت بعد تمام قشون سرودی خوانده حرکت نمودند کشتیها چون به کرسیر رسیدند قدری توقف نمودند تا اینکه قشون و سفاین شهرهای متحده حاضر شدند

در این سفر ۱۰۰ کشتی جنگی آتن و ۳۴ کشتی جنگی شهرهای متحده و ۳۰ کشتی برای آذوقه و ۱۰۰ کشتی برای حمل و نقل ۴۵۰۰۰ قشون بود

چون سفاین به سیسیل رسید نزاعی بین سرداران واقع گشت زیرا که لاماشس میخواست سیراکوز را متصرف کند نیسیاس خیال مراجعت داشت آلسیبیاد خواست با متحدین حمله نماید در اینوقت یک کشتی برای مراجعت دادن آلسیبیاد رسید چنانکه مذکور شد برای شکستن مجسمه هرمس نسبت این نوع آلسیبیاد را مقصر کرده بودند و بعد از عزیمت او هفده نفر از نجبا را بقتل رسانیده بودند

آلسیبیاد فرار نموده به اسپارت رفت آتنیها اموال و املاک او را غصب نموده قضات ملعونش خطاب کردند آلسیبیاد چون به اسپارت رسید آنها را کمک نموده و برای جنگ با آتن ترغیب نمود

محاصرهٔ سیراکوز — نیسیاس چند ماه سفاین را در دریا نگاه داشت تا اینکه فصل بهار رسید آنوقت قشون را از دریا بیرون آورده در کوههای شمالی سیراکوز

۳۰۴ مزال داد آتنیها برج مدوری در دامنه کوه بنا کرده و چند سنگر محکم در اطراف آنها
ساختند سیراکوزها برای تسخیر سنگرها جنگی نموده ولی از آتنیها شکست سختی خوردند
لاماخوس در این جنگ کشته شد

شهر سیراکوز از دو طرف محاصره شده بود یکی از سمت دریا دیگری از طرف شمال
بواسطه قشون بری

اسپارتیها بنابر سفارشات آلسیبیاد گلیپپ سردار را به سیراکوز فرستادند این سردار
۳۰۰۰ نفر قشون از سیسیل جمع نموده و از سمت شمال وارد شهر گشت
سیراکوزها خیلی مسرور گشته و در یک حمله سنگر محکم آتنیها را گرفته آنها را عقب نشاندند
سفاین آتنی چون مدتی در دریا توقف کرده بود ضایع گشته و ملاحان بی شوق شده
بودند نیسیاس کاغذی به آتن فرستاد که یا سفاین را مراجعت دهید یا کمک زیاد
با پول فرستید زیرا که من ناخوشم و مراجعت خواهم نمود
آتنیها این دفعه ۷۳ کشتی و ۵۰۰۰ هپلیت و ۳۰۰۰ کماندار بریاست دموستن فرستادند
شب جنگ واقع شد و کرسیرها که متحد به آتن بودند سرود اسپارتی خواندند آتنیها
آنها را اسپارتی گمان کرده حمله برایشان بردند و دو هزار نفر در آن شب هلاک گردید
دموستن و نیسیاس خواستند مراجعت نمایند ولی کسوف پیدا شده آتنیها گمان

کردند که این کسوف علامت منع مرحمت از آنها است از اینجهت مدت یکماه
صبر کرده و قربانی زیادی برای خدایان نمودند
در این زمان سفاین سیراکوز سفاین آتن را شکست داده و آنها را از بندر بیرون نمود
دمستن خواست با ۶۰ کشتی که باقی مانده بود جنگ نماید ولی ملاحان قبول نکرده
سفاین را سوزانیدند
قشون آتن مرکب از ۴۰۰۰۰ نفر بود ناخوشی در میان آنها افتاده و عده زیادی
از ایشان را هلاک نمود دمستن و نیسیاس قشون را دو قسمت کرده و هرکدام از طرفی
جزیره حرکت کردند قشونیکه همراه دمستن بود روز اول ۷ کیلومتر را طی نمود
مقابل قشون دشمن رسید سیراکوزها آنها را شکست داده دمستن سردار
آنها را حبس کردند
قشونیکه همراه نیسیاس بود نزدیک رودخانه آزیناروس دچار سیراکوزها
شد نیسیاس تسلیم گشت (۴۱۳)
سیراکوزها دمستن و نیسیاس را بقتل رسانیده و قشونی که از آنها باقی مانده بود فروختند
ولی نجبا آتن را که جزو قشون بودند به لاتمی ۱۸۰ که نزدیک سیراکوز است
برده و ۷۰۰۰ نفر از آنها را در دره که از همه طرف کوه بود آنها جا دادند

غذای این محبوسین فقط جو و قدری آب بود کم کم ایشان ناخوش شده غالبشان مردند
سیراکوزیها بعد از هفتاد روز آنهائی را که باقی مانده بودند از آنجا بیرون آورده فروختند

تقویت اسپارت بواسطهٔ پادشاه ایران — اسپارتیها چنانکه
مذکور شد هر سال به آتیک آمده سواحل آنجا را غارت مینمودند آلسیبیاد آنها را اغوا
به تخریب آتیک نمود آگیس پادشاه اسپارت این رای را پسندیده و به دسلی
که ۲۴ فرسخ از آتن دور است آمد (۴۱۳) اسپارتیها در آنجا سنگر محکمی بستند

ساکلوی در آنجا گذاشتند چون آذوقهٔ آتنیها از آب تنگه‌ها و دریای سیاه میآمد
این راه را خیلی حفظ میکردند ولی در اینوقت مجبور شده با خرج زیادی آذوقه
از طرف دریا میآوردند

تمام غلامان مملکت او رعایائی که از حکومت آتن رضایت نداشتند به دکلیا
و چنانکه مورخین نقل کرده‌اند عدهٔ آنها به ۲۰۰۰۰ نفر رسید

پادشاه ایران چون ضعف آتنیها را مشاهده نمود خواست شهرهای یونانی آسیا را که
مدت پنجاه سال مالیات نداده بودند از تحت تصرف آتنیها خارج نماید

در سواحل آسیای صغیر دو ساتراپ ایرانی (حاکم) حکومت داشتند در شمال
فارناباز که مقر حکومتش در داسکیلیون بود در جنوب تیسافرن که مقر
حکومتش در سارد و پایتخت لیدی بود

این دو ساتراپ با هم رقابت کرده و جد و جهد زیادی برای تسخیر سواحل آسیا
و یونی نمودند اسپارتیها آلسی بیاد را نزد تیسافرن فرستاده وعده نمودند
که شهرهای یونانی آسیا را برای پادشاه ایران مسخر نمایند تیسافرن در عوض این
خدمت بزرگ پول زیادی جمع کرده به اسپارت فرستاد

تمام شهرهای متحده کم کم بر آتنیها شوریده و از تحت تسلط ایشان خلاص گشتند فقط

شهر ساموس با آتن متحد ماند — آتنیها سفاین قشون خود را به آنجا کوچ دادند

مراجعت الکبیاد — الکبیاد مدتی خدمت به اسپارتیها نموده و عاقبت
با اژیس پادشاه اسپارت بهم زد و اسپارتیها خواستند او را بکشند الکبیاد مخبر شده
نزد تیسافرن رفت و در آنجا جد و جهد زیادی نموده و نگذاشت دیگر پول به اسپارت بفرستند
در این عصر نجبای معتبر دولت آتن بودند زیرا که اغلب آنها در سیسیل کشته شده و یا
سامس رفته بودند

دشمنان دموکراسی وقت را غنیمت شمرده رؤسای دموکراتها را بقتل رسانیده و مجلسی
مرکب از چهارصد نفر تشکیل دادند بعد خواستند صلح نمایند ولی اسپارتیها قبول
ننمودند.

الکبیاد خواست تیسافرن را با آتنیها متحد نماید چون شورش در آتن برپا شد ملاحان
و تجار از سامس به وطنشان برگشته قسم خوردند که مجلس شوری را حفظ نمایند بعد الکبیاد را
با چند نفر دیگر سردار نمودند (۴۱۱)

آتن در اینوقت دچار صدمات و مخاطرات زیادی بود الکبیاد از طرف هلسپن
با قشون فارنا باز جنگ نمود آتنیها هم از این راه گندم میآوردند و نزدیک بود
قحطی سختی در آتن پیدا شود لکن آتنیها سفاین دشمن را شکست دادند بعد چند سفیر

برای استقراض نزد فارناباز (ساتراپ ایران) فرستادند حاکم ایرانی [illegible]
سفرا را نگاهداشت

سفاین آتن بدو قسمت شدند ترازیبول به تراس رفته خواست شهرهای این مملکت را
با آتن متحد نماید آلسی‌بیاد برای کسب پول به کاری رفت
بعد از آنکه آلسی‌بیاد مبلغ ۱۰۰ تالان جمع نمود با ۲۰ کشتی به پیره مراجعت کرد
ولی چون از آتنیها خوف داشت با چند نفر از همراهانش به آتن وارد شده فوراً
بمجلس حاضر شده گفت من بیگناه را بمرگ فتوی داده و اموالم را غصب نمودید ولی
من همیشه فکر وطن خود بوده و آنی از ترقی دادن او کوتاهی نورزیده‌ام وکلای
مجلس از اقوال او متأثر گشته اموالش را رد نموده دو دفعه سردارش کردند
لیزاندر — اسپارتیها لیزاندر را امیرالبحر سفاین نمودند این شخص خیلی نجیب
نبوده زیرا که چنانکه نقل میکنند مادرش از ایلیت‌ها بود
تیسافرن در این زمان از حکومت سارد خلع شده و کورش بجای او نشسته بود این حاکم
جدید میل زیادی به اتحاد با اسپارت داشت لیزاندر نزد کورش رفته قرض طلب نمود
کورش در جواب گفت پدرم ۵۰۰ تالان بمن داده من آنرا با تخت طلایم تقدیم
اسپارتیها خواهم کرد با وجود اینهمه محبت باز لیزاندر روزی چهار ابل برای

سربازان میگرفت و چون تنگه آتنیها روزی سه ابل به ملاحان میدادند سربازان ما چهار ابل میدادند

و از این جهت مقداری از ملاحان آتنی استعفا نموده به قشون اسپارت ملحق گشتند لیزاندر

آنها را پذیرفته و ۹۰ کشتی مرتب نمود

آتنیها چون از استعفای ملاحان مخبر شدند تغییر یافتن آلسیبیاد نموده و او را از

سرداری خلع نمودند آلسیبیاد وا رفته به کرزنس که در تراس واقعست رفته

و دیگر به آتن مراجعت ننمود

جنگ جزایر آرژینوز — سال دیگر اسپارتیها لیزاندر را خلع نموده

کالیکراتیداس را امیرالبحر نمودند این امیرالبحر از اسپارتیها ۱۴۰ کشتی گرفته

به میلت رفته و در آنجا از کوروش خواست استقراض نماید کوروش مدتی طول داد

تا اینکه امیرالبحر اسپارتی متغیر شده گفت چرا دولت یونان باید از وحشیان

استقراض کند بعد از آن متوجه متیمن شده و شهر متیلن را که در جزیره لسبوس واقعست

مسخر نمود و از طرف اسپارت باو حکم شد که ساکنین جزیره را اسیر نماید کالیکراتیداس

جواب داد تا امیرالبحری سفاین اسپارت به بنده سپرده است محالست چنین حکمی را انجام

دهم کالیکراتیداس محبوسین را آزاد نمود

بعد از تسخیر متیلن کالیکراتیداس سفاین آتنی را که بریاست کنن بود شکست داد

لکن کنن خود با دو کشتی فرار نمود. آتنی‌ها ۱۱۰ کشتی فرستادند امیرالبحر اسپارتی
۵۰ کشتی در میتیلن گذاشته خود با ۱۲۰ کشتی بجلوگیری سفاین آتن که نزدیک جزایر
ارگینوز بودند رفت کاهنان گفته بودند اگر در این جنگ صبر کنید کالیکراتیداس
کشته شود امیرالبحر اعتنائی نکرده گفت کشته شدن من اهمیت ندارد و اسپارت
پهلوان و مردمان کافی زیاد دارد

چون جنگ شروع شد کشتی کالیکراتیداس واژگون شده و امیرالبحر اسپارتی
غرق شد آتنیها سفاین اسپارت را تعقیب نمایند و ۷۰ کشتی آنها را ضبط نمودند
و ۲۵ کشتی آتن هم تلف شد

سرداران آتنی دو سرکرده و ۴۷ کشتی برای خلاصی غرق شدگان معین نموده
خواستند سفاین اسپارت را که در میتیلن مانده بود مسخر کنند در این وقت طوفان شدیدی
پیدا شده و ممکن نشد غریق‌ها را خلاص نمایند

چون سرداران به آتن مراجعت کردند شش نفر از آنها را مقصر نمودند زیرا که
غریق‌ها را خلاص نکرده بودند تیرامن سردار در مجلس حاضر شده گفت سبب
اتلاف غریق‌ها طوفان بوده و سرداران هیچ تقصیر ندارند ملاحان قشون هم
شهادت دادند ولی شهادت آنها فایده نبخشید زیرا که شش نفر سردار را بقتل رسا

(۴۰۶) آتنیها بعد از قتل سرداران پشیمان گشته اشخاصی را که در حکم قتل آنها همراهی داشتند بقتل رسانیدند

جنگ اگس پتامس — یونانیان آسیا میل و محبت زیادی بلیزاندر داشتند ولی چون در اسپارت دو دفعه منصب امیرالبحری را بشخصی نمیدادند از اینجهت شخصی را بجای لیزاندر گماشته و لیزاندر را حاکم شهرهای یونانی آسیا نمودند کورس مبلغی پول باو داد و لیزاندر چند کشتی مرتب کرده به هلسپون آمده شهر لامپزاک را مسخر نمود آتنیها صد و شصت کشتی نزدیک مصب رودخانه شوز یا اگس پتامس گذاشتند در این نقطه عرض هلسپون چهار کیلومتر میباشد

مدت پنج روز سفاین هر دو طرف صف کشیده و هیچ جنگی نمیکردند اسپارتیها در لامپزاک بسر میبردند ولی آتنیها در ساحل اگس پتامس میماندند آتنیها تصور میکردند که لیزاندر جرئت جنگ کردن ندارد

چون در ساحل رودخانه آذوقه نبود آتنیها مجبور بودند که در صحرا پراکنده شده تحصیل غذا نمایند آلسیبیاد دیگر بار نزد سرداران آتن آمده گفت خوب است که در سستس منزل نمائید سرداران آتنی نصیحت او را قبول نکردند

شب روز ششم لیزاندر سفاین را در دریا نگاه داشته و چند کشتی در عقب سفاین

آتن

آتن فرستاد برای اینکه او را از بیرون آمدن آتنیها از سفاین مخبر کند

لیزاندر بعد از ملاحظه سفاین را حرکت داد چون از تنگه گذشتند کنن سردار آتنی سفاین را
مشاهده کرده خواست آتنیها را بسفاین برساند لکن تمام آتنیها در تهیه غذا یا خواب
بودند اسپارتیها سفاین را ضبط نموده و غالب سربازان را بقتل رسانده یا اسیر
نمودند کنن با دو کشتی فرار نمود

لیزاندر ۳۰۰۰ آتنی را اسیر نموده و فتوای آنها را از سرداران شهرهای متحده
پرسید سرداران گفتند آتنیها قرار داده بودند که اگر در این جنگ فتح کنند فقط انگشت شست
اسرا را قطع کنند لیزاندر آن ۳۰۰۰ نفر را بقتل رسانید

تسخیر آتن — یکی از سفاین آتنی فرار نموده به بندر پیره آمد و خبر شکست
سفاین را بشهر داد مجلس نمود آنشب چنان هیجان و خوفی در ملت پدید شد که هیچ
استراحت نکردند و همه در فکر اسیر شدن بودند

لیزاندر خواست آتن را بواسطه قحطی متصرف شود از اینجهت هر آتنی را که در راه
میدید بشهر میفرستاد تا اینکه عده نفوس زیاد شود بعد با ۲۰۰ کشتی ساحل بحری شهر را
محاصره کرد پادشاه اسپارت با قشون زیادی در باغهای آکادموس لشکر کرد
آتنیها چون از هر طرف محاصره شدند خواستند صلح نمایند لکن اسپارتیها گفتند

اگر آتنیها برج و باروی شهر خود را خراب کنند صلح خواهیم نمود

یکی از رؤسای دیگر آتنها موسوم به ترامین نزد لیزاندر آمده سه ماه توقف نمود و در این
وقت قحطی سختی در شهر پدید شد و هر روز از عده نفوس بواسطه گرسنگی کاسته میشد
آتنیها شش نفر سفیر با ترامین برای قرارداد صلح نزد اسپارتیها فرستادند
متحدین اسپارت میل تخریب آتن را داشتند لکن اسپارتیها حرف ایشان را
نپذیرفته گفتند با چنین ملتی که یونان را از جنگ ایرانیان خلاص نموده نباید
چنین رفتار کرد فقط اسپارتیها بر این راضی شدند که حصار شهر را خراب نموده
و تمام سفاین آتن را ضبط نمایند مجلس آتن صلح را بر شروطی که اسپارتیها قرار
داده بودند تصویب نمود

اسپارتیها مدت چند روز قشونشان را با موزیک در آتن گردش دادند
بعقیده بعضی مورخین روزی لیزاندر با وکلای شهرهای متحده در باب آتنیها
مشورت میکرد در این بین یکی از آوازه خوانان آتنی که در این مجلس حضور داشت
اشعار از اورپید را خواند "ای دختر آگامنون من نزد تو پناه آورده ام و خواهش
میکنم که مرا نگاهداری کنی" سرداران اسپارتی متأثر گشته قسم یاد کردند که
هیچ صدمه به آتنیها وارد نیاورند

فصل هشتم

تفوق اسپارت

حکومت سی نفری آتن — ودر آتن اغنیا میل مجلس نداشته و همیشه در
فکر تخریب آن بودند لیزاندر از این نفاق غنیمت شمرده حکم نمود که حکومت آتن
باید با اغنیاء باشد

ملت سی نفر از نجباء را انتخاب نموده و قرار دادند که وضع قوانین آتن را بنمایند
انتخاب این وکلاء را اسپارتیها دشمنان مجلس نمودند

چون مجلس منعقد شد وکلاء ترک قوانین گفته و با استقلال حکومت کردند چنانکه بسیاری
نجباء و بزرگان شهر را توقیف نموده و عدهٔ زیادی از آنها را بقتل رسانیدند بعد از
اسپارت ۷۰۰ نفر سرباز خواسته و آنها را در وسط حصار آتن منزل دادند
وکلای این مجلس بقدری صدمه بسکنهٔ شهر وارد آوردند که آنها را ظالم و جبار لقب دادند

در میان وکلاء کم کم نفاق افتاد و ترامن که صلحنامه را نوشته بود گفت چرا اینقدر
ظلم میکنید و مردمان بیگناه را بهلاکت میرسانید وکلای دیگر متغیر گشته ترامن را کشتند

انهدام مجلس سی نفر — آتنیها چون اینهمه صدمه از این مجلس دیدند ترک
وطن نموده به تبس رفتند یکی از آنها موسوم به ترازیبول با ۷۰ نفر از رفقای خود

کوه پارنِس آمده و قلعه که چهار کیلومتر به آتن مسافت داشت متصرف شدند
قشون آتن حمله بآنجا نموده شکست خوردند بعد خواستند قلعه را بواسطه قحطی مسخر کنند
لکن چون زمستان بود و برف زیادی اطراف قلعه را گرفته بود و سربازان تاب
نیاورده بشهر برگشتند اینده فعه مجلس سی نفر آن ۷۰۰ اسپارتی را که در آتن بودند
بدانجا فرستادند ترازیبول به آنها شبیخون زده و ۱۲۰ نفر از آنها را کشت
سی نفر وکیل بعد از این شکست به الزیس آمده و سیصد نفر از اهالی آنجا را به آتن
آورده بقتل رسانیدند آتنیها کم کم شورش نموده و باترازیبول متحد شدند
ترازیبول چون عده همراهانش به ۱۰۰۰ نفر رسید به پیره آمده آنجا را متصرف
شد بعد بقلعه مونی شی رفت

قشون باز حمله بقلعه نموده ولی دو مرتبه شکست خوردند یکی از همراهان ترازیبول
بشهر آمده فریاد کرد ای ملت در مدت یکسال این مجلس بیشتر بشما صدمه وارد آورد
تا اسپارتیها مدت ده سال

آتنیها اینده فعه جمع شده قدرت و حکومت شهر را بدست ده نفر دادند این ده نفر
از اسپارت کمک طلبیدند لیزاندر با صد تالان پول برادرش با چهل کشتی به آتن آمد
پوزانیاس پادشاه که دشمن لیزاندر بود با قشون زیادی به آتن آمده نگذاشت جنگ

واقع شود قرار داد تمام اشخاصی که جلای وطن نموده اند دوم مرتبه به آتن مراجعت کنند
از اینجهت ترازیبول با همراهانش به شهر آمده قربانی بزرگی در اکروپل نمودند (۴۰۳)
آن سی نفر به الوزیس رفته تهیه قشون مینمودند آتینها تمام متحد گشته حمله بدانجا بردند
اول رؤسا را بقتل رسانده بعد همراهانشانرا به آتن برگرداندند
بعد از این جنگهای داخلی تمام ملت جمع گشته قسم خوردند که از وقایع گذشته چشم
پوشیده در ترقی وطن بکوشند

مرگ سقراط — چنانکه مذکور شد آتینها همیشه از سوفسطائیان و فیلسوفان پرهیز
میکردند زیرا که این اشخاص اعتقاد صحیحی به ادیان نداشته و غالباً عادت مردم را
تغییر میدادند در آتن پیرمردی بود که در عقل و ذکاوت مشهور و موسوم به سقراط
بود (س ۹۰) این فیلسوف
بزرگ اول حجار بود ولیکن
از شغلش دست کشیده شروع
به تحصیل فیلسوفی نمود
سقراط زشت رو و بسیار فربه
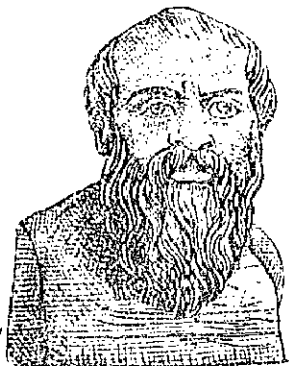
س ۹۱ سقراط

بود و او را غالباً به سیلن می سنجیدند یونانیان سقراط را خیلی محترم داشته و

سخنانش را بگوش هوش استماع مینمودند

سقراط در غالب جنگها شجاعت زیادی بخرج داده بود چنانکه در پتیدیه آلسیبیاد را که
مجروح شده بود نجات داد و در جنگ دیگری بعد از آنکه تمام قشون فرار نمودند
او برگشت سرداران کشته بودند اگر تمام سربازان مثل سقراط رفتار میکردند فتح از طرف ما
میشد سقراط در پلتیک بطولانی داشت و در مجلس آتن بر ضد حکم قتل سرداران
جزیره ارژینوز حرف زد در مدت زندگانیش هیچ اطاعت بقوانین سی نفر ننمود
آلسیبیاد چند قطعه زمین باو عطا نمود و پادشاه مقدونیه خواست او را بمملکتش ببرد ولی
سقراط هیچکدام را قبول نکرد غالبا پا برهنه و نیم عریان حرکت میکرد گاهی در
خیابانها و میدانها مردم را بدورش جمع نموده از حقیقت و عدالت و وطن پرستی
حرف میزد در چهل سالگی شاگردان زیادی بدورش جمع شدند و او همیشه شاگردانرا
مخاطب ساخته میگفت در دنیا فقط یک چیز میدانم و آن بی علمی من است
کاهنان دلف خبر داده بودند که شخصی موسوم بسقراط اول عاقل یونان خواهد گشت
سقراط بر ضد سوفسطائیان مجانی تعلیم مینمود از اینجهت سوفسطائیان رقیب و
دشمن او شدند

آتنیها این فیلسوف بزرگ را از سوفسطائیان محسوب داشته و او را بر ضد دیگران اتهام تصور

مینمودند مثل اینکه اریستفان دیگری از تیاترهایش سقراط را جزء سوفسطائیان شمرده بود سه نفر از نجبای شهر خواستند سقراط را محاکمه کنند یکی انی‌تس دباغ دیگری ملیتس شاعر دیگری لیکن معانی و بیان دان

این سه نفر در محکمه حاضر شده و سقراط را بیدین و لامذهب قلمداد کرده و گفتند اگر از او جلوگیری نکنند کم کم ملت را از دین آباء و اجدادشان برخواهد گردانید

محاکمه در مجلس هلیاست که مرکب از ۵۵۱ قاضی بود واقع شد یکی از خطبای بزرگ موسوم به لیزیاس خواست وکالت سقراط را نماید لکن فیلسوف بزرگ قبول ننمود ۲۷۸ قاضی حکم آزادی او را دادند و ۱۸۱ نفر فتوای قتلش را دادند

در آن وقت قرار بر این بود که هر کسی حکم قتلش داده شود میتواند از ملت خواهشی نماید سقراط خواهش ذیل را از ملت نمود چون مدتی درباره وطن رنج برده‌ام خواهش میکنم تا مادام العمر مرا مجاناً در پریتانه غذا دهند

قضات از این حرف متغیر شده و اینده‌فعه ۳۸۱ نفر قتلش را تصویب نمودند سقراط سی روز در حبس بسر برد تا اینکه عید دلس تمام گشت در مدت حبس مطالب اخلاقی به شاگردانی که نزدش می‌آمدند تعلیم نمود بعضی از ایشان با او میگفتند

خوب است فرار نمائی سقراط در جواب میگفت محال است که از قوانین وطنم سرپیچی‌م
روز سی‌ام در غروب آفتاب زندانبان جام شوکران را بدست سقراط داد فیلسوف بزرگ تمام
فی الفور آنرا سر کشید دوستانش اطراف او را گرفته شیون و زاری مینمودند چون سم
در او اثر کرد نگاهی به یکی از شاگردانش نمود گفت فراموش مکن خروسی را که برای
اسکلپیوس باید قربانی نمائیم این بگفت و بعد از لحظه‌ای جان بجان آفرین
تسلیم نمود (٣٩٩)

سفر جنگی ده هزار نفر — چون داریوش دوم سال (۴٠۴) درگذشت دو پسرش آرتاگزرسیس (اردشیر دراز دست) و کورش در سر سلطنت نزاع نمودند عاقبت آرتاگزرسیس پادشاه شد و کورش حاکم لیدی گشت
کورش چون با اسپارتیها دوست بود خواست قشونی از یونان گرفته برادرش را از سلطنت خلع نماید

اسپارتیها ١٣٠٠٠ هپلیت که غالب آنها از آرکادی و آشئن بود بادو دادند رئیس این قشون کلئارک اسپارتی بود از آنطرف کورش ١٠٠٠٠٠ قشون ایرانی داشت ولی غیر منظم
در اوایل سال ۴٠١ کورش بدون خبر قشون را به سارد برد و به سربازان گفته بود

که جنگی با سکنه آسیای صغیر خواهیم نمود از آنجا به تارسس آمده بیست روز آنجا توقف نمودند

چون از تارسس حرکت نمودند یونانیان مضطرب گشته و کلئارک را باعث این مسئله دانسته خواستند ورا بقتل رسانند کوروس ایشان را آرام نموده قرار داد که مبلغی به ماهانه آنها بیفزاید بعد گفت بجنگ حاکم شام خواهیم رفت

کوروس قشون را از آنجا حرکت داده به تاپزاک که نزدیک رودخانه فرات واقعست آورد و خواست آنها را به بابل برد

در اینوقت قشون بواسطه حرارت آفتاب و رنج راه خسته شده در کوناکزا که در بیست فرسخی بابل واقعست اردو زدند بعد از لحظه یکی از دوستان کوروس خبر آورد که قشون ایران را در این نزدیکی دیده ام

بمحض شنیدن این خبر کوروس از عرابه خود بیرون آمده اسلحه بر خود مرتب کرده یونانیان را در دست راست و ایرانیان را در دست چپ قرار داد

نزدیک طلوع آفتاب گرد و غباری پیدا شد و قشون ارتاکزرکسس که عبارت از نهصد هزار نفر بود پیدا شد در جلو این قشون عرابه چندی بود که بر آنها شمشیر بسته بودند

چون فاصله دو قشون به ۶۰۰ متر رسید یونانیان سرودی بافتخار [illegible]

(رب النوع جنگ) خوانده زنبره ها را به سرباز ده حمله با برانیان نمود ند قشون
ایرانی عرابه ها را گذاشته فرار نمودند در تمام این جنگ فقط یکی از یونانیان بواسطه
تیری مجروح شد

آرتاکزرسس با ۶۰۰۰ سوار یونانیان را محاصره نمود کورس با ۶۰۰ سوارش بی نظر
حمله نموده آنها را متفرق ساخت ولی خودش از قشون جدا مانده دچار برادرش
آرتاکزرسس شد نزدیک بود که پادشاه ایران را مقتول نماید که یکی از ایرانیان نیزه
به بالای چشم کورس فرو برده او را مقتول و قشونش را بی سردار نمود (۴۰۱)

مراجعت ده هزار نفر — یونانیان بعد از جنگ بخیمه ها داخل شده
و هیچ از قتل کورس خبر نداشتند ولی چون از آن واقف شدند خواستند آریه
که سردار کورس بود پادشاه ایران کنند ولی او قبول ننموده و قشونش را متحد قشون
تیسافرن که ساتراپ بزرگ بود نمود

تیسافرن خواست قشون یونان را ساعان ببیند و قسم یاد کرد که صدمه با ایشان وارد
نیاورد ۲۰۰ نفر از سرداران با کلیارک بخیمه او رفتند ولی ساتراپ بیرحم زد قسمش را
نموده تمام آنها را به قتل رسانید

کزنفن که یکی از شاگردان سقراط و دوست پرکزن یکی از سرداران مقتول بود

نصیحت زیادی به قسون نموده و سفارش داد که آنها را به یونان برساند یونانیان او را با چند نفر دیگر سردار نمودند از آنوقت گزنفن حکایت مراجعت ده هزار نفر را شروع بنوشتن نمود

یونانیان ساحل دریای دجله را گرفته بطرف شمال حرکت نمودند قشون تیسافرن همیشه در فکر جنگ با یونانیان بودند ولی چون از آنها خوف زیادی داشتند نمیخواستند با آنها حمله نمایند در نزدیکی چشمه‌های دجله قشون تیسافرن از یونانیان جدا شد ولی از آنوقت یونانیان دچار کاردوکها که در کوههای این محل مسکن داشتند شدند کاردوکها عده از یونانیان را هلاک نمودند یونانیان از این محل حرکت کرده به ارمنستان رفتند در آنجا تیریباز ساتراپ ایرانی با آنها دوست شده و آذوقه زیادی برای آنها تهیه نمود در اینوقت طوفان سختی پیدا شد و مقداری از یونانیان هلاک کرد

یونانیان بعد از طی مسافت زیادی به این کوهی که یک جنبش بسمت بحر اسود است رسیدند سربازان بمحض مشاهده دریا بقدری مشعوف شدند که گزنفن خیال نمود که بایشان صدمه وارد آمده فی الفور خود را بآنها رسانید اول تشکر زیادی از خدا نموده بعد هرمجمی در قله کوه بنا کرد

یونانیان را عقیده بر این بود که به وطنشان رسیده اند ولی کزنفون آنها را مجبور نموده و قشون
به طرابوزان برد در این شهر بازیهای و قربانیهای زیادی با فتخار خدایان نموده
و سان خود را دیدند عده هپلیت ۸۶۰۰ نفر بود و نگاهداران ۱۴۰۰ نفر بودند
یونانیان در ساحل دریا آمده از امیر البحر اسپارتی کشتی خواستند ولی او نداد
از اینجهت فقط زنان و ناخوشها و اطفال را در کشتیها نشانده روانه یونان نمودند
هپلیتها تا پاییز در کنار دریا بسر برده و از آنجا به بیزانس (قسطنطنیه) آمدند بعد از
آنجا حرکت کرده در خدمت پادشاه تراکس داخل شدند و پس از مدتی به یونان
مراجعت کردند.

سفر این قشون پانزده ماه طول کشید و راهی که طی کرده بودند عبارت است از
۶۴۰۰ کیلومتر بود

استیلاء لیزاندر در آسیا — چون لیزاندر سفاین آتن را
شکست داد خود صاحب تمام ممالک یونانی آسیا که در تحت دولت آتن بود شد
در تمام این شهرها ساکنین دو فرقه شده بودند یکی نجباء و اغنیاء دیگری رعایای پست
لیزاندر قرار داد که حکومت هر شهری با ده نفر از اغنیاء و نجباء آن شهر شود و حکام
کم کم مردمان آتنی خواه را نفی بلد کرده املاک رعایا را غصب نمودند بقدری که

حکام صدمه بسکنهٔ شهرها وارد آوردند که غالب نجبای شهرهای تسل و هراکل و تارس و هرانس ترک اموال و وطن عزیز گفته عریان و سرگردان بممالک دیگر پناه بردند
این حکام همیشه مدح لیزاندر را میسرودند قربانیها و اعیاد زیادی بافتخار او میکردند مثلاً در ادفز مجسمه برایش ساخته در معبد ارتمیس قرار دادند ساموس اسامی اعیاد و جشنها را تغییر داده آنها را لیزاندری اسم گذاشته بودند
لیزاندر با سرداران یونانی دیگر کم کم ایرانیان را تقلید نموده دارای قوت و قدرت کامل شدند

حکومت اسپارت ازین عیب کم کم مضطرب گشت زیرا که لیزاندر میخواست انتخاب سلاطین از طایفهٔ هراکلیدها شود خودش هم از این طایفه بود
لیزاندر برای دوستی با کاهنان دلف پول زیادی برای آنها فرستاد مخصوصاً برای دلف و دُدُن و ژوپیتر آمن
مفتشین اسپارت لیزاندر را خواستند او هم اطاعت نموده به اسپارت برگشت
اژزیلاس — چون اسپارت آتن و سایر مستعمرات آنرا تسخیر کرد چند کشتی و عده قشون بسواحل ممالک آسیا برای جنگ با ایران روانه نمود رئیس این قشون اژزیلاس بود

بعد از آنکه آژیس پادشاه اسپارت درگذشت پسر پانزده ساله اش موسوم
به لئوتیخیدس بجای او نشست لیزاندر او را از سلطنت خلع نموده خواست
دوستش آژزیلاس را که ۴۴ ساله بود پادشاه نماید

لیزاندر خیال داشت که در تحت سلطنت آژزیلاس خود مستقلا سلطنت کند ولی او
قبول ننمود

مدت شش سال بود که یکی از سرداران اسپارت با ساتراپهای صغیر جنگ میکرد
در سال ۳۹۶ یک یونانی از سیراکوز به اسپارت آمده گفت ۳۰۰ کشتی جنگی
و قشون زیاد پادشاه ایران در فینیسی است ممکن است خیال جنگ با اسپارت را داشته باشد
حکومت اسپارت آژزیلاس را بجلوگیری آنها فرستاده ۳۰ نفر اسپارتی که لیزاندر هم
جزو آنها بود معاون او قرار دادند

آژزیلاس قشونش را در بندر اولیس بسفاین نشانید و از اینجاست که آگاممنن بجنگ
تروا رفت چون به آسیا رسید تجار و اغنیاء بدور لیزاندر جمع شده او را
شاه تصور نمودند آژزیلاس او را از این اعمال و ترتیب منع میکرد ولکن لیزاندر اعتنا
ننموده گفت تو میخواهی سبب خفت و رسوائی رفقایت شوی آژزیلاس جواب داد
ملی خود را از تو پست تر نمیدانم لیزاندر متغیر شده به هلسپن رفت

دتیسافرن مقداری قشون دریایی جمع نموده بجلگهٔ پاندر آمد اما ارزیلاس سوارانش را به افزبرده و درآنجا قشون بزرگی مرتب ساخت بعد خیال کرد که تمام آسیای صغیر را از تحت تسلط ایرانیان درآورد

روزی ارزیلاس چند ایرانی را عریان نموده و بدن آنها را به قشونش نشان داد گفت ببینید چقدر بدن اینها از تن پروری و عیاشی لاغر و سفید گردیده آیا اینها قوهٔ جنگ با یونانیان را دارند که شب و روز در کوه ها و صحراها طی نموده یا در زورخانه همیشه ورزش نموده اند

ارزیلاس قشون تیسافرن را در نزدیکی پاکتل شکست داد پادشاه ایران اینفعه تیترست را با قشون زیادی برای قتل تیسافرن و ریاست قشون ایران فرستاد تیترست تملق زیادی از ارزیلاس گفته و برای بیرون کردن یونانیان ۳۰ تالان بدو داد ارزیلاس قشون را در ناحیه که فارنا بازحاکم آنجا بود برد

در این ناحیه ارزیلاس خیال جنگ داشت لکن خبری از اسپارت برایش رسید فی الفور قشون را برداشته به یونان رفت

گزنفن که دوست ارزیلاس بود میل زیادی بجنگ با ایران داشت چنانکه چون خبر فتح اسپارت و کرنت را شنید آهی کشیده گفت برای جوانانی که در این جنگ

کشته شده اند خیلی افسوس میخورم زیرا که بتوسط آنها تسخیر مملکت بزرگ ایرانیان ممکن بود

جنگ کرنت — تیزرشت برای خارج کردن قشون آژزیلاس از آسیا

خواست قشونی بیونان فرستد

برای انجام قصدش یکی از ساکنین جزیره رُدْ را که موسوم به تیمکرات بود با

۵۰ تالان برای شورانیدن حکام یونانی شهرهای یونان فرستاد

تمام یونانیان مخصوصا تب و کرنت از ظلم و جور اسپارتیها خسته شده بودند زیرا

اسپارتیها بائی را به تب و سیراکوز و کریبیر را به کرنتیها نداده بودند

ساکنین این دو شهر با ارگیها و آتنیها متحد گشته تیمکرات پول زیادی برای جمع

آوری قشون و سنگر سازی بآنها داد

تب‌ها قشونی به فسید بردند اسپارتیها لیزاندر را با عده قشون بدانجا فرستادند

پزانیاس پادشاه اسپارت خواست و هم با لیزاندر رفته و هالیارت را که در

بائی واقعست تصرف کند ولی بزودی از این خیال برگشت

در موقعیکه لیزاندر هالیارت را محاصره کرده بود قشون تب رسید و جنگ سختی در

آنروز واقع گشت لیزاندر در این جنگ کشته شد (۳۹۵)

بعد از این شکست یونانیان آژزیلاس را از آسیا احضار نمودند

شهرهای متحده بر ضد اسپارت عبارت از تب و آتن و ارگس و کرنت و چند شهر دیگر بودند که این شهرها در کرنت صندوقی برای جمع آوری پول و مجمعی برای شوری تشکیل داده بودند ولی اسپارتیها قبل از اتحاد آنها جنگ سختی نزدیک رود خانه نم نموده و قشون شهرهای متحده را شکست دادند

قشون شهرهای متحده عبارت از ۲۴۰۰۰ هپلیت بود یعنی ۶۰۰۰ آتنی و ۷۰۰۰ ارگسی و ۵۰۰۰ باتی و ۳۰۰۰ کرنتی و ۳۰۰۰ از اتب

قشون اسپارتیها مرکب از ۱۵۰۰۰ نفر بود و با وجود کمی قشون فتح نمودند لکن هر قدر کوشیده نتوانستند برزخ کرنت را متصرف شوند

آژزیلاس قشونش را از طرف شمال به تسالی آورده از ترمپیل گذشته وارد باتی شد قشون شهرهای متحده در جلگه کرن اردو زده بودند آژزیلاس جنگ سختی نموده آنها را شکست فاحشی داد و بقدری از این فتح مسرور شد که مبلغ ۱۰۰۰ تالان به معبد دلف فرستاد

در اینوقت کنن امیر البحر آتنی که در قبرس پناه برده بود چند کشتی بکمک پادشاه قبرس و فارنابازس اتراپ مرتب نموده و سفاین اسپارتی را شکست داده پراکنده نمود

اسپارتیها در جنگ آسیای صغیر را از دست دادند بعد از این واقعه مدت شش سال جنگ بین کرنت و اسپارت طول کشید دیگر اتباع کرنت رعایای اسپارت را قتل و غارت نموده آنها را بیرون نمودند ایندفعه اسپارتیها با سیونها متحد شده در وسط کرنت و بندرش قرار گرفتند

آتنیها عده قشون بریاست ایفیکرات به کمک شهرهای متحده فرستادند و او سردار جنگی بزرگ در آنجا نمود

یونانیان این عصر بطریقه اسپارتیها جنگ میکردند یعنی اسلحه سنگین بر خود مرتب کرده نیزه های بزرگ بدست میگرفتند ایفیکرات این سبک را نپسندیده و سربازانی که برای کسب معیشت جنگ میکردند لباسهای سبک و اسلحه کوچک داد و این اشخاص را پلتاست میگفتند (پلتا یعنی سپر کوچک)

ایفیکرات تمام قشونرا به دستههای کوچک تقسیم نموده آنها را در عقب سنگرها قرار داد کنن و فارناباز بعد از تسخیر آسیای صغیر در سواحل و جزایر یونان گردش کرده هر اسپارتی را که یافتند بقتل رسانیدند بعد سفاینشان را به لاکنی آورده جزیره سیتر را مسخر نموده و میسنی را غارت کردند

بعد فارناباز و کنن به کرنت آمده قرار دادند که حصار آتن را دوباره بنا

نمایندگان با پول زیادی جمع نمود و ت ۱۰۰۵ بنا برای ساختن حصار به آتن
روانه کرده بعد از مدتی آنرا اتمام نمودند (۳۹۳)
آتنی ها برای جایزه دادن کنن مجسمه از برنج برایش ساخته و آنرا در یکی از میدانهای شهر قرار دادند

عهدنامه آنتالسیداس — چون اسپارتیها نتوانستند در آن واحد
باشهرهای متحده با ایران جنگ کنند آنتالسیداس را برای اتحاد نزد پادشاه
ایران فرستادند آتنی ها هم کنن را فرستادند این دو سفیر به سارد که پای تخت
تریباز ساتراپ ایران بود رسیدند ساتراپ چون بیشتر مایل به اسپارتیها بود
کنن را حبس نمود

چون یونانیان این خبر را شنیدند شورش سختی در تمام یونان برپا کردند ترازیبول
آتنی با چند کشتی سواحل هلسپنت را مسخر کرد اسپارتیهائی که در سواحل آتن بودند شبی
حمله به بندر پیره نموده قورخانه و سفاینی که در آنجا بود غارت کردند
آنتالسیداس با تریباز بشوش رفته و با ارتاکزرکس پادشاه ایران صحبت زیادی
در باب ایران نمودند در مراجعت به یونان تریباز نمایندگان هر شهری را جمع نمود
جواب ذیل را از طرف پادشاه ایران قرائت نمود
(جزیره قبرس و شهرهای یونانی آسیا تمام بایران متعلق میباشد و تمام شهرهای

یونان خواه بزرگ و خواه کوچک در حکومت آزاد و مستقل میباشند مگر کلومنس
و امبرسها و سیروس که در تحت حکومت آتن هستند هرگاه ساکنین شهرهای
حکم پادشاه ایرانیان به پذیرفتن ایران تن در ندهند خواهد شد تمام هستی
آنجا را خراب و ساکنینش را اسیر خواهد نمود)

بعد از قرائت این مقاله مسکنه شهرهای یونانی هیچکدام تاب مقاومت با پادشاه ایرانیان
صلح نمودند و این قرارداد را عهدنامه آنتالسیداس نام نهادند

اسپارت در این میانه هیچ تلف ننمود زیرا که متحدین و مستعمراتش شورشی کردند
شخصی به آژزیلاس گفت خیلی خفت و خجالت بود اگر اسپارتیها دوست ایرانیان
بشوند آژزیلاس جواب داد بلی ایرانیان آنرا اختصار کردانیدند

فصل بیست و پنجم
تفوق تب

ظلم و جور اسپارت — اسپارتیها بعد از آنکه با ایرانیان یونانیان
متحد شدند خود را صاحب اختیار تمام یونان دانستند
اسپارتیها خواستند حصار شهر مانتین را که در آرکادی واقعست خراب نمایند
زیرا که سکنه این شهر هیچ کمکی ننموده بودند ساکنین مانتین از خراب کردن حصار

امتناع کرده اعلان جنگ نمودند اسپارتیها نهرهائی را که آب بشهر میآورد برگردانده
بعد آب نهرها را بدور حصار جمع کردند چنانکه بعد از مدتی حصار خراب گشته شهر مسخر شد اسپارتیها
صدمه زیادی بسکنه وارد آورده شهر را بچهار قریه قسمت نمودند (۳۸۵)

شهر اُلنت که در کالسیدیک واقعست با شهرهای مجاورش و آتن و تب متحد گشتند
دو شهر بآن رقابت نموده از اسپارت کمک طلبیدند اسپارتیها در دو دفعه قشون
فرستادند دفعه اول اسپارتیها بعد از چهار سال جنگ اُلنت را مسخر نمودند (۳۷۹)
دفعه دویم قشون اسپارت از تب عبور کرده در نزدیکی زورخانه که در خارج شهر است
اردو زدند یکی از ساکنین تب از فبیداس سردار اسپارتی خواهش نمود که
کادم را مسخر نماید سردار قبول نموده در ظهر یکروز تابستانی قشون بشهر وارد نموده
و ایسمنیاس رئیس دمکراتها را محبوس نمود

در اسپارت شورش بزرگی برپا شد زیرا که تب یکی از شهرهای متحده اسپارت
بود آژزیلاس در مجلس حاضر شده گفت هر اسپارتی میتواند کاری را که برای
وطنش با فایده است بکند و در انجام آن آزاد است
لکن حکومت این رفتار را قبول نموده جریمه زیادی از فبیداس گرفته و
ایسمنیاس را بقتل رساند

استخلاص تب بواسطهٔ پلپیداس — بعد از تسخیر کادمیا چهار
صد نفر از ساکنین تب به آتن پناه بردند ما بین این چهار صد نفر شخصی بود شجاع
موسوم به **پلپیداس** این شخص خواست شهر تب را یعنی وطنش را از دست
اجانب خلاص نماید

پلپیداس با صد نفر بعقبه که نزدیک سیترن است آمده و در آنجا با شارن
که یکی از اغنیای شهر و با فیلیداس معاون سرداران همدست شدند

شبی در ماه دسامبر پلپیداس با همراهانشان به سبک شکارچیان لباس پوشیده
و از چند دروازه وارد شهر شده در منزل شارن جمع شدند

در این شب دو نفر از سرداران موسوم به **ارکیاس** و **فیلیپ** منزل
فیلیداس دعوت داشتند باینها خبر دادند که شورشیان در منزل شارن هستند
سرداران فی الفور شارن را احضار کردند این شخص آنها را اطمینان داده بمنزلش
برگشت چند دقیقه بعد کاغذی از آتن در باب پلپیداس رسید ارکیاس مست بود
فی الفور کاغذ را در زیر بالشش گذاشته گفت فردا کارها را مرتب خواهیم نمود
چون وقت خواب رسید فیلیداس شورشیان را لباس زنانه پوشانیده بخانه
خودش آورده و ایشان در آنجا آن دو سردار را کشتند بعد رؤسای جبار را بقتل

رسانده و مجوسین را از حبس در آوردند

بعد از این اعمال پلپیداس با همراهانش اسلحه که در معابد بود بیرون آورده در
معبد امفیون قرار دادند و در کوچه ها استخلاص شهر را جار زدند

اسپارتیهائی که در کادم بودند از واقعه مخبر گشته از ترس ایشان بیرون نیامدند
فردای آن روز در طلوع آفتاب پلپیداس و همراهانش با چند کشیش بمجلس حاضر شده
قرار دادند که اسپارتیهای کادم را از تب بیرون نمایند از اینجهت دسته قشون
ترتیب داده و تب را از تحت تسلط اسپارتیها نجات دادند

اپامیننداس — شهرهای یونانی هر کدام دارای حکومت علیحده بودند
و تب ها خود را صاحب اختیار آنشهر نامیده‌اند لیکن تمام شهرهای یونانی مایل به
اطاعت کردن تب ها نبودند

حکومت تب از روی عدالت کار میکرد ولی چون تب ها شجاعت زیادی در
جنگها بخرج داده بودند تب یکی از شهرهای بزرگ یونان محسوب بود بعد از جنگ
با اسپارت اپامیننداس حاکم اسپارت شد

خانواده اپامیننداس بسیار فقیر ولی نجیب بود البته او فقط منحصر بیک شنل بود مثلا
اینکه روزی در مکانی موعود بود خواست لباسش را بشوید ولی چون لباس دیگری

نداشت از این جهت مدتی در منزلش ماندند تا آنرا کشتند .

اپامیننداس چون بسن رشد رسید ۵ ۴ قرض نموده و تهیه البسه و اسلحه خود را نمود

اپامیننداس نزد یکی از شاگردان فیثاغورث تحصیل کرده بود در نواختن

نی دستیار بسیار ماهر بود کشتی گیری و ورزش را می پسندید و میگفت

مرد باید با اسلحه بازی نماید

در فصاحت و بلاغت اپامیننداس سرآمد رفقایش بود ولی همیشه کم حرف و مختصر گو

بود در مدت زندگانیش هرگز دروغ نگفته و در وقت سربازیش هرگز از قوانین نظامی

سر نپیچید اپامیننداس یکی از دوستان خاص پلپیداس بود همیشه در ترقی

وطن کار کرده و تهیه قشون بزرگی برای جنگ با اسپارت نمود

پلپیداس ۳۰۰ نفر از جوانان تب را انتخاب نموده و این دسته را قشون مقدس

نام نهاد

جنگ تب با اسپارت

— مدت چند سال اسپارت و تب جنگ

کردند اسپارتیها و نفر از سرداران آتن را که کمک به پلپیداس نموده بودند

بقتل رسانیدند بعد خواستند بندر پیره را متصرف شوند آتنیها از استماع این خبر متغیر شده

اعلان جنگ نمودند آتنیها بعد از معاهده آنتالسیداس کشتی در ساحل تهیه نداشتند

و دزدان بحری وقت را غنیمت شمرده سفاین تجارتی دریای اژه را غارت مینمودند
آتینها چون تجارتشان ضرر رسید با شهرهای بیزانس و شی‌لیس و رُدز و شصت و هفت
شهر دیگر متحد گشته سفاین بزرگی ساختند (۳۷۷)

هر شهری نماینده به آتن فرستاده در آن مجلس در باب تجارت و جنگ با اسپارت
مشورت مینمودند بعد از چند سال اسپارتیها دریائی و در دریا با شهرهای متحده جنگ
نمودند آژزیلاس به تب رفته آنجا را غارت کرد ولی اهل تب جرئت و شجاعت را
از دست نداده جنگ نمودند

روزی پلپیداس با قشون مقدسش نزدیک اسپارتیها رسید یکی از رفقایش با وی گفت
حال در وسط دشمن خواهیم افتاد پلپیداس جواب داد بلی دشمن در وسط ما خواهد
افتاد در این محل پلپیداس با سیصد نفر قشونش با اسپارتیها جنگ کرده
آنها را شکست داد

آتینها کم کم از ترقی تب مضطرب شده با اسپارت صلح نمودند بعد قرار براین
شد که هر شهری حکومت علیحده داشته باشد و هر شهری که از این قرار رد و سر پیچید
سایر شهرها متحد شده او را مضمحل کنند
اسپارتیها و آتینها به اسم شهرهای متحده قسم خوردند ولی تبیها نخواستند در قسم

بجای تب باثی نوشته شود آژزیلاس قبول نمود اپامینونداس در نوشتن باثی
اصرار کرد آژزیلاس بدو گفت آیا مایل نیستی که شهرهای باثی مستقل باشند سردار
تب جواب داد چرا در صورتیکه اسپارت میل باستقلال شهرهای لاکنی داشته باشد
آژزیلاس متغیر شده کلمه تب را از قسم نامه محو کرد

جنگ لکتر — کلئومبروت پادشاه اسپارت خواست شهرهای باثی را
از ننگ تب خلاص نماید اسپارتیها با ده هزار پلیت بین کوه سیترن را
و هلیکن از دور زدند تب با شش هزار پلیت در شهر کوچک لکتر آمدند مجلس
شورای تب جنگ را تصویب نمود لکن اپامینونداس بواسطه بعضی جهات تعبیه جنگ را نمود
اسپارتیها قشونشان را به دوازده صف تقسیم کردند اپامینونداس قشون خود را
در سمت راست نگاه داشته و قشون مقدس را بریاست پلپیداس در طرف چپ قرار داد
قشون مقدس بقشون طرف راست اسپارت حمله نموده آنها را شکست داد کلئومبروت
پادشاه کشته شد و هزار لاسدمنی که چهارصد نفر آنها از نجبای
اسپارت بودند بقتل رسیدند

در موقع عید ژیمنوپدی خبر وحشت انگیز به اسپارت رسید در این زمان
جوانان در خیابانها مشغول رقص و آوازه خوانی بودند مفتشین جنگ را بعد از اتمام

عهد واگذاشتند اقوام مقدونین را البته تنگک در میدانهای شهر گردش کرده خوشحالی
مینمودند اقوام فسهاریون جنگک از خجالت در منازلشان ماندند

استیلاء پلپنز بواسطه تب ها

اهل پلپنز که مدتی محکوم به نوایخت اسپارت بودند کم کم خسته شده خواستند از تحت تسلط اسپارت خارج شوند
سکنه مانتین با وجود خاک شکستی که از آژزیلاس خورده بودند دوباره حصار شهرشانرا بکمک شهرهای متحده بنا کردند
دیگر اتهای عایتر مقداری از اسپتکر اتها را بقتل رسانیدند باقی ایشان بمعبد آرتمیس پناه بردند دیگر اتها در معبد داخل شده تمام آنها را کشتند
دیگر اتهای آرکادی تمام سکنه شهر را جمع نموده شهر بزرگی ساختند این شهر در کنار رودخانه نزدیک لاکنی باشد اول حصار محکمی بدور آن ساختند بعد بناهای بزرگی در آن بنا نمودند این شهر موسوم به مگالپلیس شد
تب ها بنا بر حکم اپامیننداس از برزخ کرنت گذشته به پلپنز وارد شدند در اینجا اهل آرکادیها و آرژین ها با آنها متحد گشته قرار دادند که پلپنز را از اسپارت خلاص نمایند
در اینوقت مدت سرداری اپامیننداس تمام شده بود لکن قشون جمع گشته دو مرتبه او را سردار کردند

(۳۷۵)

قشون تب در زیر اداره اپامینونداس مقابل دروازه اسپارت اردو زد

چون شهر اسپارت دارای حصار و برج و باروی صحیحی نبود ساکنین مضطرب شدند

لکن آژزیلاس که حال پیر و شصت ساله بود تپه های حوالی شهر را سنگر بسته قرار داد

که هیلت ها را بعد از جنگ آزاد کند هیلت های بدبخت خوشحال شده شش هزار نفر

از آنها حاضر شدند

تب ها حمله اول را مشکل را جسارت نمودند دویست نفر از شورش کنندگان

اسپارت ترک وطن گفته خواستند اسپارت را به تب تسلیم نمایند اسپارتیها خواستند

آن دویست نفر را بقتل رسانند لکن آژزیلاس مانع شد ولی شبی تنها از آنها قتل رسانید

اپامینونداس تمام حوالی اسپارت را غارت نمود و قشونش در این وقت بی غذا

مانده عقب نشستند

قبل از بیرون رفتن از پلپنز اپامینونداس مسنی ها را که مطیع اسپارت بودند شورانیده از

قشون بزرگی از آنها مرتب کرد بعد در روی کوه ایتم شهر جدیدی بنا کرده آنرا

مسن (س ۹۵) نام نهاد

تب ها برای جمعیت کردن این شهر مهاجرینی که در سیفالنی و پناکت

بودند بدانجا آوردند (۳۶۹)

سنه ۹۰ شهر تبس
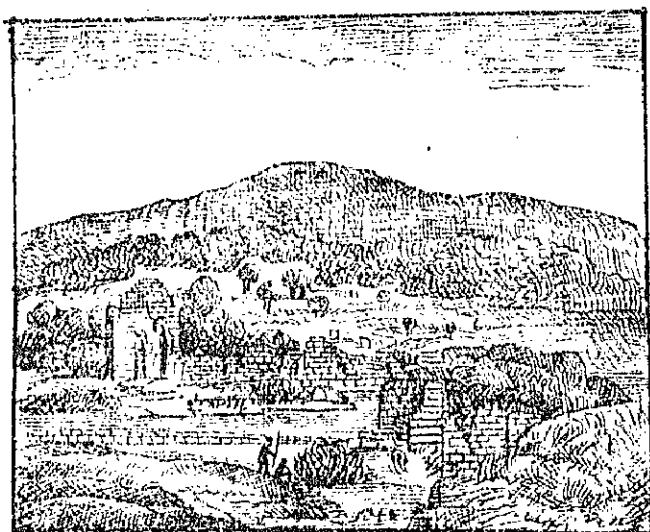
یعنی کم کم دولت معتبری شد و اسپارتیها دیگر نتوانستند آنجا را متصرف شوند
در مرحمت قشون تب اپامینداس مقتصر شد زیرا که چهار ماه بیشتر از مدت ریاستش
فرمانروائی کرده بود بعد او را خواستند بقتل رسانند اپامینینداس خواهش
نمود که بعد از مردنش اسم لکترا و اسپارت و منن را روی قبرش حجاری نمایند
پلپیداس در تسالی — سکنه تسالی از سایر شهرهای یونانیها دیرتر
بود لکن بواسطه جنگهای داخلی و نفاق بسیار که با هم متحد نگشته بودند
پادشاه فرسا موسوم به ژازن با شش هزار قشون به تسالی آمده و سکنه آنجا را

در تحت یک حکومت قرار داد

ژازن خود را تاگس (سردار کل) نام نهاد و بعد بیست هزار پیاده و هشت هزار
سوار برای حفظ مملکت ترتیب داد

ژازن خیال تسخیر ایران را داشت و قبل از این قصد هزار گاو و ده هزار بز برای
قربانی به دلف برده قرار داد که هر کس حیوان قربانیش مطبوع و اقشود تاج طلائی
باو عطا نماید در روز قربانی هفت نفر کمین کرده او را هلاک کردند

برادرش جانشین او شد لکن برادر کوچکش او را بقتل رسانیده خود به تخت نشست برادر
زادهٔ ژازن مروزمی دار قصد پسرعمویش شده او را کشت این جانشین آخری
موسوم به اسکندر فری بود چون بتخت نشست نیزهٔ را که بواسطهٔ آن پسرعمویش
کشته شده بود وقف یکی از معابد نمود و بعد اسکندر دو شهر را که باو دشنام داده بودند
هلاک نمود

تسالی ها از وضع حکومت اسکندر متوحش شده از تب کمک خواستند پلسیداس
با مقداری قشون به تسالی آمده اسکندر را از سلطنت خلع نمود و از آنجا پلسیداس به
مقدونیه رفته پادشاه آنجا را با تب متحد نمود

دفعه دیگر باز پلسیداس به تسالی رفت اینندفعه اسکندر او را بمهمانی دعوت کرده

جلسش نمود.

گویند پلپیداس در محبس اسکندر گفت چرا مرا نمیکشی اگر از چنگ تو خلاص شوم انتقام
خواهم کشید اسکندر جواب داد تو در مردن خیلی شتاب داری پلپیداس گفت بلی
زیرا که در قتل تو بسیار عجله دارم

زن اسکندر روزی داخل محبس شده از برای زن پلپیداس غصه خوری نمود پلپیداس
او را مخاطب ساخته گفت از برای تو بیشتر من غصه میخورم زیرا که نمیدانم چگونه تو
تحمل این شوهر ظالم را مینمائی

تب اقشونی برای خلاصی پلپیداس به تسالی روانه کردند لکن اسکندر ایشان را
شکست داد در جزو قشون تب اپامینداس بود قشون او را سردار کردند و او هم
بطریقه پلپیداس را خلاص کرد

چند سال بعد پلپیداس جنگی با اسکندر نموده او را شکست داد و خواست اسکندر را
در میدان جنگ بقتل رساند لکن بمقصودش نرسید زیرا که سربازی خود او را هلاک
کرد (۳۶۴)

بعد از جنگ زن اسکندر از ظلم و خلق بد شوهرش تنگ آمده شبی او را کشت

اتحاد تبیها با ایرانیان — آتنیها به تبیها حسادت نموده با اسپارتیها

متحد شدند و در طی مدت پنج روز ریاست قشون را میکرد (۳۶۹)

آرکادیها برای خلاصی از اسپارت کمک از تب خواستند اپامینداس آرکادی
لکن قشونی از سیراکوز بکمک اسپارتیها آمده تبیها و آرکادیها را شکست داد (۳۶۸)
تبیها چون خود را تنها دیدند پلوپیداس را برای اتحاد نزد پادشاه ایران فرستادند
این شخص همراه با قاصدین آتن و آلید و آرکادی برخورد پادشاه ایران محبت
زیادی به پلوپیداس نموده فقط با تب متحد شد و قرار داد که اگر هر شهری داخل در اتحاد
نشود با او جنگ کنند در مراجعت ایشان بیونان آتنیها قاصدین را بقتل رسانیدند
پلوپیداس با یکی از رسولان ایران بیونان مراجعت نموده و در مجلسی که نمایندگان
شهرها بودند پیغام پادشاه ایران را خواند پلوپیداس بعد از قرائت کاغذ خواست
آنها را در اتحاد قسم دهد نمایندگان جواب دادند ما برای کسب خبر آمده ایم نه برای
اتحاد (۳۶۷)

جوابهای نمایندگان بعضی مضحک بود مثل اینکه نماینده آرکادیها گفت در کوشکها
شربت و شیرینی زیاد بود ولکن هیچ مرد جنگی در آنجا مشاهده نکردم
آرکادیها با اسپارت و آتن متحد شدند ولی با تب ضدیت نموده ضد لشکرکشی دیگر
بریاست اپامینداس مرتب کردند

جنگ مانتینه — اپامینونداس با قشون بزرگی مجدداً به پلپنز رفت (۳۶۲)

و در آنجا با آرکاس‌ها و مسنی‌ها متحد شده نزدیک تژه اردوی بزرگی زد در این وقت
آژزیلاس با قشونش در مانتینه بود یک سرباز کرتی فی‌الفور او را مخبر کرد تا
او هم قشون را به اسپارت آورد

شبی اپامینونداس قشونش را داخل لاکنی نمود ولی اسپارت تنها آنجا را سنگربندی کرده بود
مرد ارتب در همان شب قشون را برگردانده دوباره به تژه آمد
تب‌هائی که در مانتینه بودند از آتنی‌ها شکست خورده فرار نمودند قشون آتن
که عبارت از ۲۰۰۰۰ نفر بود در دیوارهای شهر سنگر کرده بودند اپامینونداس
با سی هزار پلیت وارد شد در آن روز جنگ سختی واقع شد و یک اسپارتی چنان
نیزه سختی به سینه اپامینونداس زد که آهن نیزه در سینه او ماند فی‌الفور تب‌ها به دور او
جمع شده و او را به خیمه بردند

حکما چون زخم را مشاهده نمودند گفتند اگر آهن را از سینه بیرون بیاوریم فی‌الفور
خواهد مرد اپامینونداس از یکی از نوکرانش سپرش را خواست بعد از فتح قشون
سؤال کرد رفقایش خبر شکست تب را با او دادند فی‌الفور آهی کشیده گفت حالا
خوب است جان بسپارم و خواهش می‌کنم آهن نیزه را از سینه من بیرون آورید

دراینوقت دوستانش بدور او جمع شده گریه وزاری مینمودند یکی از آنها فریاد نموده
گفت آیا تو باید بی طفل و وارث درگذری اپامینداس با صدای ضعیفی آهی کشیده
گفت برای رب الارباب قسم میخورم آسوده باشید من دو دختر دارم یکی لکتر و دیگری
مانتین این بگفت و جان بجان آفرین تسلیم کرد (۳۶۲)
تب ها با سردار مانده صلح کردند و قرار بر این شد که مسینی مستقل باشد

فصل بیست و دوم
تفوق مقدونیه

مقدونیه — در شمال تسالی یعنی در عقب کوه المپ جلگه ایست وسیع
که جبال چندی از همه طرف بر آن احاطه کرده و آنرا فقط از یکطرف متصل بدریا مینماید
در مشرق این ناحیه جلگه دیگریست که رود استریمن آنرا سیراب میکند.
جلگه ثانی از طرف دریا محدود و بکوه پانژه میباشد که در آن معدن طلا یافت میشود
ما بین این دو جلگه شبه جزیره کالسیدیک واقع شده
این نواحی موسوم بمقدونیه میباشد سواحل این مملکت بی بندر و اراضیش فقط
برای کشت و زرع گندم بکار میآید و در دامنه جبالش مراتع بسیار عالی بود
نژاد و ساکنین انمملکت شبیه به اپیر بود ولی چون کم کم با یونانیان معاشرت

کردند تقلید آنها را کرده حتی بزبان آنها تکلم نمودند

اول مقدونیه بچند قسمت شده بود و هر قسمتی حکومت و پادشاه علیحده داشت
یکنفر از ساکنین مقدونیه که از نسل هرکلس بود کم کم تمام این قبایل را متحد نموده
دولتی تشکیل داد

یکی از پادشاهان مقدونیه موسوم به آلکسندر بود این پادشاه پایتختش را در پیدنا
قرار داد بعد چندی سبب دربار زیبای المپی برده ولی غالب یونانیان پیش افتاد
یکی از پادشاهان دیگر موسوم به آرشیلئوس در دربارش زئیس
نقاش و اوریپید شاعر را آورده و پای تختش را در پلا قرار داد
ساکنین مقدونیه غالبا بی تعلیم و بی تربیت بودند فقرا تمام اشغالشان چوپانی و
اغنیا فقط به شکار و جنگ و شراب خوردن میل داشتند
در مقدونیه قرار برین بود که هرکس گراز کشته باشد او را مهمان بکنند و کسی که در جنگ
فرار میکرد همیشه طنابی بدور بدنش می بستند

با وجود بی تعلیمی و بی تربیتی قشون مقدونیه منظم تر از سایر ممالک یونان بود
فیلیپ (پادشاه مقدونیه) فیلیپ بسن بیست و دو سالگی در
سال (۳۵۰) قبل از میلاد بتخت نشست این پادشاه مدت بیست سال و

زندگانی کرده علوم و صنایع یونانیان را آموخته بوطنش مراجعت کرد در قناعت
و قوت و سواری و جرئت مشهور و همیشه مایل جشن و صحبت بود

چون فیلیپ بتخت سلطنت قرار گرفت اجانب از همه طرف مقدونیه را احاطه کرده
بودند ایلیریَن ها از طرف مغرب پئونیَن ها از طرف شمال تراس ها
از طرف مشرق آتنیها از طرف جنوب خیال تسخیر آمفی پلیس را داشتند

فیلیپ چند رقیب داشت از اینجهت جنگهای داخلی نزدیک بود و سبب انقراض
مملکت را فراهم بیاورند

فیلیپ سرباز زیادی از تراس ها خریده اجانب را شکست داده خود صاحب اختیار
تمام مقدونیه گشت

قشون مقدونیه — فیلیپ برای مرتب کردن قشون سرباز زیادی
از ممالک مجاورش خریده سوارانرا از نجباء و سربازان پیاده را از میان فقرا
و کارگران انتخاب نمود

اسلحه و البسهٔ جنگی مقدونیه ها عبارت از کلاه خود مخصوصی بود موسوم به کزیا زره آنها
چرمی و سپر گرد و غداره کوتاه طول نیزه آنها پنج مطر و نیم و موسوم به ساریس بود
نجبائیکه در جنگ همراه فیلیپ حرکت میکردند موسوم به هتیر (همراهان) بودند اسلحه

تمام سواران شبیه و عبارت از یک نیزه و یک غداره بود سپاهیان پادشاه
فقط عبارت از ۸۰۰ نفر بود

فیلیپ برای تسخیر شهرها منجنیق و آلات جنگی ساخته بود که توسط آنها سنگهای بزرگ
پرت میکردند قشون سواره فیلیپ اول دو هزار نفر بود لکن کم کم زیاد شده به سی هزار
نفر رسید

قشون مقدونیه منظم تر و مطیع تر از قشون یونان بود زیرا که یونانیان غالباً کمتر
دور از وطنشان نمیرفتند و غالباً در بهار جنگ می نمودند برای حمل و نقل غالباً
عرابه بکار میبردند ولی فیلیپ قشونش را اینقسمی ها دست داده بود که روزی پنجاه
کیلومتر (تقریباً دوازده فرسخ) پیاده راه میرفتند

گویند فیلیپ دو سرباز را معزول کرد زیرا که مطرب بخانهٔ خود برده بودند یکی
سرباز را که از صف قشون برای آب خوردن خارج شده بود شلاق زیاد زد
و یکنفر دیگر را که بی اذن صاحب منصبش از صف قشون خارج شده بود بقتل رسانید

رقابت بین فیلیپ و آتنها — آتن بعد از انقراض مجلس سی نفر
اول شهر تجارتی یونان شد زیرا که حکومت با مجلس شوری بود و قضات و امور
پولیتی دخالت نمیکردند

آتنیها چند کشتی مرتب کرده خواستند شهرهای یونانی را که در ساحل دریای اژه بود
مسخر کنند و برای انجام این قصد تسخیر هلسپونت و کالسیدیک لازم بود
در جنگ آتن با تب یکی از سرداران آتنی موسوم به تیموتئوس شهرهای کالسیدیک را
مسخر نموده بود بعد از قتل اپامیننداس آتنیها مهاجر زیادی به مقدونیه فرستاده
شهر کیرمزنیس را مسخر نمودند از این راه به کسب سود زیاد امید کردند (۳۵۷)
چون در این ایام برای جنگ خریدن سرباز لازم بود و آتنیها با هیچ شهری
اتحاد نداشتند و پول هم نبود مالیات زیادی روی اجناس بستند مجلس شوری
گاهی اظهار جنگ و گاهی اظهار صلح مینمود
فیلیپ اول متحد با آتن شد و آمفیپولی را که حبس کرده بود با تحف و هدایا
زیاد به آتن روانه نمود و با این قسم خواست شهرهای کالسیدیک را مسخر کند از
اینطرف آتنیها با این عمل راضی نبودند.
سکنه آمفیپولیس از اطاعت آتن سرپیچیدند آتنیها از فیلیپ کمک خواستند او هم
قبول کرده آمفیپولیس را برای مقدونیه مسخر کرد بعد قشونش را بطرف کوه پانژه
که در آنجا معدن طلا بود برده و آنجا را تصرف کرد و شهر بزرگی موسوم به فیلیپ
در دامنه کوه بنا کرد (۳۵۶) بنابر قول مورخین سالی ۱۰۰۰ تالان

از این معادن عاید مقدونیه میشد

آتینها اعلان جنگ با فیلیپ نمودند در اینوقت شهرهای بیزانس و شیو و رد
از اتحاد با آتن امتناع کردند ولی باز آتنیها چند کشتی جنگی سن ۹۱ برای مجبور
کردن شهرهای سابق را به اتحاد فرستادند سفاین ایشان شکست خورده بعد از سالی
صلح کردند و بنابراین صلح اتحاد سال (۳۷۷) تمام شد
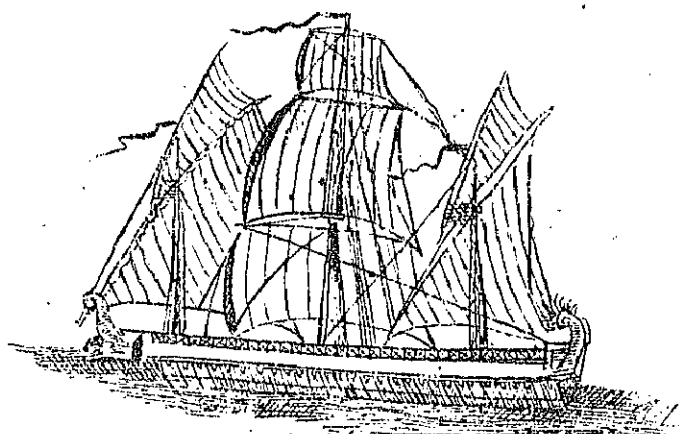
سن ۹۱ یک کشتی جنگی

آتینها بعد از این شکست در مملکت خود بسر بوده و هیچ کشتی نفرستادند

دِمُستِن — بعد از مدتی یکی از خطبای بزرگ موسوم به دِمُستِن سن ۹۲
نجبای شهر را جمع کرده ایشان را مجبور بجنگ با فیلیپ نمود این خطیب پسر اسلحه

سازی بود در هشت سالگی پدرش در گذشت و ۱۴ تالانی که از او به ارث مانده بود اقوامش دزدید فقط یک تالان برای او گذاشتند دمستین نزد یکی از خطبای مشهور موسوم به ایزه تحصیل کرد

ش ۴۲۳ دمستین خطیب

دمستین در ۱۸ سالگی اشخاصی که پولش را دزدیده بودند بمحکمهٔ قضاوت کشانیده پول را از آنها پس گرفت دمستین کم کم خود را در امور دولتی داخل نمود و اول دفعه که در مجلس حاضر شد حضار او را مسخره کردند زیرا که صدایش ضعیف و حرکات و اطوارش نامقبول بود

گویند دمستین غاری در خانه‌اش ساخته و در آنجا بسر میبرد برای توانائی تحقیق در غار نصف سرش را تراشیده و آنقدر در آنجا میماند که موی سرش دو بر

می‌روید در بیابانها سواره از کوه بالا رفته رجز میخوانند

بعد از صفات و صدمات فوق‌العاده دمستن نطق مفصلی برای تحریک جنگ در
مجلس نمود حضار تحسینش را نموده بگوش هوش استماع نمودند

روزی شخصی صفات خطیبی را از دمستن سؤال کرد این خطیب بزرگ جواب داد
صفات مهمه خطیبی عمل و کردار است

دمستن با هیپرید و لیکورگ خطیب متحد شده ملت را بجنگ با فیلیپ
تحریص نمود

جنگ مقدس — مدت ده سال آتنیها با فیلیپ جنگ کرده ولی
هیچ فایده عاید آنها نشد

در این ایام جنگ بزرگی در تب شروع شد تب فسیدین‌ها را در انجمن آمفیکتیون
متهم کردند زیرا در مزرعه وقفی گندم کاشته بودند مجلس آمفیکتیون جریمه بزرگی برای آنها قرار داد (۳۵۶)

یکی از جوانان فسید موسوم به فیلملس جریمه دادن را خفت شمرده هم وطنانش را
بجنگ ترغیب کرد فسیدین‌ها قبول نموده او را سردار کردند

فیلملس به اسپارت رفته از ارکیدامس پادشاه پانزده تالان قرض نموده به فسید
برگشت بعد بنه قشونی دیده ولف را مصاحب کرده مستحفظین آنجا را کشت پس از

این فتح حصار محکمی به دور معبد ساخته و بتمام شهرهای یونان اعلان نمود که حامی معبد دلف فسیدیها میباشند

مجلس آمفیکتیونها اعلان جنگ نموده آنرا جنگ مقدس نامیدند در این جنگ تمام شهرهای یونان برضد فسیدیها قشون کشیدند ولی اسپارتیها ۱۰۰۰ نفر و آتنیها چند کشتی بکمک فسید فرستادند

فسیدیها پولی را که در دلف بود بکار برده ده هزار سرباز مرتب کردند در این جنگ خونریزی زیاد شد مجوسیسین را خفه و نعش مقتولین را دفن نکرده سبب آنها تا ختیند فسیدیها تسالیها و لکرینها را شکست دادند بئوتیها از طرفی داخل فسید شده شهرها را محاصره کردند

فیلملس برای خلاصی از دشمن خود را از یکی از قلل کوه پارناس پرت نموده هلاک شد (۳۵۴)
انمارشس بجای او سردار شد و پولی که در دلف بود بیرون آورده با چند شهر متحد شده قشون بزرگی به بئوتی برد

مجلس آمفیکتیون از فیلیپ کمک خواست انمارشس بجلوگیری او به تسالی رفت ولی فیلیپ از راه دیگر با ۲۰۰۰۰ پیاده و ۳۰۰۰ سواره آمده فسیدیها را شکست داد شش هزار نفر از فسید هلاک شده و سه هزار نفر در دریا غرق شدند نعش انمارشس را

پیدا کرده بود از دست رفت (۳۵۲)

فیلیپ پاگاز را که یکی از بنادر تسالی بود ضبط کرده و مهاجرین

فر باقی مانده بود صاحب شد

در اینوقت پادشاه مقدونیه قصد فتح ترموپیل نموده ولی آتنیها چهار هزار

هپلیت بآنجا فرستادند فیلیپ جنگ ننموده برگشت (۳۵۲)

جنگ مقدس شش سال طول کشید فسیدیها تمام ظروف طلا و نقره که در دلفیث

بود بیرون آورده با اسپارت و آتن متحد شدند آنوقت تبها قاصدی نزد پادشاه

ایران فرستاده ۳۰۰ تالان قرض نمودند

جنگهای اُلنت و کرزنس — چون فیلیپ نتوانست به ترموپیل رود

عازم سواحل دریای اژه شد.

در این سواحل فیلیپ شهرهای آمفی پلیس و پیدنا را در سال ۳۵۷ و کوه پانژرا

در سال ۳۵۶ و آبدر و مرنه و متن را در سال ۳۵۳ گرفته بود در محاصره

اینشهر آخری چشم فیلیپ کور شد پادشاه مقدونیه متغیر شده شهر متن را خراب کرد.

فیلیپ سواحل تراس را متصرف شده تا بیزانس رفت و با سکنه اینشهر متحد شد

دمستن مقاله مفصلی موسوم به **فیلیپیک** درباب جنگ بیان کرد و چند

حرف او را در اینجا بیان میکنیم

ای آتنیها چه وقت وطن خود را از دست اجانب خلاص خواهید کرد — آیا منتظرید که قشون اجانب داخل شهر شود — مردمان با غیرت بی شرفی را بدترین صفتها میدانند — این ایام وقت گردش در میدانها و کسب خبر نمودن در معابر نیست — چه خبر از این جدیدتر است که یکنفر از سکنهٔ مقدونیه آتن و تمام یونان را مالک شود —

دمستن الت را تحریص بجنگ نموده خیال داشت تا تمام قشونها را از نجبای آتن مرتب سازد چنانکه گفته است ثروت و سفاین و قشون آتن بهتر و منظم‌تر از قشون ممالک یونان است

آتنیها چند کشتی بجلوگیری فلیپ فرستاده او را برگردانیدند ــ

یکی از شهرهای کالسیدیک که موسوم به اُلنت و متحد بمقدونیه بود از اطاعت فیلیپ سر پیچیده به آتن متحد گشت پادشاه مقدونیه اعلان جنگ نمود اُلنتها از آتن کمک خواستند

دمستن اینده فقره مقاله دیگری موسوم به اُلنتی ین ساخت مضمون آن از اینقرار است
ای ملت آتن تمام ممالک یونان آزاد و مستقل میباشند سالی مقدار ۱۵۰۰ تالان

بیهوده خرج کردید مدتی در خانه نشسته خوابیدید و ملتفت نشدید که اجانب چنگالشان
همیشه بطرف شما دراز است

آتینا چند کشتی فرستادند لکن فیلیپ پول زیادی بسرداران الُنت داده و آنها
خلع اسلحه نمود و باین قسم شهر مسخر شد اول شهر را خراب نموده بعد سکنه‌اش را
فروخت (۳۴۸) بعد از تسخیر الُنت فیلیپ مهمانی بزرگی ترتیب داده
و تمام بزرگان یونان را دعوت نمود

فیلیپ گفته است هر شهری که بقوت مسخر نشد با پول آنرا میتوان گرفت

فیلیپ جزء مجلس آمفیکتیون شد — در آتن خطبای زیادی از قبیل
اُبول، اِشین، دِماد، ایزکرات، فسیون
سردار خیال صلح داشتند

ایزکرات مقاله در باب صلح نوشته خواست پادشاه مقدونیه را با شهرهای
یونان متحد نموده با پادشاه ایران جنگ کند

فسیون سردار گفته است ای آتینا شما قوه جنگ با فیلیپ را ندارید
خوبست اول قوه نظامی را زیاد کنید تا از عهده جنگ برآیید

اِشین رقیب دِمستین بود خانواده این خطیب بسیار فقیر بود لکن خود

املاک زیادی در مقدونیه داشت از اینجهت آتینها او را با پادشاه مقدونیه
متحد میدانستند سن ۹۳

بعد از خرابی الُنت آتینها
ده سفیر که دِمُستِن
و اشین جزو آنها بود
برای اتحاد نزد فیلیپ فرستادند
در این زمان فیلیپ با پادشاه
کِرسُبلِپت جنگ
مینمود دِمستِن خواست سفرا را
بدانجا برد لکن اشین او را
ممانعت کرده و قرار داد در پلا که پای تخت مقدونیه بود صبر نمایند فیلیپ
بعد از فتح ترآس به پایتخت آمده ضیافت شایانی از سفرا نموده و صلحنامه را نوشت
چنانکه مذکور شد جنگ فسید مدتی طول کشید آتینها خواستند دِلف را از فسیدها
گرفته بمجلس امفیکتیونها دهند تبها از فیلیپ کمک خواستند پادشاه مقدونیه
قبول کرده فسیدها را محاصره کرد و سردار فسیدها شهر را تخلیه نموده قرار کرد او را

با ۸۰۰۰ نفر قشونش آزاد نمایند

فیلیپ بعد از فتح فسید از ترمپیل گذشته به مجلس آمفیکتیونها رفت و در آنجا قرار داد

که ۲۲ شهر فسید را خراب کرده اسلحه سکنه آنجا را خورد نماید و هر سال مبلغ پنجاه

تالان فسیدها به دلف فرستند و جلاء و فسیدها باید در مجلس آمفیکتیونها نماینده

بفرستند (۳۴۶) بعد از این قرار داد فیلیپ رئیس بازیهای پی تیک

که در دلف واقع میگشت شد

جنگ کرن — فیلیپ کم کم سواحل تراس و تسالی را که متصل مقدونیه

بود تسخیر کرد و بعد با ارگیها و آرکادینها و مسینیها که برضد اسپارت بودند متحد شد

دمستن مقالات زیادی برضد فیلیپ برای مسینیها خواند ولی فایده نبخشید این خطیب

بزرگ به آتن برگشته در مجلس شوری فریاد کرد محالست فیلیپ دوست آتنیها

شود و باید با او جنگ کرد (۳۴۴)

فیلیپ تراس را تسخیر کرده تا ساحل بحر اسود رفت بعد با سی هزار قشون شهر پرنت

که در کنار پرپنتید واقع است رفت این شهر روی تپه بنا شده و دریا از دو طرف

بر آن احاطه کرده فیلیپ برای تسخیر این شهر زحمت زیادی کشید لکن سکنه آنجا

مقاومت کامل نمودند

دراینمدت دمستن در تمام شهرهای یونان سفر کرده و خواست آنها را بر فیلیپ بشوراند
تا اینکه شهرهای تجارتی بیزانس و شی یس و رد را با آتن متحد کرد و یونانیان تاج
طلائی باو جایزه دادند

فیلیپ بیزانس را محاصره کرد آتنیها ستونی را که عهدنامه مقدونیه روی آن
نوشته شده بود سرنگون کرده فسیون را با ۱۲۰ کشتی کمک بیزانسها فرستادند
(۳۴۰) فیلیپ مقاومت نکرده بمقدونیه برگشت (۳۳۹) ولی بعد از
جنگ مقدس او را مجبور به آمدن یونان نمود

سکنه امفیسا آتنیها را در مجلس آمفیکتیون مقصر کرده بودند دمستن که نماینده
آتنیها بود تقصیر را به سکنه آمفیسا داد زیرا که در مزرعه که وقف آپلن بود گندم
کاشته بودند

آمفیکتیونها فیلیپ را سپهسالار قشون یونان نمودند پادشاه مقدونیه پذیرفته
و مخفیانه خود را به الات که در بالای دره سفیز واقعست رساند آتنیها شب از
این خبر واقف گشته تمام سکنه اطراف شهر را مخبر کردند

در طلوع آفتاب آتنیها مجلسی در پنیکس منعقد کردند دمستن نطق مفصلی از برای جنگ
بیان کرد آتنیها او را برای اتحاد به تب فرستادند چون دمستن به آنجا رفت

قاصدین فیلیپ را دید که برای اتحاد آمده بودند ولی تب‌ها با آتن همدست شدند
چون قشون آتن و تب رسید فیلیپ جنگ نکرد ولی در سال دیگر با ۱۰۰۰۰ قشون
آمفیسا را گرفته بعد آنجا را خراب کرد و بعد خواست با یونانیان صلح نماید فوسیون
که امیر البحر آتن بود خواست صلح نماید لکن دمستن مانع شد آتینها از انجهت تاجی

باو جایزه دادند

فیلیپ حیله بکار برده قشونش را به بأثی آورد و شهرهای متحده قشونی بجلوگیری او
او فرستاده در کرانن جنگ سختی نمودند

قشون فیلیپ عبارت از ۳۰۰۰۰ پیاده و ۲۰۰۰ سواره بود ولی قشون
شهرهای متحده کمتر از مقدونیه بود

آتنی‌ها در طرف چپ و تب‌ها در طرف راست قرار گرفتند از آنطرف فیلیپ در
مقابل آتینها و پسرش اسکندر در مقابل تب‌ها قرار گرفت اسکندر تب‌ها را شکست
داد آتینها اول غالب شده خواستند قشون اسکندر را شکست دهند لکن فیلیپ
آنها را محاصره نمود ۱۰۰۰ نفر آتنی را کشتند و ۲۰۰۰ نفر از آنها را حبس نمود
مابقی که دمستن هم جزء آنها بود فرار نمودند (۳۳۸)
آتینها در میدان جنگ مجسمه شیری بیادگار مقتولین ساختند و دمستن هم قصیده

در باب شجاعت آنها نوشت

فیلیپ سردار کل قشون یونان شد — شبی بعد در جنگ کرن

فیلیپ چند قربانی به افتخار خدایان نموده و مهمانی بزرگی از تمام سردارانش
نموده در حالت مستی تاج گلی بر سر گذاشته و بمجلس آمده یونانیان را مسخره نمود
یکی از خطبای آتن موسوم به دماد که جزء محبوسین بود باو گفت خدایان
شان و بخت آگاممنون را بتو داده اند لکن تو شغل ترسیت را (۱) بجا
میکنی فیلیپ خجل شده تاجش را بر زمین زد

پادشاه مقدونیه دوستی زیادی به آتنیها نموده محبوسین آنها را لباس پوشانید
و با چند سفیر برای صلح دادن به آتن فرستاد و پیغام داد که فقط شهر کرن متعلق
باشد و آتن شهری مستقل و هرشه متحد با مقدونیه باشد

مجلس شورای آتن قرارداد را قبول نموده مجسمه برای فیلیپ ساخته و در پای
آن این کلمات را نوشتند نیکو خواه و آزاد کننده وطن

فیلیپ با تب ضدیت کرده از محبوسین آنها فدیه گرفته ایشان را آزاد کرد بعد
ساخلوی در کادمیه قرار داده و نفی بلد شدگان را به تب مراجعت داده حکومت را

(۱) آگاممنون پادشاه تمام یونانیان و ترسیت مقلد مشهوری بوده

بایشان تفویض کرد

فیلیپ بعد به پلپنز رفته با ارگیها و مسینیها و ارکادینها متحد گشته تمام لاکنی را غارت کرده و تمام شهرها را که اسپارتیها مسخر کرده بودند تصرف نمود

یونانیان مجسمه از طلا موسوم به فیلیپیون برای پادشاه مقدونیه ساخته آن را در المپی قرار دادند

فیلیپ با تمام شهرهای یونان بغیر از اسپارت متحد شده و نمایندگان آنها را در کرنت جمع کرده با اجازهٔ آمفیکتیونها خواست با پادشاه ایران جنگ کند زیرا که در وقت جنگ بدی ایرانیان معابد یونانیها را غارت کرده بودند

یونانیان این رای را پسندیده فیلیپ را سردار کل قشون یونان نمودند

قتل فیلیپ — فیلیپ چند ساخلو در تب و کالسیس و کرنت گذاشته بعد بمقدونیه مراجعت کرده تهیهٔ جنگ ایران را دید

بعد از تهیه فیلیپ مهمانی بزرگی برای عروسی دخترش موسوم به کلئپاتر برای برادر زنش که پادشاه اپیر بود داد

روزی در طلوع آفتاب تمام مدعوین در تیاتر بزرگ پایتخت جمع شدند فیلیپ بعد از لحظه با لباس سفیدی وارد شد و اینوقت جوانی که خنجر را در زیر لباسش

مخفی نموده بود از مکانی بیرون آمده اسلحه اش را بپهلوی فیلیپ فرو برد و پادشاه

چهل و شش ساله را مقتول کرد.

این قاتل موسوم به پوزانیاس بود چون پدر زن فیلیپ که موسوم به اتال

بود دشنام زیادی باو گفته بود این جوان نتوانسته بود انتقام خود را بکشد از آن بجهت

پادشاه را مقتول نمود (۳۳۶)

فصل بیست و نهم فتح آسیا بواسطهٔ اسکندر

اسکندر کبیر — پسر فیلیپ موسوم به اسکندر در ۲۰ سالگی بتخت سلطنت

جلوس کرد این پادشاه جوان دارای قیافهٔ وجیه و موهای خرمائی مجعد بود

گویند در وقت تولد اسکندر دیوانهٔ موسوم به اروستراث معبد بزرگ افز را

آتش زد بقول بعضی مورخین در روز تولد اسکندر سه مژده برای فیلیپ آوردند

یکی از سردارانش ایلیری‌ها را شکست داده بود اسبهای پادشاه در بازی

المپی سبقت برده بودند یکی از زنان فیلیپ موسوم به المپیاس

بچه بدنیا آورده بود

اسکندر سن ۱۴ بر ذدی اسب سواری و تیراندازی را آموخت و ادبی داشت

موسوم به بوسفال که فقط خودش میتوانست بر آن سوار گردد

گویند روز اول هیچکس نتوانست

سوار آن اسب گردد اسکندر

به تنهائی جلو رفته سوار او شد

پدرش با او گفت ای پسر مملکت

دیگری تجسس کن مملکت من

برای تو کوچک است

اسکندر میل زیادی بتحصیل داشت مخصوصاً در موسیقی چنانکه روزی صدای سرود

جنگی را شنیده فی الفور اسلحه پوشید

اسکندر میل زیادی به ایلیاد هُمر داشت و هر شب آنرا در زیر بالشش قرار داده

میخوابید چون سیزده ساله شد پدرش او را به اَرسطو سپرد اسکندر کم کم بعضی

از اوایل گشته نصایح او را گوش نمود

اسکندر سخاوت زیاد داشت مثلاً هر وقت قربانی میکرد عود و عنبر زیادی بتماشاچیان

می بخشید لئونیداس اسپارتی که نوکرش بود با او گفت ای شاهزاده چرا چنین

رفتار میکنی خوب است صبر کنی تا مملکتی پر از عود و عنبر بیابی و آن وقت بخشش کنی

چون اسکندر آسیا را مسخر کرد ... تالان عود و عنبر خریده و برای لئونیداس آموزگارش
پیغام داد حال خوب بت خست ولئامت برای خدایان نمائی

اسکندر میل زیادی بجهانگیری داشت چنانکه روزی از شجاعت و متصرفات
پدرش نقل میکردند اسکندر متغیر شده فریاد کرد آیا پدرم برای من مملکتی باقی
نخواهد گذاشت

گویند فیلیپ المپیاس را که مادر اسکندر بود طلاق داده کلیپاتر را که خواهرزاده
آتال سردار بود تزویج کرد شبی در مهمانی بزرگی که تمام مست بودند آتال گفت
آرزو از خدایان میکنیم که پسری از ملکه تازه متولد شده صاحب تخت و تاج مقدونیه
شود اسکندر متغیر شده فریاد کرد پس من برای چه بدنیا آمده ام فی الفور گیلاسی
که در دست داشت بطرف آتال پرت کرد پدرش متغیر گشته با شمشیری حمله باسکندر
نمود ولی چون مست لایعقل بود افتاده بیهوش شد اسکندر آنوقت گفت ملاحظه
کنید پدر من میخواهد از اروپا به آسیا سفر کند ولی در یک طاق نمیتواند راه برود
اسکندر بعد از این مباحثات از مقدونیه بیرون آمد تا اینکه پدرش کشته شد
چون سربازان محبت زیادی به اسکندر داشتند او را پادشاه نمودند مادرش
پسر کلیپاتر را کشته بعد خود او را خفه کرد

آغاز کارهای اسکندر — چون یونانیان از قتل فیلیپ مخبر شدند
شادی زیادی نموده عید بزرگی گرفتند

اول کسیکه مخبر شد دستن خطیب بود در اینوقت دخترش مرده بود و بعد از هفت روز
عزاداری تاجی از گل بسر گذاشته مجلس شوری حاضر شده گفت خدایان خبر خوشی بما
الهام کرده اند و شما بزودی از آن مخبر خواهید گشت

بعد از چند روز دیگر آتنیها از قتل فیلیپ خبر یافتند و تاج طلائی برای پزانیاس
قاتل ساختند

در این موقع تمام ملل یونان خواستند از تحت اتحاد با مقدونیه خارج شوند ناگاه
اسکندر قشونش را وارد یونان نموده از تسالی گذشت نمایندگان مجلس آمفیکتیون
او را سردار کرده و آتنیها و تاج طلا برایش فرستادند

اسکندر به کرنت آمده مجلسی در آنجا منعقد نمود نمایندگان شهرهای یونان او را
سردار قشون یونان نموده قرار دادند که با پادشاه ایران جنگ نمایند

گویند چون اسکندر به کرنت آمده خواست دیوژن حکیم را (دیوجانس)
که در خمره منزل داشت ببیند چون نزد او رفت از او سوال کرد هرچه میخواهی
طلب کن که آنرا برایت مهیا سازم دیوژن جواب داد قدری دورتر بایست که

اشعه آفتاب بمن برسد

آنوقت پادشاه گفت اگر اسکندر نبودم میخواستم بجای دیوژن باشم

در مراجعت اسکندر به دلف آمده وحی طلب کرد پی تی از جواب دادن امتناع کرد اسکندر او را گرفته خواست در معبد برد پی تی فریاد کرد پسر من کسی تاب مقاومت ترا ندارد اسکندر این حرف را بفال نیکو گرفته بسیر دلن آمد

در مراجعت بمقدونیه اسکندر تراس را تصاحب کرده و در مدت ده روز خود را بپای کوه همیوس (کوه بالکان) رسانید تراس‌ها برای مسدود کردن راه عرابه‌های زیادی از بالای کوه پرت کردند اسکندر بطریقه مخصوصی تمام این صدمات را رفع کرده بدون هیچ تلفی از رود دانوب گذشت

ممالک یونان از این فتح متوحش شده نماینده چندی نزد اسکندر فرستادند مابین نمایندگان دسته از سلت‌ها (۱) بود اسکندر با آنها گفت از هیچ نمیترسید در جواب گفتند از هیچ چیز وحشت نداریم لکن می‌ترسیم آسمان بیفتد اسکندر گفت معلوم میشود سلت‌ها خیلی شجاعند

انهدام تب — بعد از فتح تراس خبر قتل اسکندر در تمام یونان انتشار

(۱) نژاد سلت با گلواها که ساکنین قدیم فرانسه بودند یکی میباشد

شیوع یافت فی الفور نفی بلد شدگان تب بوطنشان مراجعت کرده و دسته‌ای
مقدونیه را کشتند و برای هلاک کردن ساخلو مقدونیه را که در کادم بود حصاری
بدور ایشان بنا کردند اسکندر با ۳۳۰۰۰ قشون تب را محاصره کرد و بعد قاصدی
فرستاد که شهر را تسلیم نمایند تب‌ها از بالای حصار شهر فریاد کردند اگر شاه خیال
استقلال یونان را دارد خودش وارد شهر شود

قشون ارکادیها که بکمک تب می‌آمدند در برزخ کرنت توقف کرد تب‌ها
با وجود تنهائی مدت سه روز مقاومت کردند در روز ششم قشونی را که در کادم
بود بیرون آورده با صدمهٔ زیادی وارد شهر شد ششهزار نفر تب را کشت و
۳۰۰۰۰ نفر آنها را حبس نمود

سکنهٔ شهرهای ارکمن و تسپی و پلات که مدتی در تحت تسلط تب بودند
در این جنگ همراه اسکندر آمده بودند پادشاه مقدونیه در باب تب از آنها
مشورت کرد آنها قرار دادند که تب را خراب نمایند اسکندر بهمین قسم رفتار کرد
و زمین آنجا را مابین شهرهای متحده تقسیم نمود

عزیمت اسکندر بآسیا — چنانکه مذکور شد فیلیپ قشونی برای
جنگ با آسیا تهیه نموده بود ولی بمقصود نرسیده پسرش او را انجام دا

اسکندر در بهار سال ۳۳۴ قبل از میلاد با سی هزار پیاده و پنجهزار سواره از پلّا پای تخت مقدونیه حرکت کرد.

قشون او مرکب از کمک تمام شهرهای یونانی بغیر از اسپارت بود. اسکندر آنتی پاتر را با ۱۲۰۰۰ پیاده و ۱۵۰۰۰ سواره برای حکومت مقدونیه گذاشت. پادشاه مقدونیه تمام اموالش را به دوستانش عطا کرد. پردیکاس باو گفت برای خودت چه نگاه خواهی داشت. اسکندر جواب داد امید بخدایان فقط برای من کافی است.

قشون مقدونیه در مدت بیست روز از سستس گذشته و با ۱۶۰ کشتی از هلسپن عبور کردند. اسکندر چون بساحل آسیا رسید نیزه‌اش را بزمین انداخت و اول کسیکه از کشتی بیرون آمد او بود و بخداهای تروا رفته قربانی بزرگی کرد و پس از آن خود و دوستش هفستیون قبر آشیل و پاترکل را گل باران نمودند. گویند اسکندر در سر قبر آشیل فریاد کرد ای پهلوان چقدر تو شجاع بودی که همر حکمای تو را بشعر در آورده.

جنگ گرانیک — مملکت ایران پنجاه دفعه بزرگتر و بیست دفعه مسکون‌تر از مقدونیه بود ولی چون تمام ایران همیشه جنگ داخلی داشتند از اینجهت قشونشان

غیر منظم بود فقط پادشاه ایران بواسطه خبر این ۰۰ فاینیش آنها را نگاه داشته بود
فقط قشون منظم ایران یونانیان بودند

چون اسکندر به تیسیار رسید قشون یونانی ایران عبارت از پنجاه هزار نفر بود
ممنون که از ساکنین رُدُ بود سردار این قشون بود که کم کم پادشاه ایران او را
ساتراپ یکی از ایالاتش نموده بود

ممنون در باب جنگ سفارش زیادی به ساتراپها نموده قرار داد در اینجا
که بواسطه آن اسکندر نتواند خراب نمایند برای اینکه قشون او ولی آذوقه یابد ساتراپها
حرف او را گوش نداده جنگ کردند

ایرانیان در کنار رودخانه گرانیک صف کشیدند قشون آنها مرکب از بیست
هزار نفر از شهرهای مختلفه بود و غالب آنها یونانی بودند اسکندر در طرف عصر
به آنجا رسید

آب این رودخانه بسیار سریع و دو طرفش سرازیب بود پارمنیون سردار
مقدونیه خواست که تا فردا بمانند از اسکندر سر ۹۵ قبول نکرده گفت
با آن همه پیش گذشتیم آیا ممکن است از این رودخانه نگذریم؟

پادشاه مقدونیه در جلو سرداران افتاده وارد رودخانه شد اسبها نتوانستند

از آنطرف بالا رفتند لکن قشون پیاده از عقب رسید و از رودخانه عبور نمودند
نیزهٔ اسکندر در رودخانه شکست بعد خواست نیزهٔ میرآخورش را بگیرد او هم
جواب داد فکر نیزهٔ دیگر کن زیرا که مال منهم شکسته آنوقت دیمارات کرنتی نیزهٔ

خود را تقدیم پادشاه مقدونیه کرد اسکندر میتریدات را که داماد پادشاه
ایران بود کشت ناگاه یک ایرانی ساطوری برای یکنفر پادشاه انداخت فی الفور
اسکندر برگشته شکم او را سوراخ کرد یکنفر ایرانی دیگر از عقب حمله باسکندر نموده
خواست گردن او را بزند لکن کلیتوس لنو والی مقدونیه با قداره دست
او را انداخت و ایرانیان شکست سختی خورده فرار کردند
سربازان اسکندر و یونانیان قشون ایران را متفرق نموده دو هزار نفر از آنهارا

حبس کردند

مقتولین قشون مقدونیه عبارت از ۸۵ پیاده و ۶۰ سواره بود اسکندر مقتولین را دفن کرده محبت زیادی بمجروحین نمود

اسکندر بعد از شکست دادن ایرانیان محبوسین یونانی را بمقدونیه فرستاده و آنها را فروخت زیرا که با اجنبیان کمک کرده بودند بعد سیصد پارچه اسلحه با کتیبه برای معبد آتن فرستاد و مضمون آن اینست اسکندر و تمام یونانیها بغیر از اسپارت آسیائیها را شکست دادند

فتح آسیای صغیر — در آسیای صغیر دشمن اسکندر فقط یونانیان بودند شهر سارد که پایتخت لیدی بود با وجود برج و باروی محکمش بزودی تسلیم شد اسکندر و حاکم برای آنجا معین کرد شهر افیز تسلیم شد اسکندر اراضی آنجا را برای آرتمیس الهه وقف کرد یونانیانی که در شهر میلت بودند قدری مقاومت کردند لکن اسکندر در مدت کمی آنجا را متصرف شد

ممنن با قشون یونانیش در هالیکارناس پایتخت کاریه پناه[illegible]
اسکندر آنجا محاصره کرده حصار آنجا را خراب کرد ممنن شهر را آتش زده فرار کرد بعد از این شکست ممنن خواست بیونان رود لکن عمرش وفا نکرده در [illegible]

میتیلن درگذشت پادشاه ایران آنوقت سربازان یونانی را نزد خودش برد
اسکندر باوجود زمستان جنگ را ترک کرد و فقط بعضی سربازان را بیونان
فرستاد و بعد خودش در آسیای صغیر مانده در اوایل بهار سال (۳۳۳) قبل از
میلاد به گردیون که پایتخت قدیم فریجی بود رفت
در یکی از معابد این شهر عرابه بود که متعلق به پادشاه قدیم فریژی بود طناب
گره داری بر این عرابه بسته شده بود و هیچ کس نتوانسته بود آنرا باز کند
کاهنان خبر داده بودند که هر کس این گره را باز نماید پادشاه تمام دنیا خواهد شد
اسکندر بضرب شمشیری تمام گره‌ها را قطع کرد

جنگ ایسوس — (۳۳۳) داریوش پادشاه ایران که در سال
(۳۲۵) بتخت نشسته بود قشونی ترتیب داده و در شام منتظر ورود دشمن شد
اسکندر بسمت او حرکت کرده از معبد توروس گذشته به سیلیسی آمد در این
مکان اسکندر تازه از راه رسیده در آبهای منجمد کوه سیدنوس غسل
کرده از اینجهت سرمای شدیدی خورده تب سختی برادعارض گشت فیلیپ
حکیم شربتی بدو داده و در وقت خوردن آن کاغذی برای اسکندر رسید
که این حکیم دشمن تو میباشد و ممکن است ترا مسموم نماید اسکندر کاغذ را

حکیم نشان داده شربت را نوشید اما تهمتی که به حکیم بسته بودند برعکس شد و پادشاه
بزودی علاج گشت

داریوش که منتظر ورود اسکندر شد آخرالامر از کوههای امانوس
گذشته به ایسوس رسید اسکندر از کوههای جنوبی این شهر گذشته مقابل داریوش
قرار گرفت

عرض این جلگه پنج کیلومتر بود از اینجهت داریوش نتوانست ششصد هزار قشونش را
در این جلگه حرکت دهد اول مقدار زیادی از قشونش را در طرف راست و سی هزار
سوار و بیست هزار کماندار در طرف چپ قرار داد و بعد سی هزار و نهصد یونانی
و شش هزار سرباز کوهستانیش را در مرکز قرار داد

اسکندر پارمنیون را با قشونش در طرف چپ و خودش در طرف راست قرار
گرفت آنوقت قشون طرف راست را حرکت داده حمله بمرکز قشون ایرانیان نموده
آنها را شکست داد سربازان یونانی داریوش هنوز جنگ میکردند لکن پادشاه
ایران آنها را اجازه فرار داد سواران ایرانی که نزدیک بود تسالیها را
شکست دهند آنها هم فرار کردند

در جنگ ایسوس ۱۰۰۰۰۰ ایرانی و ۳۰۰ پیاده و ۱۰۰ سوار مقدونی

ای داریوش تو نباید مرا مساوی خود تصور کنی بلکه مرا باید پادشاه تمام آسیا خطاب نمائی

در وقت محاصرهٔ تیر داریوش کاغذی نوشته بود که اگر صلح نمائی ۱۰۰۰۰ تالان و قطعهٔ از آسیا را تا شط فرات و دخترم را برای عروسی خود بگیر پارمنیون گفته بود اگر من بجای اسکندر بودم قبول میکردم. پادشاه مقدونیه جواب داده بود اگر منهم بجای پارمنیون بودم قبول میکردم.

بنای اسکندریه — (۳۳۲)

بعد از فتح تیر اسکندر بسمت مصر حرکت کرد

سکنهٔ شهر گازا خواستند مقاومت نمایند اسکندر بدانجا حمله برده مجروح شد آنوقت حصاری بارتفاع ۲۵ متر بنا نموده و بعد از ۲ ماه محاصره آنجا را تسخیر کرد مردان را بقتل رسانیده زنان و اطفال را فروخت.

گویند اسکندر در این شهر تقلید آشیل پهلوان را نمود یعنی طنابی به پای حاکم این شهر بسته و هفت دفعه او را بدور شهر گردانید

حاکم مصر مقاومت نکرده اسکندر تا ممفیس که پای تخت مصر بود رفت و یک قربانی برای گاه آپلیس که معبود مصریان بود نمود

اسکندر از نیل گذشته به کانپ رسید در این محل جزیره پارس بندر طبیعی تشکیل میدهد اسکندر شهری مقابل این جزیره ساخته آنرا اسکندریه نام گذاشت گویند اسکندر خودش نقشهٔ این شهر را کشید و چون گچ برای کنار ترسیم اراضی نبود از اینجهت آرد بجای آن استعمال کردند

اسکندر در معبد آمن — در مغرب مصر معبدی بود موسوم بمعبد آمن یونانیان و آسیائیان برای عبادت در آنجا میرفتند اسکندر برای دیدن معبد بدانجا رفته وحی خواست رهبانان معبد او را پسر خدا لقب دادند چنانکه فراعنه مصر را پسر آمن لقب داده بودند

اسکندر از این زمان ببعد متکبر شده خود را پسر خدا تصور میکرد گویند چون بمعبد رفت دو بار باد و پرنده هادی راه او بودند

بعد از مدتی اسکندر قاصدی بیونان فرستاده پیام داد که از این زمان ببعد باید مرا پرستش نمائید اسپارتیها جواب دادند خوب بود اسکندر خود را خدا تصور میکرد

جنگ اربل — (۳۳۱) — اسکندر بعد از تسخیر شامات و مصر بسمت مشرق حرکت کرده بدون جنگ از فرات و دجله گذشت

داریوش در جلگهٔ گگامِلس که نزدیک اربل واقعست توقف کرده بود
قشون او حال مرکب از دو کرور پیاده و چهل هزار سواره و دویست عرّابهٔ
داسی دار و پانزده فیل جنگی بود ولی تمام این قشون بزرگ غیر منظم و ورزش
نکرده بودند

قشون اسکندر در اینوقت مرکب از چهل هزار پیاده و هفت هزار سواره بود
دو قشون مقابل همدیگر صف کشیدند

پارمنیون خواست جنگ را بشب بندازد لکن اسکندر گفت این کار برای من
خفّت است

فردا صبح اسکندر دیر از خواب برخاست سرداران او را بیدار کردند صف
قشون را پادشاه مقدونیه منظم کرده و در جلو خودش کشیشی را با تاج طلا
نگاه داشت

داریوش در وسط قشون با سوارهای نجیبش ایستاده بود اسکندر بطرف
راست حمله نمود داریوش عرّابه‌ها را بسمت دشمن حرکت داد سربازان مقدونی
اسبان عرّابه‌ها را هدف تیر نمودند ولی چند عرّابه تا آنها رسید قشون راه را
باز کرده بدون هیچ تلفی آنها را از خود گذرانیدند

داریوش اینمرتبه تمام قشونش را حرکت داد اسکندر با سوارانش راهی بین آنها پیدا کرده خواست خود را به پادشاه ایران برساند ایرانیان فرار نموده داریوش را بردند درینوقت سواران ایرانی و هندی پارمنیون را احاطه کرده بودند اسکندر بطرف او حرکت کرده و بعد از جنگ سختی آنها را شکست داد

فردای آنروز اسکندر به اربل رسید اسلحه و عراده و خزینهٔ داریوش را بتصرف آورد ولی باز پادشاه ایران را در آنجا نیافت زیرا که به مدی فرار کرده بود

فتح و تسخیر ایران — اسکندر از شط دجله گذشته بطرف بابل حرکت کرد و سکنهٔ آنجا باستقبال او آمدند اسکندر داخل شهر شده یک قربانی برای بل رب النوع نمود و بعد معبدی که کزرسس خراب کرده بود مجدداً ساخت

اسکندر کم کم پایتختهای ایران را مسخر کرده به شوش رسید در آنجا پنجاه هزار تالان جواهر زیاد و عطریات و مجسمه‌های یونانی را که کزرسس از آتن آورده بود یافت بعد آنها را به یونان فرستاد

اسکندر از آنجا به پرسپولیس رفت در این راه یکی از ساتراپها چهل هزار قشون نگاه داشته بود اسکندر از راه دیگر داخل شهر شد و چنانکه نقل کرده اند در

آنجا ۱۲۰۰۰۰ تالان یافت

گویند شبی اسکندر مست شده این شهر را آتش زد زیرا که ایرانیان معابد یونانیها
آتش زده بودند بعد پادشاه مقدونیه به پازارگاد که قبر کوروش در آنجا هست رفت
بعد از فتح این شهرها اسکندر خواست به اکباتان که پایتخت مدی بود برود
از اینجهت اموالش را در آنجا گذاشته تعاقب داریوش حرکت کرد بنابر قول
بعضی از مورخین قشون اسکندر در مدت یازده روز ۴۸۰ کیلومتر طی کردند
در بین راه به اسکندر گفتند که یکی از ساتراپهای ایران موسوم به بسوس
داریوش را زنجیر نموده و خیال دارد او را به باکتریان ببرد اسکندر سه روز
سه شب متوالی حرکت کرده بایرانیان رسید
اما چون بسوس تاب مقاومت اسکندر را نداشت پادشاه ایران را کشت (۳۳۰)
اسکندر جسد داریوش را به پرسپلیس فرستاده او را در مقبره شاهان دفن نمود
در این زمان اسپارتها از غیبت اسکندر غنیمت شمرده سی هزار هپلیت و بیست
هزار سواره تهیه دیده بسمت مگالوپلیس حرکت کردند آنتی پاتر آنها را شکست داد
در این جنگ اژیس که پادشاه اسپارت بود کشته شد (۳۳۰) اسکندر
پیغام داد در صورتیکه ما مشغول فتح آسیا هستیم در آرکادی یک جنگ موشها واقع شد

تمام حکام ایرانی تسلیم اسکندر شدند بعد پادشاه مقدونیه از جبال ایران گذشته
ودر "ادی" شهری موسوم به اسکندریه بناکرد که آنرا حالا هرات میگویند

اسکندر در زمستان از جبال شمالی ایران گذشته برودخانهٔ اگزوس (جیحون) که در
باکتریان واقعست رسید برای عبور از این رودخانه را تخته بندی کرده "قشون" را
از آنجا گذرانید

اسکندر گوشمالی سختی به بسوس داده و او را بدست خانوادهٔ داریوش داد آنها هم
او را کشتند

در باکتریان و سگدیان جنگ واقع نشد

در یکی از قلاع سگدیان که روی قلهٔ کوهی ساخته شده بود ساترابی با خانواده اش
مسکن کرده بود چون خواست آنجا را بگیرد برای او پیغام فرستادند که باید برای
رسیدن این محل پرواز کرد

اسکندر قرار داد که اول سربازی که بدانجا رود ۱۲ تالان و سرباز دویم ۱۱
و سیمی ۱۰ و هکذا خواهد داشت دوازده نفر حمله بدانجا بردند ساتراپ از شجاعت
آنها متعجب گشته تسلیم شد

اسکندر دختر ساتراپ را که موسوم به رُکزن بود برای خودش تزویج کرد

غرور و منیت اسکندر ـــ چون اسکندر صاحب تخت و تاج ایران
شد تاج طلای ایرانیان را بسر گذاشته و خود را شبیه آنها ساخت و قرار
داد که هر کس بحضورش میرسد باید او را تعظیم نموده بخاک بیفتد
نجبا و سرداران مقدونیه که همیشه با اسکندر رشو و نما میکردند تحمل این مشقت
و تکلیف را نکرده و در سال (۳۳۰) قبل از میلاد چند نفر از آنها قصد کشتن
اسکندر را نمودند

فیلوتاس پسر پارمنیون در جزو این اشخاص بود ولی هنگامیکه پادشاه را از این
قصد خبر داد اسکندر او را با تمام آنها بقتل رسانید
حافظ خزاین و ذخایر پادشاه پارمنیون بود اسکندر برای اینکه او بسبب قتل پسرش
شورش ننماید قاصدی را سوار شتر نموده نزد او فرستاد پارمنیون در وقتیکه کاغذ
اسکندر را میخواند قاصد او را خفه کرد

دو سال بعد اسکندر در ماراکاندا (سمرقند) که پایتخت سغدیان بود رفته و
قربانی بزرگی برای دیزکورها نمود
شب در وقت شام که تمام مست بودند یکی از مدعوین اسکندر را به دیزکورها
و هرکلس ترجیح داد

بابین مدعوین کلیتوس لئوواز بود که اسکندر را در جنگ گرانیک
نجات داده بود این شخص از چاپلوسی سرداران و تکبر اسکندر بدش آمده به تحقیر گفت
خدایان محسوب نمیشوی چون بواسطه شجاعت قشون بود که تو این فتوحات را
نمودی اگر در جنگ گرانیک همراه تو نبودم حال هر قطعه بدن تو در شهری بود
اسکندر از این حرفها متغیر شده نیزه بطرف او پرت کرد بعد قداره اش را خواست
ولی دوستانش او را از نزد او برداشته بودند سرداران کلیتوس را از اطاق
خارج کردند ولی باز بعد از لحظه مراجعت کرده این شعر اوری پید را خواند تمام این
افتضاحات و بی نظمی را یونانیان سبب شده اند اسکندر این دفعه نیزه یکی از سرداران را
گرفته او را کشت لکن بزودی پشیمان شد خواست خود را بکشد سرداران او را ممانعت
کردند ولی او تا سه روز و سه شب متوالی در چادرش مانده گریه و زاری نمود
و همیشه کلیتوس را بیاد میآورد

یکی از سوفسطائیان یونانی که همراه اسکندر بود باو گفت چون تو در جزو خدایان
محسوب میشوی نباید پشیمان شوی زیرا که خدایان در هر کاری مختار و مالک
جان و مال بندگان میباشند

ایرانیان چون بخدمت اسکندر میرسیدند بزمین افتاده پای او را میبوسیدند

اسکندر خواست یونانیان از این عادت بابن کار روید و غالب آنها هم اجبار قبول کردند
گویند چون کالساندر از مقدونیه با ایران مراجعت کرد از این آداب و رسوم متعجب
شده اسکندر را مسخره زیاد می‌نمود
برادرزاده ارسطو که موسوم به کالیستن بود از تعظیم کردن و دست به سینه ایستادن
امتناع کرد
روزی در مهمانی بزرگی تمام مدعوین داخل شده بخاک افتادند اسکندر در عوض رویگا
آنها را بوسید چون کالیستن داخل شد پادشاه با او اعتنا نکرد کالیستن فریاد کرد آیا
من فقیرتر و بدبخت تر از سایرینم که روی مرا نمی‌بوسی
نجبا و آخر الامر از غرور اسکندر خسته شده شش نفر از آنها خواستند او را
بکشند پادشاه خبردار شده تمام آنها را بقتل رسانید بعد کالیستن را برای خبر نکردن
از این قصد هلاک کرد
گویند اسکندر کالیستن را در قفس آهنی نمود و حکم نمود که او را در عقب قشون بکشند
و بعد از هفت ماه درگذشت

جنگ هند — (۳۲۴) — اسکندر بعد از فراغت از کار ایران عازم
هند شد این مملکت را هیچ پادشاهی تصرف درنیاورده بود ولی یونانیان از عقیده

برای این بود که باکوس ب لنوع و هراکلس پهلوان آنجا را تسخیر کرده اند از
اینجهت اسکندر هم خواست تقلید آنها را بکند

اسکندر ۱۲۰۰۰۰ پیاده و ۱۵۰۰۰ سواره (که غالب آنها ایرانی بودند) به دره
شط اندوس رسانیده و در سال بعد آنها را از شط گذرانید.

یکی از پادشاهان هند موسوم به تاکزیل به استقبال اسکندر آمده با او متحد شد
یکی از پادشاهان دیگر موسوم به پروس با ۱۸۰ فیل جنگی و مقداری قشون
در کنار رود هیداسپ کمین کرد اسکندر مقدار زیادی از قشونش را
نزد تاکزیل گذاشته و با باقی قشونش به پروس حمله نموده اول فیلان را رم
کرداندند فیلان در عوض هندیها برگشتند در این جنگ صد فیل و بیست
هزار هندی کشته شد و خود پروس مجروح گشت اسکندر او را گرفته اول علاج جرحش را
نمود بعد او را پادشاه مملکتی که داشت نموده با او متحد گشت

گویند اسکندر در مجلس به پروس گفته بود چه قسم میخواهی با تو رفتار نمایم در جواب
گفت میخواهم مثل پادشاهان با من رفتار نمائی اسکندر قبول کرده او را
پادشاه نمود

مراجعت اسکندر — (۳۲۶) — اسکندر بسمت پنجاب حرکت

گردد خواست تا رود کانش زود لکن هیفاسس سردارها تمام قشون از جلو
رفتن امتناع نمودند زیرا که مدت هشت سال بود که جنگ میکردند و سه ماه
بود که زیر باران و اراضی باتلاقی حرکت میکردند اسلحه قشون ضایع و البسه آنها
پاره شده بود و باز اسکندر خیال داشت آنها را باطرف هند برد
اسکندر تمام سرداران را جمع نموده قرار داد تا رود کانژ رفته و از آنجا با فتح
برگردد سرداران سکوت نمودند پادشاه دو مرتبه مشورت کرد باز جوابی نشنید دفعه
سیم یکی از سرداران بلند شده گفت قشون دیگر از اینجا ببعد حرکت نمیتواند کند خواهش
ما را بمقدونیه مراجعت دهید اسکندر جواب داد کسی را مجبور نمیکنم هر کس میل دارد مرا
همراهی کند و هر کس نمیخواهد برگردد
اسکندر بعد از این حرفها بخیمه اش رفته سه روز از آنجا بیرون نیامد
روز سیم پادشاه مقدونیه حیوانی قربانی کرده امعاء او را ملاحظه کرد و ملتفت
شد که از این ببعد جنگ فایده نخواهد داشت پس سرداران را از مراجعت خبر داد
آنها تمام خوشحال و مسرور شده پادشاه را دعا کردند
قبل از حرکت اسکندر دوازده محراب ساخته چند قربانی نموده تمام قشونش را بعد
پادشاه قشون را در کنار رودخانه هیدااسپ آورد کشتیها تمام با نجا جمع شد

تماشای قشون به خوزه

در مصب رود اندوس اسکندر قشون را منقسم ساخت و نئارک را امیر البحر نمود و تمام سفاین و قشون را بعد از صد و سی روز بفرات رسانید

اسکندر با قسمتی از قشونش از راه ژدروزی که تمام صحرای بی آب و علف است بایران مراجعت کرد قشون در شصت روز فقط ۸۰ کیلومتر طی کردند غالب آنها از تشنگی و گرسنگی هلاک شدند زیرا که فقط در تمام این صحرا چند درخت خرما یافت میشود دیگر نه آب هست و نه آذوقه

گویند روزی که قشون از تشنگی نزدیک بهلاکت رسیده بود یک نفر از سربازان قدری آب پیدا کرده فی الفور آنرا در کلاه خودش ریخته نزد اسکندر آورد اسکندر آنرا بزمین ریخته گفت من بر سربازانم ترجیح ندارم

بعد از دو ماه راه قشون به کارامانی رسید اسکندر چند قربانی در این محل نمود

گویند در مراجعت اسکندر بایران تمام سربازان تقلید باکوس نموده تاجهای از عشقه بر سر گذاشته بودند

اسکندر درصدد اتحاد و توافق بین ایران و یونان برآمد

اسکندر چون بشوش رسید مهمانی زیادی نموده دختر داریوش را برای …

خود تزویج کرد و دختر دیگر را به هفیستیون داد بعد ۸۰ دختر شاهزادگان را
به هشتاد نفر از سرداران خود عطا فرمود تمام این عروسیها در یک روز انجام گرفت
اسکندر سربازان را به تزویج مجبور کرد و ده هزار نفر از آنها قبول کردند
پادشاه قرار داد که هر کس تزویج نماید تمام قرض او را ادا نماید گویند
۲۰۰۰۰ تالان که عبارت از دویست کرور فرانک باشد پول داد
اسکندر قشونی از سی هزار جوان ترتیب داده اسلحه و البسه آنها را شبیه سربازان خود
نموده و آنها را اپی‌گن نامید

سربازان مقدونیه حسادت نموده خواستند بوطنشان مراجعت کنند اسکندر قرار
داد پیران قشون را مراجعت دهد سربازان جمع شده گفتند خوب است تمام ما
را روانه کنی پادشاه بآنها گفت آیا برای شما خفت نیست که بگویند سربازان
مقدونیه ترک خدمت اسکندر را نمودند و ایرانیان خدمت او را بگردن گرفتند
اسکندر دو روز در چادرش ماند روز سیم نجبای ایران را طلب کرده آنها را
برادر خود نام برد یونانیان از این فقره تمام بدور اسکندر جمع شده عفو طلبیدند
یکی از سرداران باسکندر گفت ما از این جهت حسادت میورزیم که ایرانیها را
اقوام و اولاد خود اسم برده اسکندر گفت شما هم تمام اقوام منید

پادشاه مقدونیه چند قربانی نمودند هزار نفر یونانی قسم خوردند که با ایرانیان
متحد و دوست باشند آنوقت اسکندر ده هزار نفر از سربازان پیر و مجروح را
بمقدونیه مراجعت داده و بهر کدام یک تالان عطا کرد (۳۲۴)

مرگ اسکندر — (۳۲۳) — وزیر اسکندر که موسوم بهفستیون
بود در اکباتان درگذشت اسکندر از مرگ او بسیار مغموم شده نعش او را به بابل برد
آنرا روی کنده از چوب سقز که قیمت آن ده هزار تالان بود سوزانید
در بابل نمایندگان تمام ممالک نزد اسکندر آمده اظهار اتحاد و مودت نمودند
مثلا از ایطالیا و افریقا و حتی از ممالک شمالی بحر اسود

اسکندر خیال داشت بعربستان رود و برای این سفر کشتی زیادی از فنیقی طلب کرد
گویند روزی تاج اسکندر در آب افتاد یکی از همراهانش خود را در آب انداخته
تاج را گرفت و برای اینکه در آب نباشد آنرا بر سر گذاشت کشیشهای کلده
این اتفاق را بفال بد گرفتند

گویند چون اسکندر خواست ببابل بیاید کشیشها نزد او آمده گفتند خوب است
در این شهر داخل نشوی زیرا که ممکن است دچار صدمات و آفات بزرگی شوی
بعد از مدتی که در بابل ماند اسکندر دچار تب شدیدی شده و دو روز

ناخوش بود روز یازدهم اسکندر بسن سی و سه سالگی درگذشت

فصل بیست و چهارم

یونانیت در مشرق زمین

یونانیت — قبل از اسکندر فقط یونانیان در مملکت خود و سواحل آسیای صغیر و ایطالیا زندگی میکردند ولی بعد از اسکندر چون یونانیان ایران را مسخر کردند عادات و صنایع و علوم و حتی مذهبشان را در آنجا شیوع دادند پس یونانیت یا **هلینیسم** عبارت از عصر بعد از اسکندر است که یونانیان در تمام آسیا منتشر شدند

مجزی شدن دولت اسکندر

تقسیم شدن دولت اسکندر مابین سردارانش — اسکندر وارث صحیحی نداشت که صاحب مملکت بزرگش شود

حد مملکت اسکندر از رود دانوب تا رود اندوس و از دریای آرال تا صحرای افریقا بود

برادر اسکندر که موسوم به **ارهید** بود ناقص العقل و ضعیف بود و از دو زن اسکندر که دیگر زن دختر داریوش بود اولاد نداشت اما دیگر زن حامله بود

در روز مرگ اسکندر تمام قشون بدور خانهٔ پادشاه جمع شدند پردیکاس
سردار اسلحه و تاج و حلقهٔ پادشاهی را روی تخت قرار داد و بعد گفت خوب است
سرداری ما بین خود انتخاب نمائیم تا اینکه اولادی از رکزن متولد شود
سرداران از اینکار امتناع ورزیده خواستند مجلسی تشکیل دهند که حکومت با آن
باشد لکن سربازان میخواستند پادشاهی با اولاد اسکندر باشد از اینجهت تامجبر کردند
یکی از دشمنان پردیکاس که موسوم به ملیاگر بود جسارت نموده سربازان
پیاده را تحریک بانتخاب پادشاه نمود آنها هم برادر اسکندر را که ناقص العقل بود
انتخاب کردند سرداران دیگر او را بپادشاهی قبول نکردند
پردیکاس با ششصد نفر از سربازان پیاده جلوگیری کرد و نزدیک بود که
جنگ سختی واقع شود ولی سرداران رسیده بانها صلح دادند بعد آرهید را با
رکزن نگاهداشته قرار دادند که آنتی پاتر حاکم اروپا و کراتر حاکم آسیا باشد
بعد پردیکاس را شیلیارک (رئیس کل قشون) پیاده نمودند
بعد از مدتی پردیکاس قشون را در مقابل آرنبیدسان دیده و در آنها
پانزده نفر از قشون پیاده را کشت ملیاگر بمعبدی پناه برد سواران بدانجا
رفته او را خفه کردند

درانوقت از رکزن پسری متولد شده آنرا اسکندر نامیدند این پسر و دختر اریوسشارا
که زن پدرش و پنتیپون بودند کشت

درمیان برادر اسکندر و پسرش سرداران هر کدام مملکتی را صاحب شدند در مدت
زندگانی اسکندر فقط چند نفر حاکم ایالات ایران بودند ولی درانوقت سی را
چهار نفر دولت اسکندر را مابین خود تقسیم کردند

بطلیموس مصر را گرفت لنتیند اسس شام را و فلیتاسس سیلیسی را و آنتی گن
فریژی را و لیناقت سواحل پیسین را و اسکندر لیدی را و لیزماک تراسس را
و بنارک لیبی را و سلکوس سردار تمام قشون شد آمین که هشی اسکندر بود
صاحب کاپادس شد درینجا و این شهر مملکت مستقل بود و امین انجا را مسخر
کرده پادشاه آنجا را کشت

جنگ لامیاک — یونانیان که مدتی در تحت تسلط و اقتدار پادشاه
مقدونیه بودند از مرگ اسکندر متحیر گشته و در تمام یونان شورش و اضطراب فوق‌العاده
درست کردند بعد آتینیها قرار دادند هر شهری که با مقدونیه جنگ کند
پول بدهند

آتینیها مدت دوازده سال بود که جنگ نکرده بودند ولیکورگ مالیات شهر را

منظم کرده بود و سردار قشون آتن لستن بود که مدتی در قشون اسکندر خدمت کرده بود مدت چهل سال یونانیان تهیهٔ جنگ را دیدند

غالب شهرهای یونان با آتن متحد شدند لستن با سی هزار نفر وزیر تپیل گذشت آنتی پاتر که پادشاه مقدونیه بود فقط با ۱۳۰۰۰ نفر بیرون آمده در تسالی شکست خورد و بعد بشهر لامیا فرار کرد لستن هم در یکی از جنگها کشته شد

بعد از این شکست دو دسته قشون مقدونیه که عبارت از پنجاه هزار نفر بود از آسیا مراجعت کرد قشون یونانیان که مرکب از ۲۵۰۰۰ نفر بود شکست خورده صلح کردند

آنتی پاتر به شرط صلح با آتن را قبول کرد شرط اول سا خلو داشتن در قلعهٔ مونیشی شرط دویم عبارت بود از اینکه وکلای مجلس باید هر کدام اقلا دو هزار درهم داشته باشند شرط سیم تسلیم کردن دمستن و هیپرید خطیب بود بمقدونیه ها

بنابر شروط مذکور فقط در آتن از ۲۰۰۰۰ آتنی نه هزار نفر باقیماند خطبا فرار کردند آنتی پاتر سربازان به تجسس آنها فرستاد هیپرید بمعبد ازین پناه برد سربازان او را بیرون آورده بقتل رسانیدند

گویند قبل از کشتن او اول زبانش را بریده و نعشش را بحیوانات خورانیدند
دمستن بمعبد پزیدن که در کالری واقع بود پناه برد ارشیاس که فرستادهٔ
آنتی پاتر بود معبد را احاطه کرده و خودش داخل شده گفت آسوده باش صدمهٔ
بتو وارد نخواهند آورد دمستن قلم حکاکیش را برداشته آنرا گاز گرفت
سربازان او را مسخره میکردند ولی در قلم خود دمستن سمی برای وقت احتیاج
قرار داده بود او را مکیده و لباسش را بر سر انداخت چون سم در بدنش اثر
کرد از معبد بیرون آمده گفت ای پزیدن من زنده از معبدت خارج شدم و
نگذاشتم آنتی پاتر و قشون مقدونیه معبد ترا بواسطه مرگ من کثیف کنند این
عبارت را گفته بیرون آمد و چون مقابل محراب رب النوع رسید آهی
کشیده درگذشت

یونانیان مجسمهٔ از مفرغ ساخته و روی پایهٔ آن عبارت ذیل را حکاکی کردند
اگر قدرتش مثل فصاحتش بود یونان حالیه بدین وضع نمیشد

جنگ میان سرداران اسکندر — بنا بر قول مورخین
اسکندر در وقت مرگش گفته بود سرداران در تشییع جنازه من خون زیاد
خواهند ریخت

حرف اسکندر بحقیقت رسید زیرا که مدت بیست سال سرداران جنگ کرده و چند دفعه آسیا و مقدونیه را غارت کردند

پردیکاس که از تمام بزرگتر و با قوت تر بود خواست آنتیگن را بکشد این سردار بیونان رفته با آنتی پاتر و کراتر و بطلیموس مصر رفته و برای عبور از نیل پل ساخت لکن در وقت عبور پل شکست و دو هزار نفر غرق شدند سربازان متغیر شده در سال ۳۲۱ قبل از میلاد پردیکاس را کشتند

آنتی پاتر نایب السلطنه تمام دول مسخر شده اسکندر شد ولی عمرش وفا ننمود و بعد از چند سال درگذشت (۳۱۹)

در وقت مرگ آنتی پاتر نیابت سلطنت را بدوست پیرش که موسوم به پلیس پرشن بود واگذاشت و تمام سرداران قبول کردند لکن بعد از مدتی کاساندر پسر آنتی پاتر با سرداران متحد شده شروع بجنگ نمود

پلیس پرشن در تمام شهرهای یونان اعلان کرد که تمام از این بعد مستقل و در تنخانه وکیل آزادند و حتی اشخاصی را که آنتی پاتر نفی بلد کرده بود به آتن مراجعت داد این اشخاص فسیون سردار را که صلح نوشته بود محکوم به خوردن شوکران نمودند (۳۱۸)

چون فسیون را بمجلس برد شخصی آب دهن بصورتش انداخت سردار آتنی گفت آیا کسی پیدا نمیشود که این بی ادب را ملامت کند

چهار نفر از رفقای فسیون هم در مجلس بودند یکی از آنها چون صدای کوبیدن شوکران را شنید تضرع زیادی نموده گفت آیا چه گناهی کرده ایم که ما را با فسیون میکشند سردار آتنی جواب داد آیا مردن با من برای تو تسلی نیست

شخصی از او پرسید دیگر فرمایشی داری که به پسرت بگوئیم جواب داد بلی باو بگوئید که کینهٔ آتنیها را بجهت مرگ من در دل نداشته باشد

چون چهار نفر رفقایش شوکران را خوردند برای فسیون چیزی باقی نماند زندانبان باو گفت حال دیگر برای تو شوکران نیست مگر آنکه دوازده درهم بمن بدهند فسیون بیکی از رفقایش گفت هر قدر پول میخواهد باو بده زیرا که آتنیها مجانا کسی را بقتل نمیرسانند

کاساندر سردار را از شکست داده و ساخلوی در مونیشی قرار داد بعد یکی از خطبا را که موسوم به دمتریوس و از ساکنین فالر بود در آتن حاکم کرد این حاکم جدید مدت یازده سال از روی عدل و داد حکومت کرد

اومن که منشی اسکندر بود با پردیکاس متحد شده و او را انتخاب با کراتر جنگ

نموده آخر الامر او را کشت

آمین رستا خود را پادشاه اظهار میکرد در مجلس شوری تختی از طلا گذاشته تاج و
اسلحه پادشاه داروی آن قرار داده بود سرداران با او خدمت کرده و حفظ
نمودند آمین با سپاهیان مقدونیه که بسوی ماد زیر اسپهبد پیتون بودند حمله
کرده با آنها جنگ کرده قشون ایرانی او را شکست داده عیال و اطفال قشون ما را اسیر
کردند ارتش اسپهبد آمین را تسلیم سرداران نموده او را کشتند (۳۱۶)
در این زمان الپیاس مادر اسکندر به مقدونیه آمده آرید پادشاه و زنش را زندانی
کرده در سیاه چال حبس کرده بعد از سیصد الغریب تیر کشته و زنش را انتحار کرده
کاساندر دولت سرباز برای کشتن الپیاس روانه نمود سربازان جرئت
نکردند که او را بقتل رسانند ولی اقوام آرید او را کشتند

تجزیهٔ قطعی دولت اسکندر — پادشاهی مملکت اسکندر

با سرداران بود و بزرگترین آنها آنتیگون بود که حکام مادی و ایران
و بابل را شکست داده مالک خزاین شوش و اکباتان شده بود
قشون این سردار مرکب از ۰۰۰۰۰ سرباز بود و میخواست تمام دولت
اسکندر را صاحب شود

سرداران از رفتار آنتیگُن متوحش شده اتحاد نمودند یعنی سلکوسس
بطلیموس و لیزیماک و کاساندر

جنگ مابین سرداران چهار سال طول کشید (۳۱۱ — ۳۱۵) آخر الامر
آنتیگُن صلح نموده قرار داد که کاساندر زن و پسر کوچک اسکندر را بقتل رساند
او هم قبول نموده و دیگر وارثی برای تاج و تخت اسکندر باقی نماند

بعد آنتیگن خواست ساحل مقدونیه را از شهرهای یونان خارج نماید کاساندر
قبول ننموده جنگ دوباره شروع شد

پسر آنتیگن که موسوم به دمتریوس و ملقب به پلی اُرسِت (فاتح ممالک)
بود این جنگ را نمود اول در جزیره قبرس شکست فاحشی به سرداران داد

آنتیگن و دمتریوس در سال ۳۰۶ قبل از میلاد لقب پادشاهی اختیار
کردند چهار سردار دیگر هم که بطلیموس و لیزیماک و کاساندر و سلکوس بودند
آنها هم این لقب را اختیار کردند

بعد از آنکه دمتریوس کاساندر را از یونان بیرون کرد این سردار با رفقایش
متحد شد لیزیماک آسیای صغیر را محاصره کرد و بطلیموس شام را
سلکوس با ۴۸۰ فیل جنگی بسمت لیزیماک حرکت کرد

آنتیگن و دمتریوسس را آسیا خواست دو قشون در جلگه ایپسوس که در فریژی
واقعست مقابل شدند قشون آنتیگن مرکب از ۷۰۰۰۰ پیاده و ۱۰۰۰۰ سوار
و ۷۵ فیل جنگی بود قشون سایر سرداران عبارت از ۶۴۰۰۰ پیاده و
۱۲۵۰۰ سوار و ۱۰۰ عرابهٔ جنگی و ۴۸۰ فیل بود

آنتیگن که حال هشتاد ساله بود امید فتح در این جنگ ندید و در وقت حمله
مقتول شد از طرف دیگر دمتریوسس هم شکست خورده فرار کرد (۳۰۱)

سرداران فاتح مملکت آنتیگن را مابین خود تقسیم کردند لیزیماک آسیای صغیر را
گرفت و سلکوسس فینی را بعد از مدتی باز میان این دو سردار نزاع شد

در اینوقت دمتریوسس از مرگ کاساندر خبر یافت فی الفور خود را بمقدونیه
رسانده پادشاه آنجا شد بعد از مدتی با سلکوسس جنگ نمود این سردار او را
گرفته در قصرش حبس کرده و بعد از مدتی در آنجا مرد

پسر دمتریوسس که موسوم به آنتیگن بود پادشاه مقدونیه شد و اولاد او در آنجا
سلطنت کردند

لیزیماک در جنگ با سلکوسس فینی در سال ۲۸۱ قبل از میلاد کشته شد و از
ان زمان ببعد فقط سه دولت بزرگ ماند آسیا و مقدونیه و مصر

دول بطلمی

مصر — بطلمیوس پسر لاگس پادشاه مصر شد. این پادشاه محبت زیادی بمصریان نمود یعنی نه قوانین حکومتی و نه قوانین مذهبی ایشان را تغییر داد. اول لقب فرعونی اختیار کرد بعد معابد مخصوص مصریان را تجدید ساخت. گویند پنجاه تالان برای دفن گاو آپیس که معبود مصریان بود خرج کرد

قشون این پادشاه مرکب از یونانیان مقدونیه بود. حکام و وکلای مجلس شوری و تمام اجزای دربار از مهتر آخور و پیشخدمت تا وزرا تمام یونانی بودند

سربازان چند با خلوص به بعضی نقاط مملکت مخصوصاً در سرحدات گماشتند و پایتخت اسکندریه بود

بطلمیوس مالیات را به تغییر نداد و مصریان از این جهت ارزوی خیلی خرسند برای خزینه سلطنتی پول میفرستادند چنانکه در قلیل مدتی بطلمیوس خزینه بسیار بزرگی پیدا کرد. مصریان کم کم زبان یونانی و یونانیان زبان مصری را آموختند

مصر همیشه بواسطه رود نیل حاصلخیز بوده پادشاهان یونان این مملکت را انبار گندم مشرق زمین مینامیدند.

تجارت مصر در این عصر ترقی زیاد کرده بود زیرا که از تمام آسیا مخصوصاً از

اینوپی و عربستان عود و عنبر و عاج و آبنوس به اینجا می‌آوردند

لاژید ها یا بطالسه —— بطالسه مدت سه قرن در مصر حکومت کردند

در نهار این سلسله لاژید ها می‌نامند زیرا که پدر بطلیموس چنانکه مذکور شد موسوم به لاگس بوده

پادشاهان این سلسله بسیار مقتدر و مشهور بودند

• بطلیموس اول ملقب به سُتر اول پادشاه این سلسله بود و مدت بیست و سه سال سلطنت کرد (۲۸۳ — ۳۰۶)

• بطلیموس دوم ملقب به فیلادلف در بیست و چهار سالگی پادشاه شد این پادشاه محبت زیادی بعلما و فضلا نمود و میل بجنگ نداشت همیشه زندگانی خود را بخواندن نسخ خطی و تماشای حیوانات نادره میگذرانید این پادشاه مدت سی و هفت سال سلطنت کرد (۲۴۶ — ۲۸۳)

زن اولش که دختر لیزیماک بود خواست این پادشاه را بکشد اما بطلیموس ملتفت شده او را نفی بلد کرد بعد موافق قوانین فراعنه خواهرش را که موسوم به ارسینوئه بود تزویج کرد

بطلیموس دوم بزرگترین پادشاه سلسله بطالسه شد چنانکه در تشییع جنازه پدرش

تمام سکنه اسکندریه را احضار ساخت

گویند در جلو جمعیت عرابه بزرگی بود که در آن ظروف نقره و یک ظرف شراب مکلل بجواهر بود و در اطراف ظروف یک شربتخانه و یک میز طویلی که طول آن شش متر و بیست و چهار سانتیمتر بود قرار داده بودند و در اطراف این میز شش چهار پایه بود که طول آنها سه متر و دوازده سانتیمتر بود و روی میز و چهار پایها هشتاد و سه پایه طلائی قرار داده بودند

در عقب عرابه دیگری بود مملو از ظروف طلا و چهار سه پایه بعد از عرابه هزار بچه که پانصد نفر با ظروف طلا و پانصد نفر دیگر با ظروف نقره بودند راه میرفتند در عقب اطفال عرابه دیگری بود که روی آن نیزه از طلا با ارتفاع چهل و شش متر و هشتاد سانتیمتر و نیزه از نقره با ارتفاع سی و یک متر و هشتاد سانتیمتر قرار داده بودند در اطراف نیزه ها تاج طلائیها و شصت پارچه اسلحه بود در عقب بیست عراده مملو از طلا و چهارصد عرابه از نقره و هشتصد عرابه پر از ادویه جات بود

در اواخر سلطنت بطلیموس دارای ۲۰۰۰۰۰ پیاده و ۴۰۰۰۰ سواره و ۲۰۰۰۰ عرابه و ۳۰۰ فیل جنگی و ۱۵۰۰ کشتی جنگی و ۲۰۰۰ کشتی تجارتی

۸۰۰۰ کشتی نوک طلا بود

مالیات نقدی مصر سالی ۱۴۸۰۰ تالان و مالیات جنسی ۵۰۰۰۰۰ کیل غله بود

در خزینه مصر مبلغ ۷۴۰۰۰ تالان موجود بود

بطلیموس سیم ملقب به اورژت — معبد بزرگی شبیه معابد قدیم مصر و فتوحاتی که کرده بود در جدار آن حجاری کرد مدت سلطنت این پادشاه بیست و پنج سال بود (۲۲۱ — ۲۴۶)

چون چوب برای ساختن کشتی در مصر نبود از اینجهت پادشاه مصر خواست جزیره قبرس را متصرف شود از اینجهت با سلوکیدها جنگ کرده شام و قبرس را بکمک شهرهای رود و بیزانس و یهودیان فلسطین متصرف کرد بعد شهری موسوم به پتلمیائس (یعنی آن دارک) در شام بنا کرد

بطالسه همیشه پول و قشون به کمک آزادی طلبان یونان فرستاده و آنها را تحریک بجنگ با مقدونیه نمودند و هیچ بهره مند نگشتند

اسکندریه — اسکندریه در زمان سلطنت بطالسه بزرگترین و قشنگترین شهرهای دنیا بود خیابانهای این شهر عریض و منظم و تمام به یک خیابان مرکزی

که عرض آن سی متر و طول آن شش کیلومتر بود منتهی میشدند

بندر این شهر مرکب از سدی بود که طول آن ۱۲۰۰ متر و منتهی بجزیره فاروس میشد
در انتهای جزیره برجی ساخته بودند که بالای آن همیشه آتش روشن بوده و سفاین
شب بواسطهٔ آن بخوبی در دریا حرکت میکردند

بطالسه میدانهای بزرگ برای اسب دوانی و چند زورخانه برای ورزش و
تیاترهای متعدد و موزه های بزرگ در آنجا ساخته بودند

مشهورترین این ابنیه موزهٔ سلطنتی بود و آن محوطه از مرمر بود که بعمارت سلطنتی
وصل میشد این بنا را از آنجهت موزه میگفتند که برای موزها (ربت النوع طرب
و علوم) وقف شده بود

پادشاهان مصر هر چیزی که برای علما لازم بود برای آنجا فراهم کرده بود
در کتابخانهٔ اسکندریه تقریباً ۴۰۰۰۰۰ جلد نسخ خطی بود کتابدار پادشاه تمام
کتابهائی را که بمصر میآوردند از روی آن نسخه برمیداشت چنانکه تمام نظم و نثر
مؤلفین ممالک را که متفرق و تلف شده بودند در آنجا جمع نمودند
در نزد یک موزه باغی بود که تمام نباتات را در آنجا جمع کرده و در کنار آن
باغ وحشی ساخته بودند در نزدیکی باغ وحش رصدخانه و مکانی برای تشریح

انسان و حیوان ساخته بودند

منزل علما و حکما تقریبا همیشه در موزه بود و پادشاهان برسم غالبا بدانجا آمده
با ایشان غذا صرف مینمودند

این موزه تقریبا مثل مدرسه بزرگی بود زیرا که همیشه در آنجا ۱۴۰۰۰ شاگرد تحصیل میکردند
علما از هر مملکتی مخصوصا ایران و یونان و شام و فنیقیه باین شهر آمده بعضی برای
تدریس و برخی فقط برای تماشای موزه

علمای اسکندریه کتابی در باب صرف و نحو و جغرافیا و نجوم و فلسفه می نوشتند

دولت سلوکیدها ـــــ سلوکوس فقط پادشاه بابل بود
لکن کم کم تمام آسیای قدیم را بتصرف درآورد

سلوکوس هند را مسخر کرده تا رود گانژ رفت ولی نتوانست آنجا را نگاه
نماید باین سبب ترک آنجا را کرده فقط تجارت با آنها نمود

سلوکوس یکی از منشیهایش را که موسوم به مگاستنس بود نزد چاندرا
گوپتا (پادشاه هند) فرستاد این منشی تاریخ سفرش را با قدری از
تاریخ هند نوشت (یونانیان این پادشاه را ساندراکتس میگویند)

سلوکوس شهری در کنار دجله ساخته آنرا سلوکیه نام گذاشت بعد

بعد آنرا پایتخت سلطنتش قرار داد
سلوکوس هم چون لیزیماک را کشت صاحب تمام مملکت اسکندر بغیر از مصر و هند
شد ابتدا خواست مقدونیه را مسخر کند لکن اجل گریبانش را گرفت و بدست یکی
از مخالفین کشته شد
دولت سلوکیدها بزرگ بود لکن ملل مختلف و ارتباط دادن آنها بسیار مشکل و
ولی بسی دشوار بود
سلوکوس طرز حکومت ایرانیان را تغییر نداد و باز حکومت این ممالک را به ساتراپها
واگذاشت آن وقت ایران به هفتاد و دو قسمت و شام به شصت قسمت شده بود
سلوکوس هنگام سلطنتش سواحل غربی دجله را به پسرش آنتیوکوس داده بود
غالب سکنه این نواحی یونانی بودند چون در سال ۲۸۲ قبل از میلاد آنتیوکوس
پادشاه شد شهری در کنار رود ارنت بنا نموده آنرا آنتیوخس
نام گذاشت بعد آنرا پای تخت قرار داد
سلاطین این سلسله مدت دو قرن و نیم حکومت کردند در اواخر سلطنت سلوکیدها
ممالک شرقی دجله از آنها مجزی شد بعد کم کم آسیای صغیر را مسخر کردند در آن
وقت مملکت آنها مرکب از شام و بین النهرین بود در این نواحی فنیقیها و یهودیان

رعایا را بشورش تحریک مینمودند

پادشاهان این سلسله شهرهای زیاد در بین النهرین و شام ساختند و غالباً آنها را باسم زنان خود نام نهادند از قبیل لائُدیس و اِپام

سکنه این شهرها یونانی و آسیائی بودند کم کم یونانیان عادات مشرق نشینها را اختیار کردند چنانکه در جنگ شیرینی و شراب و مطرب همراه میبردند

درباب سلطنت پادشاهان این سلسله اطلاع صحیحی در دست نیست لکن همینقدر میدانیم که ثروت زیاد داشته و با آن قشون ترتیب میدادند

حکومت با مجلس شوری بوده و هر شهری حکومت علیحده داشت

سلوکیدها لاینقطع جنگ میکردند یا با مصریان و یا با سکنه ممالک

انتیوکوس اول ملقب به سُتِر (نجات دهنده) در مدت سلطنتش با بطلیموس دوم و گلوها جنگ داشت این پادشاه نوزده سال فرمانروائی نمود (۲۶۲ — ۲۸۰)

انتیوکوس دوم ملقب به تِئُس (خدا) بود این پادشاه به تن پروری و عیاشی مشغول بود و سلطنت را به خدامش واگذاشته بود

بنا بر مجسمه‌های این پادشاه خود را هرکلس لقب داده و در اعیاد پوست شیری پوشیده کمان و گرزی بطرز پهلوانان قدیم در دست میگرفت

انتیوکوس دوم چهارده سال سلطنت کرد (۲۴۶ — ۲۶۱)

انتیوکوس سوم ملقب بکبیر بود از تمام پادشاهان این سلسله مقتدرتر بود و مدتی با رومیان جنگ کرد و سی شش سال سلطنت نمود —

(۱۸۸ — ۲۲۴)

دولت باکتریان (باختر) — حد مملکت سلوکیدها تا رود اندوس و دریاچه آرال بود ایرانیان مدها و سکنه باختر کم کم از تحت تسلط انها خارج شده مستقل گشتند

در سلطنت انتیوکوس دویم حاکم باختر لقب پادشاهی اختیار کرد این حاکم یونانی و موسوم به **دیودتس** بود و بانیتم دولت باختر که امروز موسوم به بلخ است تشکیل یافت و تا ۱۲۶ سال قبل از میلاد طول کشید زبان رسمی آنها یونانی بود اطلاع صحیحی درباب این دولت نداریم فقط چند سکه که روی آنها اسامی پادشاهان نقش شده در دست است

دولت پارت ها — بعد از شورش باختر یعنی در سال ۲۵۰

یکی از سیت ها (سکنهٔ شمالی آسیا) موسوم به اشک از ترکستان آمده ایالت
پارت را که در مشرق بحر خزر است بتصرف آورد

این شخص شهر هکاتم‌پیل را (صد دروازه) در پارت بنا کرده آن را
پای تخت قرار داد

ایرانیان و مدها و حتی آشوریها و بابلها بدانجا آمده متوطن گشتند آنوقت
پادشاه پارت شهر تیسفون را نزدیک بابل ساخته آنرا پایتخت قرار داد

پارتها بسیار جنگجو و در تیر اندازی و جنگ گریز زبردست بودند

دول کوچک آسیای صغیر — در مشرق و شمال بحر اسود
شاهزادهای کوچکی حکومت میکردند که تمام مطیع پادشاه ایران بودند
اسکندر هم با آنها جنگ نکرد

* در جنگ سلوکیدها با بطالسه این شاهزادگان لقب پادشاهی اختیار کرده چند
دولت تشکیل دادند این دولها دو قرن طول کشیدند و عاقبت رومیان
آنهارا متصرف کردند

یکی از ساتراپهای ایرانی موسوم به اُرنتس پادشاه ارمنستان بود و او
خود را از رعایای داریوش میدانست

دولت مزبور در ساحل شرقی بحر آدریاتیک بود و حکومتش با طایفهٔ میلتیادیا
بود که خود را از نسل آژاتا از ساترا میدانستند
بعد از جنگ ایلیپه چوپنس [illegible] پادشاه شد و پادشاهان این دولت
با یونانیان دوست بودند و کم کم دولتش را یونانی کردند
در اواخر سلطنت سلکوس اول (۲۸۱) دولت بجی‌تلینی که در مغرب
دولت پنت واقع بود تشکیل یافت
در نزدیکی بحر اسود مملکت دیگری بود موسوم به کاپادوس در سال ۳۰۱
قبل از میلاد یکی از شاهزادگان آنجا موسوم به اریارات دوم پادشاه شد
دولت گالاتی — بعد از مرگ سلکوس ملل وحشی جنگجو از
طرف دانوب حمله آورده مقدونیه و تراکس را محاصره کردند نژاد این طایفه
مثل گلواها بود و آنها را گال و گالات می‌نامیدند
گالاتها بسیار شجاع و زبردست بودند و بعد از آنکه مقدونیه را مسخر کردند آنجا
غارت نموده صدمهٔ زیادی به بتکدهٔ آنجا وارد آوردند
بعد از تسخیر مقدونیه گالاتها از معبر الپ گذشته تسالی را غارت کردند گویند
قشون این طایفه مرکب از ۱۵۰۰۰ پیاده و ۲۰۰۰۰ سواره بود

بعد از تسخیر تسالی گالاتها بطرف ترمپیل حرکت کردند لکن چون یک سپاه خلو یونانی
در آنجا بود آنها جرئت جلو رفتن ننموده و از راهی که ایرانیان سابقاً آمده بودند
خواستند به دلف رفته آنجا را غارت نمایند لکن سکنهٔ این نواحی آنها را شکست دادند

گویند یونانیان به دلف رفته برای دفاع این طایفه وحی طلب کردند و وحی
رسید خدایان آنها را شکست خواهند داد و چون گالاتها به دلف رسیدند
طوفانی سخت و زمین لرزه شدید یکدفعه آشکار شده غالب آنها را هلاک کرد

گالاتها بعد از این شکست به آسیای صغیر آمده شمال غربی آنجا را
تصاحب کردند بعد آنتیوکوس آنها را شکست سختی داده نگذاشت
دیگر از آنجا حرکت کنند

گویند در جنگ گالاتها با آنتیوکوس اسبهای آنها از دیدن فیل وحشت نموده
فرار کردند آنوقت قشون آنتیوکوس ایشان را تعاقب کرده قتل و غارت
زیادی نمودند

بعد از جنگ سربازان مقدونیه سرود فتحی خواندند آنتیوکوس با آنها گفت
آسوده باشید و اظهار شجاعت ننمائید فیلان جنگی آنها را شکست دادند نه شما
آنوقت آنتیوکوس مجسمهٔ فیلی در میدان جنگ قرار داد

گالاتها در شمال غربی آسیای صغیر مسکن نموده دولت گالاتی را تشکیل دادند
بعد ارتباط گالاتی با یونانیان پیدا کردند.

دولت پرگام — در مغرب آسیای صغیر شهری با حصار و برج و باروی محکمی ساخته شده بود که آنرا پرگام میگفتند خزینه سلطنتی در این ناحیه بود
خزینه دار سلطنتی چون ممالک را در هرج و مرج دید خود را پادشاه نموده قشونی تشکیل داد و باین قسم در سال (۲۴۱) قبل از میلاد دولت پرگام درست شد
اتال پادشاه این ناحیه گالاتها را شکست داد و بیادگار این فتح مجسمه‌ای با
مجسمه گالاتها در پایتختش ساخت
پادشاهان این ناحیه چون جنگجو نبودند ازینجهت همیشه با یونان و روم اتحاد داشتند
اتال کتابخانه بزرگی در پرگام درست کرد و تمام نظم و نثر شعرای یونان را
در آنجا جمع نمود. چون کاغذ آنها از پاپیروس مصریان بود ازینجهت روی
پوست گوسفند و سایر حیوانات نوشته شد باینقسم کاغذ پرگام که فرانسویان آنرا
پارشمن (کاغذ پوستی) میگویند اختراع شد

علوم و صنایع از اول قرن چهارم

حکماء — از قرن چهارم بعد شاعر بزرگ در یونان نبود فقط در آن عصر

خطبا و حکمای بزرگ بودند.

این حکما افکار و اعمال تالیس ملیسی و فیثاغورث را پیروی میکردند تمام
اینها که معاصر سقراط یونان بودند مثل آناکزیمنس هراکلیت و
اناکزاگور که از سکنه یونی بودند و زنون ایطالیائی و امپدکلت
سیسلی و دمکریت و پرتاگوراس که از سکنه آبدر (تسالی)
بودند مرکز حکمای قرن چهارم در آتن بود و تمام تقریباً از
مریدان سقراط بودند.

در یونان فقط دو حکیم بزرگ تولد شده بود یکی افلاطون و دیگری ارسطو
افلاطون در ۲۰ سالگی شاگرد سقراط شد چون معلمش درگذشت او هم از وطنش
جدا گشته بمصر و ایطالیا و سیسیل سفر کرد و بعد از سفر به آتن مراجعت کرده نزدیک
جنگل آکادموس که غالباً جوانان آتنی بدانجا میآمدند مسکن کرد و در ۸۲ سالگی
درگذشت (۳۴۷)

ارسطو در استاژیر که در مقدونیه واقع بود تولد شد و پسر حکیم پادشاه بود
در طفولیت به آتن آمده شاگرد افلاطون شد بعد فیلیپ (پادشاه مقدونیه)
او را معلم پسرش اسکندر نمود

چون وطن استاگیرا در جنگ خراب و غارت شده بود ارسطو از پادشاه
خواهش کرد که دوباره آنجا را بنا نماید فیلیپ هم قبول کرد
ارسطو سن ۹۶ بعد به آتن آمده و در ورزش خانه لیسه فیلسوفی تعلیم نمود و در وقت

رقم علیرضا

(۴۶)

تدریس راه میرفت و حرف میزد از اینجهت سلک تدریس او را مسلک
پریپاتتیک (قدم زننده) میگفتند این حکیم نه فقط فیلسوفی تعلیم میکرد
بلکه علوم طبیعی هم تدریس مینمود
اسکندر چون آسیا را مسخر کرد حیوانات نادره برای تحصیل نزد معلمش فرستاد
و مبلغ ۸۰۰ تالان خرج کرد ارسطو تمام علوم آن عصر را نوشت و بعد از مرگ

اسکندر او را بدین قتل واداشت و سپس از آتن بیرون آمده به کالسیس
رفته و در آنجا درگذشت (۳۲۲)

در قرن سیم دو حکیم دیگر موسوم به اپیکور (اپیکوروس) و زنون پیدا
شدند مریدان اولی را اپیکورین و دومی را استوئیسین مینامیدند

علماء — در قرن سیم علمای زیادی مخصوصاً در اسکندریه در علوم
ریاضی و جغرافی نمودند جغرافی‌دان مشهور اراتس‌تن بود که عرض
یکدرجه نصف‌النهار را پیدا کرد و در دو قرن بعد بطلمیوس نقشه زمین را برداشت
ریاضی‌دان مشهور اقلیدس بود که کتابی در باب هندسه نوشت و یکی
از اهل سیراکوز موسوم به ارشمیدس اصول جر اثقال را کشف کرد و در جنگ
با روم کشته شد (۲۱۲)

صنایع — صنایع قرن چهارم هم آسیائی بودند و در آسیا ابنیهٔ
مشهور ساختند یکی معبد اپلن نزدیک شهر میلت یکی معبد افز و یکی بنای مزل که
قبر پادشاه کاری موسوم به مزل در آنجا بود و در روی این قبر هرمی ساخته و در بالای
آن مجسمه مزل را که سوار عرابه چهار اسبه بود ساخته بودند
سه مجسمه‌ساز مشهور در قرن چهارم زندگی کردند مشهورترین آنها اسکپاس

بود که در پارس متولد شده قبر مزل را حجاری کرد بعد مجسمه آپلن را که اطفال

نیئب را میکشت ساخت س ۹۷ و س ۹۶ و س ۹۹

یکی از حجاران دیگر پرا
کزیتل پسر کفیز آتنی بود
سفیزدت حجاری
یونانیان تغییر داده خدایان را
بشکل انسان ظاهر ساخت

کارهای عمده این حجار مجسمه
آفردیت و آپلن بود که
سوسماری را میکشد بعد امورلیس پچی را هم حجاری کرد

لیزیپ از سکنه سیون بود اول مجسمه ساز فلزی بود بعد حجار شد
و گویند ۱۵۰۰ مجسمه ساخت

این حجار در تارانت مجسمه بارتفاع ۲۰ متر برای رب الارباب ساخت اسکند
او را تحسین زیاد نموده خواست مجسمه هم برای او بسازد

در قرن چهارم حجاری شغل بزرگی شده بود و یک آتنی موسوم به اپلدرک

آمیزی روی چوب را اختراع کرد و از این زمان بعد نقاشان بزرگ پیدا شدند

شکل ۹۸ دو نفر نیوبید شکل ۹۹
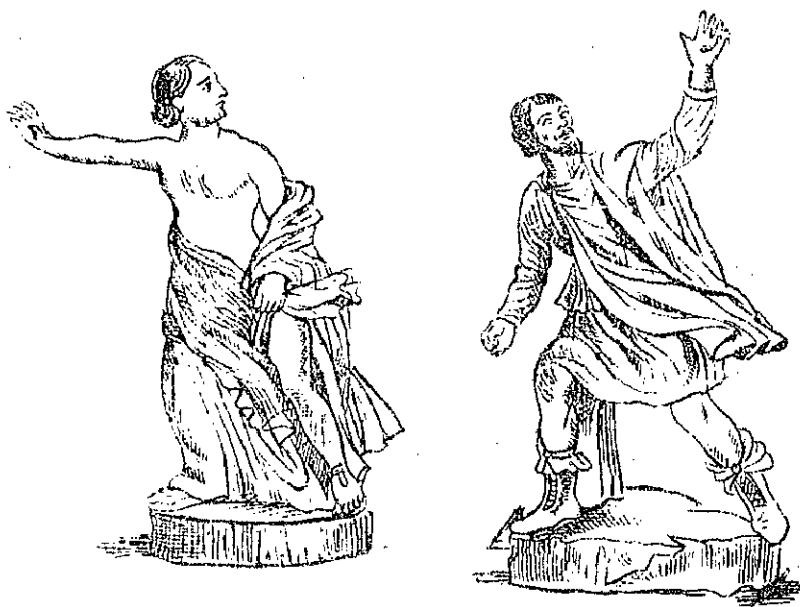
زکسیس از سکنه هرکال بود و مدتی در ایطالیا کار کرد و غالبا با پارازیوس کار میکرد برای تعمیر قصر مقدونیه با وچهار تالان دادند نقاشش دیمی همیشه بالباس ارغوانی و زردوزی حرکت میکرد

مشهورترین نقاشان دنیا در قرن چهارم اپل بود که تصویر اسکندر را کشید

اطلاع کاملی در باب نقاشان نداریم لکن چند پرده از آنها در دست هست

خلاصه حجاران زیاد از قرن اول تا سیم بعد بعثت بودند یکی در تادال یکی در دند که دو ستون بزرگ بارتفاع سی و پنج متر در آنجا حجاری کردند و آن عبارت از مجسمهٔ خورشید بود یکی در پوکام سنه ۱۰۰ که در آن شکست کالاتها و مجسمه برالاپ و آتن رب النوع را حجاری کرده بودند

حجاران یونانی مدتی هم بعد از شکست یونان از روم کار کردند

فصل بیست و پنجم

آخرین جنگهای داخلی یونان

وضع یونان بعد از اسکندر — بعد از اسکندر ملل سپارتا و آتن و تب جد و جهد زیادی برای استقلال و خلاصی از تحت تسلط مقدونیه ها نمودند لکن بهره مند نشدند زیرا که تمام یونان منقسم بقطعات بسیار کوچک شده بود در تمام شهرهای یونان ملت بدو قسمت گشته هر کدام مباحثه و نزاع در باب حکومت میکردند بعضی مایل بحکومت منحصره و برخی مایل بحکومت عامه بودند نزاع مابین این دو دسته از اول جنگ پلپونز شروع شد هر گاه دستهٔ غالب میشد دستهٔ مغلوب را نفی بلد میکرد بطوریکه در سال ۳۲۴ قبل از میلاد چون

ش ۳۰۰ — محراب پرگام
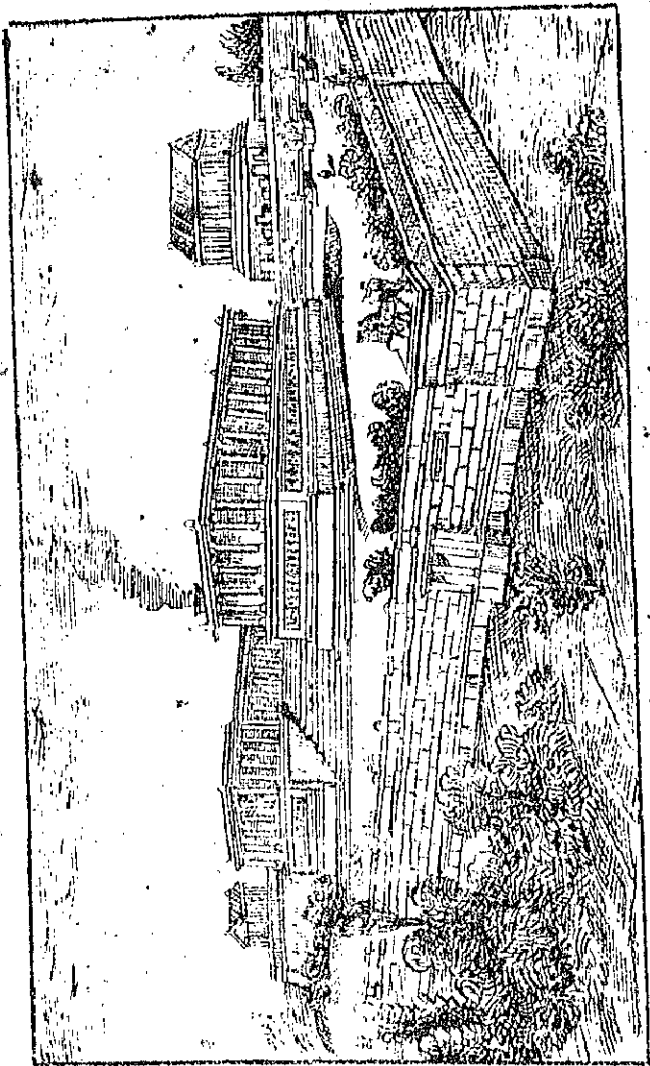
اسکندر یونان را مسخر کرد ۲۰۰۰۰ نفر تبعید شده را بوطنشان عودت داد برای جنگ با ایران سربازهای مزدور از جنبت بزرگان قدرت تامی پیدا کرده بودند یونان بواسطه این جنگها و نفاق بسیار فقیر و ضعیف شده بود

اتحاد اتلی ـــ مللی که در مشرق یونان مسکن داشت از قرن سیم شهری نداشت ولی ملل غربی که اتلین ها داشتند ها بودند شروع به اتحاد و جنگ کردند اتلین ها در شمال جبال خلیج کرنت مسکن داشتند تمام آنها چوپان یا دزد بودند و چون مملکت آنها غذای ایشانرا کاملا حاصل نمیکرد باین سبب بممالک دیگر رفته سربازی مینمودند تمام این ملل سالی یکمرتبه در فصل پائیز جمع شده مجلس را منعقد میکردند بعد نمایندگان این مجلس تمام آنها را در تحت یک قانون آورده اتحاد اتلی را تشکیل دادند

هر سال تمام اتلین ها در ترمون جمع شده مجلسی موسوم به پانتلیکن تشکیل میدادند این مجلس یک سردار پیاده (استراتژ) و یک سردار سواره (هیپارک) و یک منشی انتخاب میکرد

اتحاد اتلی اول باسکنهٔ آنجا بود لکن بعد غالب شهرهای یونان در اتحاد با آنها داخل شدند بطوریکه در سال ۲۵۰ قبل از میلاد اتحاد اتلی مرکب از تمام

شهرهای یونان مرکزی والید و آرکادی که در پلپونز هستند بود

اتحاد آشائی — در مقابل اتین‌ها دولت اشائی بود که به ۱۲ بلوک تقسیم شده بود و در آنجا در سال ۲۸۰ چهار شهر آشائی برای جنگ با مقدونیه متحد شدند آنوقت چند شهر دیگر هم در اتحاد داخل شده اتحاد آشائی را تشکیل دادند مجلس آشئن‌ها فقط برای قرارداد صلح و جنگ و مالیات و قشون کار میکرد و سالی دو مرتبه منعقد میشد یکی در بهار و یکی در پائیز

اینمجلس یک استراتژ و یک هیپارک و یک منشی و یک امیرالبحر (ناوارک) انتخاب میکرد و کارهای دیگر با مجلس دِمیُورژها انجام میگرفت

هر شهر حکومت مخصوصی داشت لیکن مسکوکات و اوزان تمام شبیه بهمدیگر بودند

اراتوس — شهر سیون که مجاور آشائی بود پادشاه ظالمی داشت که کلینیاس قاضی را کشته بود بعد خواست اراتوس را هم که هفت ساله پسر او بود هلاک نماید خواهر پادشاه این بچه را به ارگس برده در آنجا او را تربیت کرد

اراتوس پهلوان قابلی شد چنانکه در بازی پانتال سبقت جست بعد خواست

وطنش را از دست پادشاه ظالم خلاص نماید از اینجهت چند نفر را مسلح نموده شبی آنها را
به حصار شهر رسانید یکنفر از محبوسین سیسیونی که فرار کرده بود اراتوس را راهنمائی
کرد ولی در راه باغی بود که سگان زیادی در آنجا مسکن داشتند چون همراهان
اراتوس از نردبان بالا رفته سگان صدای آنها را شنیده پارس نمودند شبگردان
شهر باین سمت آمدند آراتوس با همراهانش در زیر پاین خوابید بطوریکه
تمیز دادن آنها بسیار مشکل بود

چون شبگردان رفتند قشون از دیوار بالا آمدند سگ بزرگی آنها را دیده و تیز
پارس کرد یکی از شبگردان بصاحب سگ گفت چرا این حیوان صدا میکند
صاحب سگ جواب داد بواسطه مشعل و زنگ شما این حیوان وحشت کرده
در اینوقت خروسها میخواندند و ماتیان بیدار شده بودند که آراتوس با
همراهانش وارد شهر شدند اول بعمارت سلطنتی رفته تمام مستحفظین پادشاه را
حبس کرد چون هوا روشن شد هیچکس از واقعه خبر نداشت یکی از همراهان آراتوس
در شهر فریاد کرد که آراتوس پسر کلینیاس ملت سیسیون را از جور حکمران ظالمشان
خلاص کرد

ملت خوشحال شده قصر پادشاه را آتش زدند ولی خود پادشاه بواسطه نقبی که

بقصرش ساخته بود فرار کرد

آراتوس پانصد نفر را که پادشاه نفی بلد و ملک ایشان را غصب کرده بود بشهر داخل نمود و املاک آنها را بدیشان پس داد برای تعمیر شهر آراتوس بمصر رفته از بطلیموس ۱۵۰ تالان قرض کرد (۲۵۱)

چون آراتوس از نگاهداری سیون وحشت داشت داخل در اتحاد آشائی شد و در سال ۲۴۵ قبل از میلاد مسیح در کل آشئی باشد. و میگویند هفده دفعه او را سردار کردند

آراتوس در جنگ بسیار حیله و خدعه بکار میبرد مثلاً انقدر کوشش کرد که کرنت و چند شهر دیگر را در اتحاد داخل کرد بعد پادشاه مصر را سردار بری و بحری نمود و او را بجنگ با مقدونیه تحریک کرد

آراتوس میخواست که شهر ارگس را داخل در اتحاد کند لکن پادشاه آنجا موسوم به اریستیپ در قصری که پله ولی دری منزل داشت که در آنجا با زنش میخوابید بعد از شام نردبانی گذاشته بواسطه دریچه داخل قصر میشد بعد نردبان را بالا می کشید

آراتوس این پادشاه را کشت بعد ۵۰ تالان بجانشین او داد و قرار داد که او را سردار

آشتی نماید باین ترتیب ارگس هم داخل اتحاد شد

چون اسپارت دشمن آخائی بود و از اهمیت همیشه با او رقابت کرده اعمال آراتوس را خنثی مینمود

اگیس و کلئومن پادشاه اسپارت

اسپارت در قرن سوم ضعیف و فقیر بود و فقط ۷۰۰ نفر بزرگان اسپارتی مانده بود و آنها هم در لاکنی متفرق بودند و هرکدام حکومت مخصوصی مینمودند این بزرگان اطاعت حکومت مرکزی را نمیکردند سایر سکنه اسپارت از ترتیب حکومت بسیار ناراضی بودند و غالب آنها جلای وطن کرده بودند

در سال (۲۴۴) جوانی بیست ساله موسوم به اگیس پادشاه اسپارت شده کوشش زیادی برای رواج دادن قانون لیکورگ نمود بعد ششصد تالان نقد که مادر و جده اش داشتند برای وطنش خرج کرد

لئونیداس اسپارتی بر ضد او کار میکرد تا اینکه در وقتی که اگیس در اسپارت نبود لئونیداس پادشاه شد چون اگیس برگشت او را گرفته با مادر و جده اش خفه کردند لکن زنش را بواسطه ثروتش نگاه داشتند و کلئومن پسر لئونیداس که جوانتر از او بود شوهر او نمودند

کلیمن محبت زیادی بر نفس پیدا نمود و چون پادشاه شد روش ارثین را
بدست گرفته اول قشونی ترتیب داد و با آشئیها جنگ کرده آنها را شکست داد
در مراجعت با سپارت مفتشین را کشت و ۸۰ نفر از نجبای سپارت را نفی
بلد کرد و آنوقت خودش پادشاه مستقل سپارت شد

کلیمن تمام اموال سپارتیها را با مال خودش جمع کرده و آنرا میان قشون
قسمت کرد و قانون لیکورگ را مجری داشت

چون در اتحاد آشائی فقرا و غالبی در حکومت نداشتند از پادشاه مقدونیه
کمک خواستند کلیمن در سال (۲۲۴) آشئیها را شکست داده قرار داد که با
آنها متحد شود اگر او را سردار نمایند.

کلیمن خواست کرنت را صاحب شود آراتوس با پادشاه مقدونیه که از آشئیها
بود متحد شد این پادشاه قبول کرد بشرطیکه کرنت را باو بدهند آشئیها قبول
کرده او را سردار نمودند

اتینیها و آشئینها و بئتیها با مقدونیه متحد شده جنگ سختی با اسپارت کردند
(۲۲۳) کلیمن دو سال مقاومت کرده بعد به لاکنی آمد و خواست با ۲۰۰۰
قشون معبر سلازی را که با اسپارت وصلت از ۳۰۰۰۰ قشون دشمن جلو

گیری نماید کالمن بعد از جنگ سختی بشهر مراجعت کرد و چند دقیقه مستعونی تکیه گمرد بعد
با چند سوار بکشتی نشسته بمصر رفت و از پادشاه آنجا کمک خواست
ولی پادشاه مصر او را برگشت

دخالت رومیان در یونان —— پادشاه مقدونیه تقریبا
مالک تمام یونان بود ولی در اینوقت از رومیان وحشت داشت زیرا که آنها
جزیره سیسیل و تمام ایطالیا و ایلیری را تسخیر کرده بودند فیلیپ در اینوقت با تلین‌ها
جنگ داشت چون از فتح آنی بال سردار کارتاژ مخبر شد درسال ۲۱۷ با اتلین‌ها
صلح کرده و در سال ۲۱۵ با آنی بال متحد شد
رومیان شهرهای یونان را بهمدیگر شورانیدند مثلا اِتُلی را با الید و مسنی و اسپارت را
با آتنائی (۲۱۲) خلاصه در تمام یونان جنگ شروع شد
رومیان بعد از شکست دادن کارتاژ قشون بزرگی در سال (۲۰۰) به یونان
فرستاده فیلیپ را شکست دادند بعد قرار دادند که دیگر کشتی و قشون یونان
در سواحل ایطالیا نباشد (۱۹۷)
یکی از سرداران روم موسوم به فلامی نی نوس در بازیهای کرنت
داخل شده و در مقابل تماشاچیان گفت مجلس شورای روم مالیات را به یونانیان

اروپا و آسیا خواهد بخشید

تماشاچیان خوشحال شده گل و تاج زیادی بسر واو روی جام ... دادند و مجسمه برای او ساختند. آتش‌ها از خوشحالی ۱۲۰۰ نفر از محبوسین رومی را حاضر کرده بسردار روی بخشیدند

یونانیان بعد از مدتی باز بر ضد رومیان حرکت کردند زیرا که حاکم خالکم اسپارت که در آشائی حکومت داشت عزل نکرده بودند و همچنین آکارنانی و تسالی را متحد به ایلی نموده بودند

اتنین‌ها با آنتیوکوس پادشاه شام متحد شده با روم جنگ کردند ولی آنها شکست خوردند آنوقت مجلس روم قرار داد که برای خسارت جنگ باید تمام (۱۹۹) اسلحه و اسبهایشان را با هزار تالان بدهند و همچنین باید با دولت روم متحد شوند

فیلیپمن — در این عصر مشهورترین سکنهٔ یونان فیلیپمن بود که او را یونانی آخری لقب داده بودند این شخص در مگالپلیس تولد شده و از طفولیت مایل بجنگ بود اسب سواری و تیراندازی را نیکو آموخت و میل بورزش نداشت فقط ورزش او شکار کردن و زمین شخم کردن و روی کاه خوابیدن و روزنامه خواندن بود

چون سردار شد یکی از بزرگان مگار او را دعوت کرد چون سردار را آنجا

رفت شخص بود زنش در آن وقت کار خانه را مینمود و زیاد خسته شده بود
فیلیپمن را یکی از خدام تصور کرد زیرا که لباسش بسیار خشن و دارای قیافه زشتی
بود زن باو گفت قدری در شکستن چوب مرا کمک نمای سردار قبول نمود در این وقت
بازرگان رسیده گفت ای آقای من کار شما چوب شکستن نیست فیلیپمن جواب
داد این تقصیر لباس و قیافه منست

فیلیپمن میل زیادی به تواریخ و شعر و جنگی داشت و مدتی در سربازی یعنی
در قشون مقدونیه خدمت کرد و بعد به آشائی آمده سردار شد

بعد از مرگ آراتوس (۲۱۳) فیلیپمن قشون آشئن را بطرز سربازان مقدونیه
لباس و اسلحه داده آنها را منظم کرد

قوانین لیکورگ روح جنبش در اسپارت طول نکشید زیرا که با سلطان جابری پادشاه
آنجا شد این سردار بدانجا رفته او را کشت و بعد از این فتح در بازیهای نمین
داخل شد تمام تماشاچیان با تیر او را تحسین کردند و یکی آوازه خوانان گفت
آزادی یونان از این شخص سبب شده است

این دفعه نابیس پادشاه اسپارت شد و فیلیپمن به کرت رفت در مراجعت
رومیان مقدونیه را تصاحب کرده بودند فیلیپمن دانست که یونانیان قدرت

جنگ کردن با روم را اندازند آنوقت خواستند سپارتیها را با دشمن متحد نمایند
آنها قبول نکرده از روم کمک طلبیدند فیلپمن متغیر شده قشونی با سپارت فرستاده ولی
حصار و بشهر آنجا را خراب کرده و ۳۰۰۰ نفر از آنها را فروخت بعد هشتاد
نفر سپارتی را بقتل رسانید بعد سکنه را که باقی مانده بود بهمراهش برد و نگذاشت
دیگر پیروی قوانین لیکورگ را بنمایند

فیلپمن در این زمان ۷۰ سال داشت و در آرگس تب شدیدی باو عارض
شد در اینوقت مسنی ها شورش نموده از اتحاد با آشائی خارج شدند آشائیها
مجدد او را سردار کردند و این دفعه هشتم بود

فیلپمن سوار بر اسبی شده با چند سوار بیست فرسخ راه را طی کرده به مسنی رسید
قشون دشمن خیلی زیاد بود این سردار نتوانست مقاومت نماید و فرار کرد ولی
راه بسیار تنگ و صعب العبور بود فیلپمن از اسب افتاد و بیهوش شد دشمنان
رسیده او را گرفتند بعد سردار بزرگ را در غاری حبس نمودند ناگاه فیلپمن صدای
پای میرغضب را شنید که داخل شد و جام شوکران نزدیک او برد فیلپمن او را
گرفته نوشید و گفت آیا سواران من نجات یافتند میرغضب جواب داد ولی
آنها فرار کردند آنوقت فیلپمن گفت حمد میکنم خدا را که مدتی برای بدبختی

من قیصر ارداده اند

آتنیها افسوس زیادی از مرگ او خورده نعش او را سوزانیده خاکسترش را در ظرفی ریخته بعد از او دفن کرده و تمام محبوسین مسنی را در اطراف قبر او بقتل رسانیدند (۱۸۴)

فتح یونان بواسطهٔ رومیان

— در تمام شهرهای یونان اغنیا با رومیان متحد شدند و دیگر اتباع با مقدونیه همدست گشتند رومیان جنگ بزرگی با پرسیس پادشاه مقدونیه نموده و آنجا را مسخر کردند (۱۶۸ — ۱۷۱) تمام ممالکی که متحد به مقدونیه بود غارت شد رومیان روسای دیگر اتباع ایتی را کشتند و بعضی از آنها را فروختند

رومیان ۱۰۰۰ نفر از آتنیها را که پلیبیس شاعر هم جزء آنها بود به روم فرستادند بعد از هفده سال سیپیو سردار رومی که دوست پلیبیس شاعر بود آنها را بوطنشان عودت داد در مراجعت سیصد نفر از آنها باقی ماندند (۱۵۰) در مدت جنگ مقدونیه و کارتاژ بار دوم آتنیها خواستند با اسپارت متحد شوند لکن رومیان ملتفت شده دو شهر از کرنت و ارگس را هم از تحت اتحاد آنها بیرون آوردند کرنتیها اسپارتیهائی را که در آنجا بودند بقتل رسانیدند قاصدین روم فرار کردند آنوقت دیگر اتباع حکومت شاهی را نمودند قشون روم از مقدونیه برگشته بسمت یونان

حرکت کردند سردار آتنی‌ها موسوم به کرتیلائیوس در معبر ترمپیل از آنها جلوگیری نکرد و از آنجهت
رومیان از آنجا گذشته در کلنزید و شکار فیلا آنها را شکست دادند (۱۴۶) یکی از سرداران
دیگر آتنی‌ها موسوم به دینوس املاک بزرگان را غصب کرده (۱۴۰۰۰) قشون تشکیل داد
و در برزخ کرنت توقف کرد زنان و اطفال یونانیان روی جبال مسکن کرده تماشای
جنگ را می‌نمودند این دفعه رومیان شکست فاحشی به آتنی‌ها دادند هیچ شهری مقاومت
ننمود رومیان کرنت را غارت کرده بعد آنجا را آتش زده ساکنینش را فروختند
(۱۴۶) همچنین شهر تب و کالسیس غارت شد رومیان حاکمی رومی برای یونان
معین کرده و آنجا را به ایالات تقسیم کرده آنها را آشائی نامیدند

انتشار افکار یونانیان در مغرب — رومیان بعد از فتح یونان کم کم عادات
و آداب آنها را اختیار کردند رومیان ظروف و مجسمه و پرده‌های نقاشی یونانیها را
که غارت کرده بودند برای زینت خانه‌های خود به روم بردند بعد کتب‌های حکما و شعرا را
به آنجا برده خواندند و بعد از مدتی چند مدرسه و چند تیاتر و ابنیه بطرز یونانی در روم ساختند
رومیان اطفال خود را به یونانی حرف زدن مجبور نموده بعد آنها را برای تحصیل به آتن یا به اسکندریه
میفرستادند یکی از شعرای روم موسوم به هراس گفته رومیان یونان را تصرف نمودند در عوض یونانیها
افکار رومیان را تغییر دادند و آنها را یونانی نمودند تم الکتاب فی سلخ ربیع الثانی ۱۳۲۸ هجری کتبه [illegible]

افریقہ

جزیرہ کریٹ
دریائے کریٹ

(بحر اسود)
بحر الروم
شام
عربستان
فارس

دریای
دریای کریت

نقشہ یونان قدیم